شروق

مجموعهٔ کامل

اسناد وزارت خارجهٔ انگلیس

دربارهٔ

سید جمال الدین اسدآبادی

به‌کوشش:

سید هادی خسروشاهی

بسم الله الرحمن الرحیم



ترجمهٔ گزیده‌ای از:

اسناد وزارت خارجهٔ انگلیس

دربارهٔ

سید جمال الدین اسدآبادی



به کوشش
سیّدهادی خسروشاهی

۱۳۸۸

خسروشاهی، هادی، ۱۳۱۷ــ ، گردآورنده و مترجم.
ترجمهٔ گزیده‌ای از: اسناد وزارت خارجه انگلیس دربارهٔ سید جمال‌الدین اسدآبادی / به کوشش هادی خسروشاهی. ــ تهران: کلبه شروق، ۱۳۷۹.
۴۴۶ ص، نمونه. ISBN 964-92729-2-5
فهرستنویسی براساس اطلاعات فیپا.
پشت جلد به انگلیسی: Hadi Khosrowshahi. the original text of British foreign ministry...
۱. جمال‌الدین اسدآبادی، ۱۲۵۴؟ ـ ۱۳۱۴ ق. ــ اسناد و مدارک. ۲. ایران ــ تاریخ ــ انقلاب مشروطه، ۱۳۲۴ ـ ۱۳۲۷ ق. الف. عنوان.
۴ ت ۵ خ / DSR ۱۴۴۲ ۹۵۵/۰۷۵۰۷۲۷
کتابخانه ملی ایران ۰۷۹-۴۷۴۵



شـــروق

ناشر: کلبهٔ شروق و نشر سماط

نشانی مرکزی، تهران: مقابل دانشگاه، شماره ۱۳۷۸ (صندوق پستی ۱۹۶۱۵/۴۹۳)
نشانی‌واحدقم: خیابان صفائیه ساختمان مرکزبررسیهای‌اسلامی. (صندوق پستی ۳۷۱۸۵/۴۴۳۳)

ترجمهٔ گزیده‌ای از اسناد وزارت خارجهٔ انگلیس
دربارهٔ
سید جمال‌الدین اسدآبادی
به ضمیمهٔ متن اصلی اسناد

به کوشش: سیدهادی خسروشاهی
لیتوگرافی، چاپ و صحافی: الهادی ـ قم
چاپ اول: ۱۳۷۹
تعداد: ۳۰۰۰ نسخه
قیمت: ۲۵۰۰ تومان

شابک: ۵ ـ ۲ ـ ۹۲۷۲۹ ـ ۹۶۴

فهرست

درباره ترجمه گزیده اسناد

ترجمه گزیده‌ای از اسناد و گزارشهای مربوط به سیدجمال‌الدین حسینی ـ اسدآبادی ـ در وزارتخارجه انگلیس، همراه متن کامل اصل آن اسناد و گزارشها، اینک به علاقمندان به تاریخ معاصر ایران و جهان اسلام، تقدیم می‌گردد.

این ترجمه‌ها، پس از حوادث ۱۵ خرداد و قیام مردم ایران، به رهبری امام‌خمینی، ـ ۱۳۴۲ ـ همزمان با نشر مقالات و کتابهایی درباره سیدجمال‌الدین اسدآبادی، از سوی مورخان عصر پهلوی و عناصر وابسته به رژیم شاه، در مجله «خواندنیها» تحت عنوان: «مطالب بسیار مهم و تازه درباره سید جمال‌الدین اسدآبادی» درج گردید و متأسفانه حتی برای یک نمونه هم از اصل اسناد و گزارشها، ضمیمه آن سلسله ترجمه‌ها، منتشر نگردید!، تا اینکه اینجانب در سفری به لندن، با استفاده از آزادی استفاده و اخذ اسناد از اداره بایگانی وزارت امور خارجه انگلیس، کپی همه آن اسناد و گزارشها را تهیه کردم که اینک پس از «ترجمه گزیده» متن کامل آن‌ها در آخر کتاب، و به ترتیب شماره گذاری پرونده سید در وزارتخارجه انگلیس با حذف جمله تکراری:

Public Record Office: F. O. 60/594 از بالای صفحات آن، عیناً نقل می‌شود.

توضیح این نکته ضروری است که در تطبیق ترجمه منتشر شده در خواندنیها با بعضی از متون بدست آمده، روشن شد که مترجم شاید به دلائلی! از جمله بدخط بودن متون اصلی، یا بخاطر ملاحظاتی که ما از چگونگی آن بی‌خبریم، به ترجمه تقریباً آزاد پرداخته و گاهی تعبیرهایی را در ترجمه بکار برده که اصولاً با متن سازگار نیست. مثلاً در جایی در ترجمه آمده است: به سید پول دادند که سفر کند! در حالیکه در متن «تهیه بلیط» برای سفر است که این امر، در هر دعوتی، از سوی هر نهاد یا مؤسسه‌ای، اعم از سیاسی، اقتصادی، علمی یا فرهنگی از قدیم رسم بوده و امروز نیز مرسوم است و دعوتها نوعاً علاوه بر ارسال بلیط سفر، با پرداخت هزینه اقامت در کشور دعوت‌کننده همراه است و شاید همه و یا اغلب سمینارها و کنفرانسها، با پرداخت کل هزینه سفر میهمانان دعوت شده، انجام می‌پذیرد!

یا در موردی در ترجمه آمده بود: «سید را به لندن خواستند!» که در اصل متن، «دعوت کردند» آمده و عامل بکارگیری این نوع تعبیر، روشن نیست! آیا مفهوم «دعوت» با معنی احضار؟! در نظر

مترجم، یکسان است؟ یا انگیزه‌هایی خاص او را وادار به چنین تعبیرهایی نموده است؟ بهرحال ما ضمن استفاده از مجموعه آن «ترجمه گزیده»، مجبور به مراجعه مجدد به متن و اصلاح و تکمیل ترجمه شدیم و اینک در واقع «ترجمه جدیدی» همراه با اصل سندها و گزارشها، در اختیار شما قرار می‌گیرد.

اشاره باین نکته نیز ضروری است که ترجمه و نشر این اسناد و گزارشها، برای روشن‌شدن دیدگاههای سفراء بریتانیا، در بلاد مختلف در رابطه با فعالیتهای سید، و آشنایی با نوع برخورد آنها با مسائل جهان اسلام، حائز اهمیت است... اما نشر آنها، بمفهوم پذیرفتن همهٔ نظریات و دیدگاههای «گزارش‌دهندگان انگلیسی به مقامات وزارتخارجه انگلستان» نیست! چرا که اهداف استعماری انگلستان بر عموم روشن است و طبیعی است که مأمورین آن در هر نقطه‌ای از جهان، به دنبال اهداف خویش باشند، و روی همین اصل، ما هر «گزارشی» را «سند» نمی‌دانیم و به همین دلیل هم با اتکاء و استناد به این نوع «گزارشها» ـ بدون توجه به حقایق روشن و ثابت دیگر ـ نمی‌توانیم به «داوری نهایی» بنشینیم!

البته ما برای حفظ حق‌تقدم مترجم: آقای علی مشیری در ترجمه این گزیده‌ها، نام ایشان را در این کتاب می‌آوریم، با تذکار این نکته که این گزیده‌ها، عین ترجمه آقای مشیری نیست*... و البته در دو سال قبل نیز کوشیدیم که با آقای مشیری در لندن ملاقات و گفتگویی داشته باشیم که متأسفانه معلوم شد بتازگی در گذشته و در لندن بخاک سپرده شده است.

امیدواریم که این ترجمه و متن اصلی اسناد و گزارشها، مورد استفاده اهل تحقیق و تاریخ قرار گیرد. از خداوند متعال خواستاریم که ما را در نشر اسناد و گزارشهای مربوط به سید، که در وزارت‌خارجه‌های: ایران، ترکیه، مصر، فرانسه ـ و احتمالاً روسیه و افغانستان ـ نیز موجود است، موفق بدارد؟! و امیدواریم که گزارشهای موجود در وزارت خارجه ایران، بزودی از طرف ما منتشر گردد...

تهران: سیدهادی خسروشاهی
فروردین ـ ۱۳۷۹

*. ترجمه آقای علی مشیری، در سال ۱۳۴۳، از شماره ۸۲ سال ۲۴ تا شماره ۶ سال ۲۵ مجله «خواندنیها» به تدریج، و در هر شماره دو تا سه صفحه، چاپ شده است.

ترجمهٔ گزیده‌ای از

اسناد وزارت خارجهٔ انگلیس

دربارهٔ

سید جمال‌الدین اسد آبادی

مقدمه

راجع به سید جمال‌الدین اسدآبادی که بدون شک یکی از برجسته‌ترین شخصیت‌های اسلامی در قرن نوزده میلادی بوده است، تاکنون مطالب زیادی بصورت کتاب، مجله و رساله، به‌زبانهای مختلف انتشار یافته است، ولی اکنون که یک قرن کامل* از تاریخ وفات او می‌گذرد، هنوز قسمتی از شرح حال و زندگی وی روشن نشده و تاکنون در بوتهٔ اجمال مانده است.

وقایع حیات او که در چاپ دوم «دائرةالمعارف اسلامی» هم‌اکنون منتشر شده است و تحت‌نظر عده‌ای از مطلعین و شرق‌شناسان معروف جهان تهیه گردیده و ظاهراً می‌بایستی حاوی تازه‌ترین نتیجهٔ تحقیقات بوده باشد، با مطالبی که به‌وسیله شرق‌شناس مشهور پروفسور «گولدزیهر» تهیه گردیده و در چاپ اول «دائرةالمعارف اسلامی» که در سال ۱۹۱۳م، توسط مؤسسه انتشاراتی «لوزاک» انتشار یافته، فرق زیادی ندارد.

چیزی که بر آن اضافه شده موضوع باقیمانده جنازه آن مرحوم است که در اواخر دسامبر سال ۱۹۴۴ میلادی از گورستان «شیخلر مزارلقی اسلامبول» به «افغانستان» حمل و در دوم ژانویه ۱۹۴۵ در «علی‌آباد» نزدیک کابل دفن و مقبره مجللی برای او ساخته شده است.

گرچه در سالهای اخیر بر اطلاعاتی که سابقاً به‌دست آمده بود کمی اضافه شده است و از جمله اسناد کتاب سودمند «مجموعه اسناد و مدارک چاپ‌نشده در باره سید جمال‌الدین» است که از مرحوم سید در موقع اقامت خود در تهران، در منزل جناب حاجی محمدحسن امین‌الضرب باقی مانده و در سال ۱۳۴۲ شمسی به همت

---

*. بهنگام کتابت این مقدمه، در سال ۱۳۴۳، تنها ۷۰ سال از رحلت سید می‌گذشت، و اکنون که اصلاح شدهٔ ترجمه‌های آقای مشیری در این مجموعه اسناد نقل می‌گردد، درست یکصدسال از شهادت سید می‌گذرد... خ.

آقایان دکتر اصغر مهدوی و ایرج افشار تدوین و تنظیم و منتشر گردیده است.

اغلب نویسندگان و مستشرقین اروپایی برای تحقیقات خود نوشته مرحوم «پرفسور ادوارد براون» (انقلاب ایران در سالهای ۱۹۰۵ الی ۱۹۰۹ میلادی، چاپ کمبریج، سال ۱۹۱۹) را مأخذ قرار داده‌اند، در صورتیکه خود پرفسور براون نیز ـ مانند بعضی دیگر از نوشته‌ها و تألیفاتش که از آثار دیگران اقتباس گردیده ـ آنچه را که درباره سید نوشته، عیناً از روی کتاب «تاریخ بیداری ایران» تألیف شادروان ناظم‌الاسلام کرمانی (که مرد بسیار وارد و مطلعی بوده است) ترجمه و نقل نموده است.

گرچه خود ناظم‌الاسلام نیز بیشتر آنچه را که نوشته، ترجمه از کتاب «مشاهیرالشرق» و مجله «الهلال» (صفحه ۷ـ۱۹ مورخه آوریل ۱۸۹۷ م چاپ مصر) بوده است.

بنابراین، از میان این همه آثار فقط مطالبی که مرحوم جرجی‌زیدان صاحب کتاب «مشاهیرالشرق» و سایر مجله الهلال نوشته، دارای ماخذ صحیح و قابل اطمینانی بوده است و آنهم به‌قرار معلوم از روی تقریرات خود سیدجمال‌الدین بوده است. یعنی هرچه را که سید در آنموقع بیان داشته، تقریر نموده، ولی قطعی نیست که آن تقریرات صددرصد با آنچه که واقعیت داشته تطبیق نماید.

بهترین و جامع‌ترین شرحی که درباره جمال‌الدین افغانی تاکنون نوشته شده، مقاله‌ایست که در شماره سوم سال دوم «دوره جدید» روزنامه کاوه مورخه ۱۱ مارس ۱۹۳۱ میلادی درج گردیده است و حاوی لب مطالب مندرجه در آثار فوق و روایت‌های شفاهی آشنایان سید بوده است. البته این مقاله نیز دارای نواقصی است.

بهرحال ضمن مطالعات و تحقیقاتی که از پنجسال به این طرف بوسیله نگارنده درباره مطالب و موضوع‌های مختلف تاریخی و اجتماعی ایران در قرن نوزدهم بعمل آمده، در میان اوراق و سوابق بعضی از پرونده‌های سیاسی و اداری ادارات مختلف انگلستان مربوط به ایران و سایر کشورهائی که مرحوم سید در آنجا اقامت داشته است، مطالب زیادی بدست آمده که با فعالیت‌های سیاسی سیدجمال‌الدین اسدآبادی ارتباط داشته است و هریک از آن اسناد، دارای اهمیت زیادی است و بسیاری از نکاتی را که در بالا به آن اشاره شده و تاکنون مبهم مانده بود، روشن می‌کند.

البته بنده اولین کسی نیستم که این اسناد و اوراق را دیده‌ام. ممکن است قسمتی از آنها بوسیله دیگران نیز مورد مطالعه قرار گرفته باشد، ولی بعضی از آنها به‌اندازه‌ای بدخط و تند نوشته شده که برای درک آن وقت زیادی باید صرف شود و از طرفی

انشاء انگلیسی آن‌زمان با انگلیسی امروز، فرق زیادی دارد.

مخصوصا آن‌موقع در نامه‌های رسمی و مطالبی که برای شخصیتهای بزرگ نوشته می‌شد، سعی می‌کرده‌اند الفاظ قلمبه و نامأنوس به‌کار ببرند. این است که دنبال‌کردن این قبیل تحقیقات محتاج به مطالعه طولانی و از حوصله بسیاری خارج بوده است.

به‌علاوه، اسناد و اوراق مربوط به سید در اداره اسناد عمومی انگلستان، تقریبا از بیست‌سال به‌اینطرف در دسترس مراجعه‌کنندگان گذارده شده است. و تا آن تاریخ مقررات مربوطه مانع از مراجعه به آنها بوده است، بدین جهت آنطور که باید و شاید از این امکانات استفاده نشده است.

قبلاً نظر این بود که این اطلاعات و معلوماتی که بدست‌آمده بصورت کتابی چاپ و درضمن از بعضی اسناد مهم از قبیل نامه مفصل سید به زبان فرانسه با خط و امضاء خود که در روزهای آخر زندگی، به دولت انگلیس نوشته شده و احاطه او را در زبان فرانسه می‌رساند و نامه اداره پلیس فرانسه راجع به فعالیت‌های او در پاریس و مصاحبه او با روزنامه «پالمال» که در آنجا می‌گوید نامبرده «افغانی» می‌باشد که خالصترین نژاد ایرانیان است، و رأی دیوانعالی تمیز انگلیس که تقاضای دولت ایران را درباره اخراج وی از انگلستان از لحاظ حقوقی رد کرده است، عکسبرداری شود.

از آنجائی که در انگلستان برای چاپ کتب فارسی وسایل کافی وجود ندارد و چاپ آن در ایران بصورت کتاب بواسطه سکونت بنده در انگلستان، خالی از اشکال و زحمت نمی‌باشد، اینک این مطالب بسیارمهم، بکر و جالب را بصورت چندمقاله درآورده و تقریبا آنچه که در میان اسناد انگلستان وجود داشته، به‌اضافه قسمتی از اطلاعاتی که از سایر مراجع دیگر بوسیله اینجانب بدست آمده عیناً به نظر خوانندگان گرامی می‌رساند.

اشخاصی که علاقه بیشتری دارند می‌توانند با تطبیق آن با مطالبی که تاکنون انتشار یافته، به‌خوبی تشخیص بدهند که این نوشته تا چه حدودی بر اطلاعات موجود، می‌افزاید و نیز چه مسائلی هنوز هم مبهم مانده است؟

امیدوارم این زحمت و خدمت بسیار ناچیز در آتیه مورد توجه و عنایت علاقمندان قرار گیرد. اینجانب آنچه در قدرتم بوده، دقت و سعی کرده‌ام. در عین حال یقین دارم که در میان اسناد و اوراق دولتی کشور روسیه شوروی مطالب بسیار مهم تاریخی مربوط به اوضاع ایران در قرن نوزدهم، وجود دارد که حتماً باید روزی بوسیله نویسندگان ایرانی مورد مطالعه واقع شود. امیدوارم در آینده کسی که

صلاحیت این کار را داشته باشد، در این‌راه مفید از هیچگونه همت مضایقه ننماید، مسلم است زحماتش بهدر نخواهد رفت و نتایج بسیار گرانبهائی را برای روشن‌شدن نکات تاریک تاریخ ایران، بدست خواهد آورد.

با اینکه نظر این است که فقط اسناد و اطلاعاتی که اخیراً بدست آمده انتشار یابد و بهیچوجه از مطالب منتشره و گفته شده در سابق سخنی به‌میان نیاید، معهذا چون اولین سندی که به‌تصور اینجانب در بایگانی اسناد انگلستان وجود دارد مربوط به‌زمانی است که فعالیت‌های سید در «مصر» ایجاد مزاحمت می‌کرد و از اینرو قونسول انگلیس درصدد برمی‌آید که گزارشی از عملیات او را به وزارت امور خارجه انگلستان بدهد، ناچار برای اینکه خوانندگان گرامی به احوال و سوابق مرحوم جمال‌الدین، تا آنجا که منجر به اولین دخالت انگلیسها گشت، آشنا شوند ـ تا زیاد از مطلب دور نباشند ـ مختصری از شرح حال وی را از نوشته پروفسور «گولدزیهر» عالم و شرق‌شناس معروف از دوره جدید دائرةالمعارف اسلامی که در حال حاضر زیرچاپ است، استخراج و ترجمه و نقل می‌شود.

علی مشیری

لندن ـ ۱۳۴۳

۱

جمال الدین افغانی

جمال‌الدین افغانی، السید محمدبن صفدر (۱۸۳۸ ـ ۱۸۹۷) از شخصیت‌های بزرگ عالم اسلامی در قرن ۱۹ و در علوم اسلامی و فلسفه متبحر و در تحریر و تقریر عربی بسیار زبردست و در رشتهٔ علم کلام استاد و توانا بوده است. زندگی و استعداد خود را در راه احیای عظمت اسلام و نجات مسلمانان از تسلط اروپا وقف نمود. بنا به گفته «ادوارد براون» جمال‌الدین افغانی هم فیلسوف، هم نویسنده، هم ناطق و هم روزنامه‌نگار و مقاله‌نویس بوده. او اولین شخصی بود که بر ضد قدرتهای استعماری و تسلط بیگانگان فعالیت‌های سیاسی را در کشورهای خاورمیانه آغاز نمود و از آن موقع، بسیاری از نهضت‌های آزادی‌خواهانه و اصلاحی عالم اسلام، در اثر تعلیمات و تلقینات او به‌وجود آمد. از همه بالاتر، نامبرده موجد افکار ضداستعماری در عالم جدید اسلام بود. اصحاب و مریدانش مجذوب و عاشق او بودند ولی دشمنانش او را آشوبگر و خطرناک، خطاب و قوه ناطقه و خطابت او را بالاتر از احاطه او به فلسفه عقلیه می‌دانستند!

عواملی که او را شدیداً تحت تأثیر قرار داده بود، عبارت بود از زوال و انحطاط حال کشورهای اسلامی، تسلط روزافزون قدرتهای اروپائی و دخالت آن‌ها در امور داخلی و شئون اقتصادی و سیاسی آنان و نیز توسعه عقاید ملحدانه و مخالف خداپرستی در شرق میانه، که اساس آن روی فلسفه «داروین» گذارده شده بود.

او به این اوضاع به‌خوبی وارد و تمامی این منظره همیشه در نظر او مجسم بود.

به‌توسط او بود که قیام تجدد خواهانه «سلفیه» که بعداً به «اخوان‌المسلمین» تبدیل گردید، به‌وجود آمد. سید هم قلماً و هم زباناً لزوم احیای شکوه و عظمت عالم اسلام را به مسلمانان، با اصرار زیاد گوشزد نمود و به آن‌ها تاکید کرد که از تسلیم کورکورانه، یعنی عقیده جبری دست برداشته و در زندگی آزادمنش باشند. عقاید و نظریات خود را واضح و صریح و بی‌محابا می‌گفت و بدون واهمه حرف می‌زد و بهرجا که در سالیان دراز دورهٔ تبعیدش قدم گذاشت، عشق و علاقه مستمعین و اطرافیان را به سخنان خود جلب و افکار خود را تا اعماق قلب آنان نفوذ می‌داد.

در مصر جوانان قاهره و اسکندریه را تحت تأثیر نفوذ کلمه خود قرار داد، حتی شخصیت بارز او اثر عمیقی هم در افکار رهبران اعتدالی و هم میهن‌پرستان تندرو و پیشرو آن کشور به‌جای نهاد. سید نهضت‌هائی را که برای استقرار آزادی برپا می‌شد، پشتیبانی می‌کرد و برای رهائی آنان از فشار و تسلط دول بیگانه (در مصر و ایران) مبارزه نمود. رهبران اسلامی را که مخالف اصلاحات بوده و آنطور که باید و شاید در مقابل تجاوزات اروپائیان ایستادگی نمی‌کردند، مورد مذمت و ملامت قرار داده و گاهی به شدت به آنها حمله می‌نمود و حتی ترور سیاسی آنان را نیز تجویز می‌کرد.

در هرحال در جریاناتی که در ابتدای قرن بیستم در راه آزادی کشورهای اسلامی رخ داد و منجر به حکومت «مشروطه» گردید وجود جمال‌الدین افغانی تأثیر بسزائی داشت. نظر غائی او این بود که دول اسلامی را (که شامل شیعه‌های ایران نیز بود) تحت لوای خلافت واحد درآورد، بطوری‌که با تشکیل یک قدرت واحد قادر باشد دخالت و نفوذ اجنبی را به‌کلی ریشه‌کن کرده و جلال و عظمت اسلام را تجدید نمایند. فکر «پان اسلامیک» یا اتحاد اسلام، بزرگترین آمال و آرزوی او بود. وی در تمام عمرش مجرد ماند و در لباس و غذا حداقل احتیاج را رعایت می‌کرد و غیر از چای و سیگار چیزهای محرک دیگری را استعمال نمی‌نمود (روزنامه کاوه نوشته «چائی زیاد می‌خورد و در اروپا و عثمانی سیغار برگ می‌کشید و کم می‌خوابید»)!

خانواده او به‌واسطه محدث مشهور علی‌الترمذی به حسین‌ابن علی(ع) می‌رسید و بهمین مناسبت عنوان «سید» را برگزیده بود. بنا به گفته خودش در اسدآباد کنر که

ناحیه‌ای است در شرق کابل «افغانستان»، در سال ۱۲۵۴ هجری قمری و ۱۸۳۸ـ۳۹ میلادی در یک خانواده «حنفی مذهب» متولد شده است! نویسندگان شیعی محل تولد او را اسدآباد نزدیک «همدان» در ایران ذکر کرده‌اند و گفته‌اند جمال‌الدین برای اینکه بتواند از قدرت استبدادی رجال ایران در امان باشد، به داشتن تابعیت و ملیت افغانی متعذر و متظاهر بوده است.

اینکه جمال‌الدین افغانی دوره طفولیت و اوایل جوانی خود را در افغانستان گذرانده محقق است (توضیح: در شماره ۲۰۱ سال اول مجله «تورک یوردی» *Turk Yurdu* به امضای «احمد آقایف» مقاله‌ای نوشته‌شده مشعر بر اینکه سیدجمال‌الدین به نگارنده مقاله شخصاً اظهار داشته که از ترک‌زبانان ایرانی و از خانواده باذوقی بوده و در نزدیکی همدان متولد شده و موقعی که بچه بوده و هنوز شیر می‌خورده، با خانواده‌اش به افغانستان مهاجرت کرده است. مترجم).

جمال‌الدین افغانی مدتی از دوره تحصیلی خود را در کابل بسر برده و علوم اسلامی را تا عالی‌ترین درجه ممکنه نزد مدرسین و مجتهدین بزرگ و در حلقه‌های تدریس مختلف یاد گرفته است و در عین آشنائی به اصول که در دنیای شرق اسلام بطریق روایت معمول بود، به فلسفه و علوم مثبته نیز توجه کرده بود.

پس از یک‌سال اقامت در هندوستان و فراگرفتن قدری از علوم جدیده، به زیارت مکه مشرّف شد (۱۲۷۳ هجری قمری ۱۸۵۷ میلادی). در مراجعت از مکه مجددا به افغانستان رفت و در کنار «امیردوست محمدخان» قرار گرفت و در قشون‌کشی «هرات» گویا همراه امیر بود! پس از مرگ امیر، بین پسرانش جنگ خانوادگی ایجاد گردید و سیدجمال‌الدین چون بامحمداعظم برادر شیرعلی امیر جدید، سابقه دوستی داشت، در مدت کوتاهی که امیر بود، وزیر او گردید! پس از این که شیرعلی بر محمداعظم، رقیب خود غالب شد، صلاح دید که آن کشور را ترک نماید.

جمال‌الدین به‌عنوان زیارت‌خانه خدا برای مرتبه دوم در سال ۱۲۸۵ هجری ۱۸۶۹ میلادی به هندوستان رفت ولی پس از یکماه و کسری اقامت در هند، که دائماً تحت‌نظر انگلیسها و از مراودات ممنوع بود، از او خواستند که هرچه زودتر

هندوستان را ترک نماید. ناچار از آنجا به‌وسیله کشتی به مصر رفت و در مدت چهل‌روز اقامت خود در قاهره، به مدرسه معروف الازهر تردد داشت و با علمای آنجا مربوط شده و با آنها مناسبات دوستانه پیداکرده و در اقامتگاه خصوصی خود خطابه و وعظ‌هائی ایراد کرده بود. تا این که از آنجا در سال ۱۲۸۷ هجری ۱۸۷۰ میلادی به اسلامبول رفت. سیدجمال‌الدین چون در این مدت درکشورهای اسلامی شهرت زیادی راکسب کرده بود، از طرف رجال دولت عثمانی مقیم باب عالی و مخصوصاً «عالی پاشا» صدراعظم، از وی پذیرائی خیلی خوبی شد. پس از شش‌ماه اقامت در آنجا به‌عضویت «مجلس کبیر معارف» و «انجمن دانش» درآمد و در مساجد ایاصوفیه و سلطان احمد، برای ایراد خطابه دعوت گشت. ولی جمعی نسبت به او حسادت ورزیدند از جمله نفوذ روزافزون و شهرت او در میان مردم حس حسادت شیخ‌الاسلام عثمانی «حسن فهمی افندی» را تحریک کرده و سبب گشت که او را به نشر افکار مضره متهم و با تکفیر از میدان به در کند!

سید در مجلسی که در مدرسه «دارالفنون» در حضور عده زیادی از اعیان و اشراف و علما و وزراء و دانشجویان تشکیل گردید، خطابه‌ای راجع به محسنات و مفیدبودن صنعت و هنر، ایراد کرده و در آن سخنرانی رؤسای اهل علم و دین قسمتی از نظریات سید را در ترویج صنعت و معارف نپسندیدند و مطلب را به شیخ‌الاسلام رسانیدند. مشارالیه نظر به کدورتی که از سید در دل داشت، تبعید سید را از سلطان عثمانی درخواست نمود. در نتیجه از دربار باب عالی دستور صادر شد که سید برای چندماهی از اسلامبول خارج شود، تا صداها کمی بخوابد و بعد اگر مایل شد دوباره بیاید!

از این‌رو، سید بدون اینکه قصد اقامت داشته باشد، به قاهره رفت (مارس ۱۸۷۱). از آنجائیکه رجال دولت مصر و طبقه روشنفکر ورود او را حسن استقبال کردند، تصمیم گرفت در آنجا بماند و دولت مصر برای او بدون درخواست خدمتی، دوازده هزار غروش در سال مقرری تعیین کرد. (ولی سید بدون توجه به امور مادی، به تدریس خصوصی و ایراد خطابه در محافل عمومی پرداخت).

۲

گزارش سفارت انگلیس

پس از این که جمال‌الدین در قاهره مستقر می‌گردد، جوانان روشنفکر مصر که در میان آنها «شیخ محمدعبده» مفتی معروف و «سعد ذغلول» که بعداً قهرمان مبارزه برای استقلال مصر گردیده بودند، دور او را گرفتند. ابتدا در منزل شخصی خود راجع به مطالب مختلف علمی و علوم معقول و منقول بحث می‌نمود. کم‌کم گفتارها به مباحث مهم سیاسی کشیده و در قهوه‌خانه «پست» مجالس بزرگتری تشکیل و همه‌روزه عده زیادی از طلاب جوان و همچنین سایر طبقات روشنفکر جمع می‌شدند. نظر به کمی جا، بعداً در صحن جامع‌الازهر مردم جمع شده وبه سخنان و نطقهای آتشین وی درباره سیاست روز گوش می‌دادند. روز به‌روز بر نفوذ و شهرت سید افزوده می‌شد.

ضمن این گفتارها جمال‌الدین فکر قیام ملی را به مردم تلقین می‌کرد و آنها را با حکومت مشروطه آشنا نموده و جوانان را تشویق می‌کرد که با قدرت قلم و فعالیتهای انتشاراتی و نوشتن مقالات در جراید و مجلات، مبارزات را ادامه دهند. عقیده‌اش این بود که روزنامه برای نفوذ در عقاید و افکار مردم یگانه وسیله مؤثر است، چنان‌که «ادیب‌اسحق» نویسنده معروف و مؤسس مجله «مصر» و مدیر جریدهٔ روزانه «التجاره» از دست‌پرورده‌های سید بود. او کمی بعد با کمک جمال‌الدین روزنامه معروف «مرآت‌الشرق» ـ آئینه شرق ـ را تاسیس کرد و خود جمال‌الدین نیز بیشتر وقت خود را صرف رسیدگی به‌همین روزنامه می‌نمود و از طرفی شاگردانش را وادار

می‌کرد که نوشتن مقالات در مقولات مختلف را دنبال نمایند.

در مسئله استقراض مصر از دولت انگلستان و شروع به‌فروش سهام کانال سوئز، مقاومت میهن‌پرستان را برعلیه دخالت و نفوذ اروپائیان برانگیخت. سپس در سال ۱۸۷۸ جزو گروه فراماسونهای منتسب به منشور اسکاتلند گردید، ولی طولی نکشید که عذر او را از لژ خواستند. بعداً گویا خود او لژ مصری را که وابسته به گراند اوریانت فرانسه بود، تأسیس کرد (؟) این لژ سیصدنفر عضو از میان افراد و عناصر فعال و آتشین و جوانان ناسیونالیست داشت. در جلسات لژ برخلاف اساسنامه فراماسونی، سیاست‌های گوناگون مطرح و نقشه‌هائی برای اصلاحات و رفورم عمومی طرح می‌شد.

در آن زمان جمال‌الدین در تمام فعالیت‌هائی که هدف آن برقراری اصول مشروطیت بود، دخالت می‌نمود حتی بنا بروایتی که شده ترور خدیو اسمعیل‌پاشا را او به شیخ محمدعبده نظر داده بود، ولی همین که اسماعیل‌پاشا جای خود را به توفیق پاشا داد و اوضاع تثبیت گردید، هیچیک از این نقشه‌ها عملی نگردید و به این‌گونه فعالیت‌ها تقریبا خاتمه داده شد.[۱]

سرانجام نظر به مخالفت بعضی از شخصیت‌های محافظه‌کار الازهر و عده‌ای از وزراء، سید از مصر اخراج گردید.[۲]

* * *

... سید جمال‌الدین بالاخره در اثر تحریکات انگلیسها، مجبور شد کشور مصر را ترک گوید. بطوریکه در بخش پیش نیز یادآور شدیم، چون نظر این است تا آنجائی که میسر می‌باشد، از ذکر مطالبی که تاکنون در جاهای دیگر انتشار یافته، خودداری شود و بیشتر مطالبی که تازگی دارد و تاکنون انشاء نگردیده، به‌نظر خوانندگان برسد، اینک اولین نامهٔ رسمی که از طرف نمایندگی سیاسی انگلیس در «قاهره» به عنوان وزیر

۱. توضیح: اسمعیل پاشا در ۲۶ ژوئن ۱۸۷۹ برکنار شد و چهار روز بعد از آن از قاهره به ناپل رفت. در آنجا شاه ایتالیا اقامتگاه محللی در اختیار او گذاشت. او بعدا به اسلامبول رفت و پس از شش‌سال در ماه‌مارس ۱۸۹۵ وفات یافت.

۲. این بود خلاصه‌ای از ترجمه مقاله گولدزیهر، در دائرةالمعارف اسلامی، در باره زندگی سید.

امور خارجه انگلیس ارسال گردیده ترجمه و درج می‌شود:

قاهره، مورخه ۳۰ اوگوست ۱۸۷۹
سیاسی و محرمانه، شماره ۴۹۸

از فرانک لاسل نماینده سیاسی و ژنرال قونسول انگلیس در مصر، به مارکیز اوف سالیسبوری وزیرخارجه انگلیس

عالی‌جنابا! بقراریکه خدیو توفیق پاشا به‌من اطلاع داده، از چندی به این طرف فعالیت‌های یک‌نفر افغانی به‌نام جمال‌الدین نظر توجه او را جلب کرده است. مشارالیه مردم را به انقلاب و شورش تحریک و عقاید پوچی را انتشار می‌داد.

از آنجائیکه علی‌رغم اخطارهای پی‌درپی اداره پلیس قاهره، جمال‌الدین اصرار داشته مخفیانه جلساتی را تشکیل و در آنجا تعالیم مخرب و ضالهٔ خود را ضمن وعظ و خطابه ادامه دهد، لذا خدیو توفیق پاشا مجبور گردید با اخطار ۲۴ ساعته، او را از مصر تبعید نماید.

جمال‌الدین ظاهراً مردیست صاحب ذوق و قریحهٔ سرشار و دارای قدرت عظیمی در نطق و بیان می‌باشد، بطوریکه در مدت کمی موفق گردید عده زیادی را تحت تاثیر و نفوذ کلام خود قرار بدهد و سال گذشته در برانگیختن احساسات مردم برعلیه اروپائیان مخصوصاً بیشتر برضد انگلیسها، که نسبت به آنها احساس کینه و تنفر می‌کند، فعالیت‌های زیادی به‌خرج داد. اخیراً از لژ فراماسونها که در آنجا عضو بود برای اینکه علناً منکر خدا بود* اخراج گردیده است.

به‌طوری‌که خدیو به‌من اظهار داشته، جمال‌الدین را به سوی جده فرستاده و نظرش این بوده که از آنجا به ایران برود.

امضاء فرانک لاسیل

---

*. گویا در همه جا، کافر به کیش خود پندارد همه را. ـ ا. خ.

قسمتی از مندرجات این نامه با اظهارات پروفسور گولدزیهر و سایر نویسندگان تطبیق می‌کند. سیدجمال‌الدین پس از ترک مصر در اواخر سپتامبر ۱۸۷۹ یکسره به‌وسیله کشتی به جده رفت. مدتی در آنجا ماند. بعد به مکه عزیمت کرد و در آنجا با شخصیت‌های مهم اسلامی تماس گرفته و پس از دریافت چند فقره توصیه و معرفی‌نامه از آنان، در اول سال ۱۸۸۰ به هندوستان رفت.

... سید مدتی در بمبئی، منزل علی روقای که شخصیتی سرشناس بوده مقیم می‌شود و از آنجا به حیدرآباد می‌رود. در آن شهر با شخصیتی بنام سلطان نواز جنگ طرح دوستی ریخته و پس از چندی بوسیله شخص مزبور از سالار جنگ، نخست‌وزیر نظام حیدرآباد، دیدن کرده و با او گفتگوی مفصلی می‌نماید. در حیدرآباد در حدود بیست‌ماه مانده و در مدت اقامت خود با اشخاصی که افکار آزادی‌خواهانه داشتند و از پیروان سیداحمد علیگر بودند، آمیزش می‌نماید، ولی برخلاف محبت و مهمان‌نوازی‌های! آنان کتاب معروف خود را موسوم به «نیچریه یا دهریه» درباره ابطال آئین دهریین و بیان مفاسد آنان و اثبات اینکه دین اساس مدنیت و کفر باعث فساد عمران است، انتشار می‌دهد. تمام همّ و فکر او به مسئله احیای عظمت اسلام و اینکه قدرت در اتحاد است متوجه شده بود. خلاصه سید پس از مدّتی پایتخت نظام را در اوایل سال ۱۸۸۲ ترک گفته، به کلکته می‌رود و در آنجا در حدود پنج‌ماه مانده و راجع به دین اسلام و خواص آن در مدارس دینی، سخنرانی‌های جالبی ایراد می‌کند! بعداً مدت کمی در مدرس مانده، و سرانجام کشور هندوستان را در ماه نوامبر ۱۸۸۲ ترک کرده و بوسیله کشتی عازم انگلستان می‌شود و پس از مدت کوتاهی توقف در لندن، در فوریه سال ۱۸۸۳ به پاریس می‌رود.

سید در آنجا با یکی از آزادی‌خواهان مصری بنام «جمس سانووا»* که اصلاً کلیمی بوده و فعالیت‌های روزنامه‌نگاری داشته آشنا می‌شود. سید با همکاری سانووا که تفصیل آن کمی بعد مشروحاً عرض خواهد شد، شروع به ارسال اعلامیه‌های بدون امضاء به شخصیت‌های بزرگ مصر نموده ودر آن نامه‌ها بعضی از آنها را تهدید به

---

*. درباره زندگی و مبارزات او که معروف به «ابونظاره» بود، مراجعه شود به جلد ۶ دائرةالمعارف بزرگ اسلامی... - ح.

قتل می‌نماید! در اثر همین اقدامات، نظر انگلیس‌ها را مجدداً جلب مـی‌کند و نـامهٔ محرمانه‌ای از قاهره به وزارت امور خارجه انگلستان نوشته می‌شود. اینک تـرجـمه نامه مزبور به نظر خوانندگان می‌رسد.



۳

فعالیت‌های سید در فرانسه

از قاهره، مورخه ۲۲ مای ۱۸۸۳
سیاسی و محرمانه، شماره ۱۷۴

از ادوارد مالت نماینده سیاسی انگلستان در قاهره، به وزیر امور خارجه.

عالی جنابا! با ارسال رونوشت دو فقره نامه‌های بدون امضاء که خطاب به سِر اِولین وود (Sir Evelyn wood) و این جانب می‌باشد (دائر بر اینکه «اتحادیه میهن پرستان مصر» به انگلیسها وقت می‌دهد حداکثر تا ۲۴ اوگوست امسال، مصر را تخلیه نموده و اهالی را به حال خود بگذارند تا مقدرات خود را بدست خودشان بگیرند) اشعار می‌دارد: نظیر این نامه‌ها برای شریف پاشا و خدیو مصر نیز فرستاده شده با این فرق که در نامه‌های آنها، آنان را به ترور نیز تهدید کرده‌اند.

از قرار معلوم، این اوراق از فرانسه می‌رسد و بعید نیست که آن نامه‌ها بوسیله یک نفر افغانی، بنام جمال‌الدین نوشته شده باشد، متمنی است به نامه شماره ۴۸۹ مورخه ۳۰ اوگوست ۱۸۷۹ آقای لاسل مراجعه فرمایند.

جمال‌الدین با شخصی که خود را جمس سانووا معرفی کرده و ناشر یک روزنامه عربی در پاریس بنام «ابو نظاره» می‌باشد، رابطه دارد. دو

شماره از ابونظاره برای ملاحظه جنابعالی پیوست تقدیم می‌گردد. از مضمون و کاریکاتورهای آن‌ها متوجه خواهید شد که روزنامهٔ مزبور دارای چه افکار و تمایلاتی می‌باشد؟ جمال‌الدین از وقتی که در مصر مداخلات نظامی شده با این روزنامه سروکار پیداکرده، بطوریکه شنیده‌ام مقالاتی که در آن روزنامه بوسیله جمال‌الدین نوشته شده، دارای ارزش ادبی فوق‌العاده عالی می‌باشد.

این روزنامه در جوف پاکتهای معمولی بوسیله پست فرانسه، بشکل نامه به مصر فرستاده می‌شود. مرکز انتشار آن در پاریس خیابان کلیشی شماره ۴۸ است.

ارتباط جمال‌الدین با نامه‌های بدون امضاء، از آن جا معلوم می‌شود که شیوهٔ انشاء او و مطالب نامه‌ها با نظریات سابق سید، تطبیق می‌نماید.

در نامه‌ای که به شریف پاشا نوشته شده، ذکر گردیده که اعضاء «اتحادیه میهن‌پرستان» وابسته به سازمان برادران سوسیالیستها می‌باشند.

هرگاه در این مورد از طریق پلیس لندن با پلیس فرانسه تماس گرفته شود، شاید در باره عملیات سید جمال‌الدین در پاریس اطلاعات بیشتری بدست آید و ارزش این را دارد که فعالیتهای او در پاریس تحت‌نظر قرار بگیرد.

امضاء ادوارد مالت

پس از وصول این نامه، از طرف وزارت امور خارجه انگلستان در تاریخ ۱۵ ژوئن ۱۸۸۳ محرمانه و بطور غیررسمی، شرحی به اداره پلیس (وزارت کشور) نوشته می‌شود. ضمن ارسال رونوشت‌نامه‌های بدون امضاء که در بالا بدان اشاره شد، تقاضا می‌شود از طریق اداره پلیس انگلستان، از پلیس پاریس اطلاعاتی در این باب بدست بیاورند و شرحی نیز نظیر همان نامه، رسماً به سفیر انگلیس در پاریس نوشته می‌شود که ترجمه آن درج می‌گردد:

محرمانه، شماره ۵۹۱
مورخه ۱۵ ژوئن ۱۸۸۳

نامه وزارت امور خارجه به سفارت انگلیس در پاریس

عالی‌جنابا ـ با ارسال رونوشت نامه رسیده از نماینده سیاسی و ژنرال قونسول انگلیس در قاهره، اشعار می‌دارد: به طوریکه ملاحظه می‌فرمائید نامه‌های بدون امضاء که برای خدیو و وزراء مصر فرستاده شده، بوسیله یک نفر افغانی بنام جمال‌الدین نوشته می‌شود. نامبرده با مدیر و ناشر روزنامه عربی که در پاریس خیابان کلیشی شماره ۴۸ انتشار می‌یابد، رابطه دارد. شرح او در نامه شماره ۴۹۸ آقای لاسل ذکر و در آنجا اظهار شده که جمال‌الدین از مصر و الجزایر تبعید و اخراج گردیده است. رونوشت آن نامه نیز به پیوست برای شما ارسال گردید. من به وزارت کشور در باره این شخص شرحی نوشته‌ام، ممکن است جنابعالی نیز از پلیس فرانسه اطلاعاتی در این مورد کسب بفرمائید.

امضاء وزیر امورخارجه

نامه اتحادیه میهن‌پرستان

برای اینکه خوانندگان با اعلامیه «اتحادیه میهن‌پرستان مصر» آشنا بشوند، ترجمه قسمتی از آن ذیلاً نقل می‌شود:

«بشما اخطار می‌شود که به دولت متبوعه خود اطلاع دهید: اتحادیه میهن‌پرستان مصر، مهلت می‌دهد تا عصر ۱۴ اوت ۱۸۸۳ خاک مصر را تخلیه نمائید. هرگاه این‌کار سرموعد انجام نگیرد، اتحادیه مجبور است با توسل به اسلحه و جنگ، قوای نظامی انگلیس را وادار به تخلیه مصر نماید و اگر لجاجت به خرج دهید، با قوای روسیه روبرو خواهید شد.

البته فراموش نشود: کمی پیش قدرت ناچیز روستائیان ملت را از خواب غفلت بیدار کرد و آنها موفق به برانداختن سلطنتی که بدست زنان اداره می‌شد، گردیدند.»

امضاء هردو نامه (المنتقم) بوده است.

نامه سفیر انگلیس در فرانسه

پاریس، مورخه ۱۹ ژوئن ۱۸۸۳
شماره ۳۹۳

عالی جنابا بازگشت به نامه شماره ۵۹۱ مورخه ۱۵ ماه جاری درباره شخصی افغانی. به نام جمال‌الدین که مظنون به نوشتن نامه‌های تهدید به‌قتل خطاب به خدیو مصر ـ شریف پاشا ـ سرادوارد مالت ـ و سر اولین‌وود گردیده و در آن مرقوم فرموده‌اید آیا ممکن است از پلیس فرانسه اطلاعاتی کسب شود؟ اشعار می‌دارد:

با توجه به اوضاع و احوال این جا، هرگاه بوسیله این سفارت با پلیس فرانسه در باره هرگونه مطلبی که با دولت مصر ارتباط دارد، مراجعه‌ای بشود، اثر و فائده نخواهد داشت. بدون شک پلیس در این مورد برای کسب دستور از وزارت امور خارجه فرانسه نظر خواهد خواست. در نتیجه طبعاً وزارت خارجه از ما گله خواهد کرد که چرا در این باب مستقیماً به آنها مراجعه نشده است؟ از طرف دیگر از اینکه بوسیله دولت فرانسه اطلاعات سودمندی در اختیار ما گذارده شود، من در تردید هستم. سیاست نیز ایجاب می‌کند که اینگونه مسایل، در این موقع مطرح نشود.

با وجود این، من این موضوع را به خاطر سپرده و هرگونه اطلاعی که در باره جمال‌الدین از سایر منابع دریافت کردم، بلافاصله برای ملاحظه جنابعالی تقدیم خواهم نمود.

امضاء لاینز

درست دوهفته پس از وصول این نامه به لندن، پلیس فرانسه ضمن نامه‌ای که به اداره جنائی لندن نوشته، اطلاعاتی راکه در باره سیدجمال افغانی کسب نموده بودند، در اختیار پلیس انگلستان می‌گذارد. اینک نامهٔ پلیس فرانسه که به‌وسیله وزارت کشور

به وزارت امور خارجه انگلستان فرستاده شده است.

نامه رئیس پلیس فرانسه

پاریس ٦ ژوئیه ۱۸۸۳

از رئیس پلیس فرانسه ـ آقای مدیرکل اداره امور جنائی لندن

روز بیستم ماه ژوئن گذشته، شما از من اطلاعاتی در بارهٔ آقائی بنام سید جمال‌الدین ـ که تصور می‌رود نویسنده نامه‌هائی که حاوی تهدیداتی است و خطاب به چندنفر از شخصیت‌های ساکن مصر می‌باشد ـ خواسته بودید. اینک نتایج تحقیقاتی راکه در این مورد بدست آمده، احتراماً ارسال می‌دارد.

آقای جمال‌الدین نویسنده و ادیب، اصلش افغانی، ۴۵ ساله و مجرد از ۱۷ ماه فوریه گذشته در کوچه Seze ۱٦ اقامت و در ماه ۵۰ فرانک کرایه می‌پردازد.

موقع ورود به این منزل، در دفتر نام خود را الدین‌جمال ثبت نموده است. او از کلکته وارد شده و تاکنون هرگز به پاریس نیامده بود. بطوریکه معلوم می‌شود بسیار تحصیل‌کرده است و فرانسه را به سختی حرف می‌زند و هشت زبان می‌داند.

او با تشریک مساعی یک آقائی بنام جمس ـ سانوا، معلم زبان عربی و مدیر یک روزنامه که بزبان عربی در شماره ۴۸ خیابان کلیشی پاریس انتشار می‌یابد، مقالات زیادی علیه انگلستان انتشار داده است. مشارالیه ملاقات‌های زیادی با اشخاص دارد و وضعیت مالی او خوب است. رفتار عادی دارد و اخلاق او بهیچوجه ناپسند نمی‌باشد.

با احترامات فائقه

امضاء ناخواناست

فعالیت‌های سید در پاریس

بطوریکه از گزارش اداره پلیس فرانسه بدست آمد، سیدجمال‌الدین اسدآبادی معروف به «افغانی» پس از ورود به پاریس با شخصی به‌نام سانوا که اصلاً کلیمی و از آزادیخواهان مصر بوده، شروع به همکاری نموده و با نوشتن مقالات تند وآتشین برعلیه انگلستان و رفتار آنان در مصر وهندوستان و ارسال نامه‌های بدون امضاء و تهدیدآمیز به بعضی از مقامات مهم دولتی و سایر شخصیت‌های بزرگ در مصر، توجه مقامات رسمی انگلستان را به خود جلب می‌نماید.

حالا باید دید که جمس سانوا که بوده و بوسیله چه کسانی تقویت می‌شده است؟

ویلفرید بلنت، سیاستمدار و نویسنده معروف انگلیسی که سید در سفر اول به لندن با او آشنا شده بود، موقعی که در پاریس او را در منزل خود پذیرفته در یادداشت‌های روزانهٔ خود مورخه ۸ سپتامبر ۱۸۸۳ چنین می‌نویسد:

«روز بعد با خانم خود عازم پاریس شدیم در اینجا سیدجمال‌الدین را دیده و با او مشروحاً راجع به سفر خود به هندوستان مذاکره کردم. در این جلسه برای اولین بار با جیمس سانوا، که بیشتر معروف به شیخ ابونظاره می‌باشد، آشنا شدم.

مشارالیه در خیابان کلیشی منزل کوچکی اختیار و ضمن انتشار روزنامه خود و تدریس زبان عربی و فرانسه، زندگانی محقر و غیرثابتی را برای خود فراهم کرده است. راجع به آن میهن‌پرست مصری که حالا متجاوز از سی سال است در پاریس اقامت و مقام بزرگی را در عالم روزنامه‌نگاری فرانسه بدست آورده است، فقط چندکلمه خواهم گفت:

جمس سانوا یکی از قدیمی‌ترین زحمت‌کشان راه آزادی سرزمین رود نیل، در مصر به دنیا آمده، اصلاً یهودی و شخصی است بسیار وارد و باذوق.

پس از این که با سیدجمال‌الدین و شیخ محمد عبده و بعضی از اصلاح‌طلبان اسلامی آشنائی پیدا می‌کند، نامبردگان با نظر بلند و افکار ارجمند خود و با چشم‌پوشی از مذهب او، مشارالیه را جزو حلقه الازهر(!) درآورده و به شاهراه سیاست و ادب هدایت می‌نمایند.

چون مرد شوخ وخوش‌مشربی بوده، او را تشویق به انتشار مطالب فکاهی نموده و گاهی در مجالس خصوصی ضمن تفریحات گوناگون و بوسیله نمایش خیمه‌شب‌بازی، از لطایف و بذله‌گوئی‌های او استفاده نموده، افکار سیاسی خود را بین طبقات پائین گسترش می‌دادند.

این تمهید خیلی زودتر از انتظاری که داشتند نتیجه داد. هدف تمسخر و تنقید سانوا در بازی‌ها و کاریکاتورهای مختلف همیشه خدیو مصر اسمعیل پاشا بود. سمبل روزنامه‌اش شکل مردی است به‌نام ابونظاره که با عینک بزرگ خود به ریزه کاریهای سیاسی روز با لبخند تمسخرآمیز نظاره می‌کرد! بدین سبب نام ابونظاره را سانوا بطور مستعار اختیار نمود.

تصادفاً خودش نیز در اثر ورم چشم که به‌موقع معالجه نشده بوده، نیم‌کور بود. از روزی که شروع به کار کرد، نشریه کوچکی را به راه انداخت، ابتدا آنرا با دست می‌نوشت و نسخه‌هایش خیلی کم منتشر می‌شد.

بعدها با چاپ سنگی طبع و دست بدست در قاهره و اسکندریه توزیع گردید.

روزنامه‌اش فکاهی و ظاهراً مطالب آن طنزآمیز و تفریحی بود. طولی نکشید که کارش بالا گرفت و بین مردم طرفداران زیادی پیدا کرده و آنان را به سیاست روز آشنا نمود.

مدتی چند این جریان ادامه داشت. بطوریکه گویند چند مرتبه موقعی که اسماعیل‌پاشا مطالب فکاهی روزنامه را شنید، نتوانسته بود از خنده خودداری نماید! بالاخره مندرجات و کاریکاتورهای روزنامه از حدودی که استبداد اجازه می‌داد خارج گردید، تا اینکه از انتشار آن جلوگیری بعمل آمد و ناشر و نویسنده تبعید گردیدند. سانوا باین آسانی از میدان درنرفت. به‌دوستان خود در پاریس پناه آورد و در آنجا مجدداً درصدد انتشار نشریهٔ ماهانه «ابونظاره» گردید و نشریه بدون انقطاع انتشار یافت. مطالب آن طوری جالب و دارای اهمیت سیاسی بود که «بریتیش موزیوم» یکسری کامل از آنرا خریداری نمود.»

این بود مختصری از شرح حال جمس سانوا که جمال‌الدین با او در تمام دوره

اقامت خود در پاریس، همکاری می‌کرد و مشترکا مجله ابونظاره را انتشار می‌دادند.

البته به‌راه‌انداختن و نشر این مجله مستلزم مخارجی بود که با وضع مالی وی جور درنمی‌آمد و باید دید چه اشخاصی و برای چه منظور از این دو حمایت می‌کردند؟ تاکنون در نوشته‌ها و آثاری که به‌وسیله نویسندگان و بعضی از مؤلفین خارجی در باره سیدجمال‌الدین نوشته شده، این مطالب روشن نگردیده و کسی در این فکر نبوده که بفهمد بالاخره مخارج اقامت و زندگی روزانه و هزینه مسافرت‌ها و نیز مخارج مجله از کجا تأمین می‌شد؟ اینک نظر خوانندگان را به گزارش رسمی سفارت انگلیس در فرانسه که به این مطالب اشاره می‌نماید، جلب می‌نمائیم.

گزارشی از پاریس

نامه محرمانه شماره ۶۰۱
مورخه ۱۱ سپتامبر ۱۸۸۳

از پلاتکت سفیر انگلیس در پاریس، به گرانویل، وزیر امورخارجه انگلستان در لندن.

عالی جنابا! عطف به نامه‌های شماره ۷۹۷ محرمانه مورخه ۲۱ و شماره ۸۲۹ مورخه ۲۹ ماه گذشته، اینک با کمال احترام گزارش می‌دهد یکی از آشنایان من با سانوا، که به اتفاق شیخ جمال‌الدین، نشریه‌ای برعلیه دولت انگلیس در پاریس انتشار می‌دهد، دوست می‌باشد و اغلب از او دیدن می‌کند. این اطلاعات را در اختیار من گذارده است.

آقای سانوا کلیمی قدکوتاه مصری، که زندگی خود را با قدرت قلم خود تأمین می‌کند و درضمن می‌خواهد حداکثر استفاده را از نویسندگی به‌دست بیاورد، شخصی است بسیار باهوش و نویسنده‌ایست زبردست، با اینحال خیلی کم اتفاق می‌افتد که کارها بر وفق مراد او تمام شود. اغلب از مامور سری سفارت که پسرش نزد او عربی یاد می‌گیرد، پول قرض می‌کند.

من هنوز موفق نشده‌ام این مطلب را که از کجا این شخص پول برای

راه‌انداختن روزنامه خود بدست می‌آورد، کشف کنم؟ بعید نیست چون در اثر پیش‌رفت نفوذ سیاسی انگلستان و دخالت آنان در کارها، فلاحین مصر خواهند توانست از شر قرض‌دهندگان و بهرهٔ سنگین نزول‌خواران رهائی یابند و از طرفی چون صرافان کوچک، پول را از سرمایه‌داران بزرگ با منافع کمتری قرض و آنها نیز با بانکداران پاریس طرف معامله می‌باشند، لذا تصور می‌رود سانوا بوسیله بعضی از مصری‌هاکه منافع نامرئی آنان به‌خطر افتاده است، از لحاظ مادی حمایت می‌شود.

و ضمناً بقراری که معلوم گردیده است، سانوا از یکی از کارمندان شرکت برادران کاموند، مبلغی دریافت داشته و نیز روشن شده که به بعضی از مؤسسات مالی دیگر نیز مراجعه نموده و پول‌هائی از آنهاگرفته است.

بطوریکه شنیده‌ام، علت اینکه جمال‌الدین را داخل این معرکه و جریانات کرده‌اند، برای این است که بوسیله دوستان او بتوانند روزنامه خودشان را در هندوستان توزیع نمایند و کسانیکه این نشریه را راه انداخته‌اند، تصور می‌کنند آسان‌ترین راه این است که با ایجاد شورش و بلوا در هندوستان، انگلستان را مجبور به تخلیه و ترک خاک مصر بنمایند.

یکنفر هندی را نیز با خود همراه کرده و از وجودش می‌خواهند در این نوع فعالیت‌ها استفاده نمایند، ولی چون او فاقد معلومات نویسندگی است و در واقع فقیری بیشتر نیست، تصور نمی‌کنم او را برای مدت بیشتری نزد خود نگاه دارند.

نام این شخص «لوکویت سینگ» است که چندسال پیش فعالیت‌های او توجه مارکیزسالیسبوری را به خود جلب نمود و الآن در نهایت فلاکت روزگار را بسر می‌برد....

امضاء ـ پلانکت



نظیر این گزارش را اداره سیاسی هندوستان نیز به وزارت امورخارجه انگلیس داده

است، منتهی در آنجا ذکر شده که سید بوسیله دولت فرانسه که در آنموقع روابط آن با دولت انگلستان تیره شده بود، تقویت می‌شود! و پول را مقامات دولتی کشور نامبرده، از راه غیرمستقیم در اختیار وی گذارده‌اند! و در ضمن برای اینکه وزارت امورخارجه بتواند از عقاید و افکار و فعالیت‌های سید مطلع گردد، اداره سیاسی هند یکی از مقالات او را که در روزنامه «ابونظاره» ـ که در بالا بطور تفصیل به آن اشاره شد ـ درج گردیده بود، به انگلیسی ترجمه کرده و پیوست همان گزارش به وزارت امور خارجه می‌فرستند. اینک مقاله مزبور را که برای اولین‌بار به فارسی ترجمه شده است، بنظر خوانندگان گرامی می‌رسانیم. البته فراموش نباید کرد اصل این مقاله که به عربی بوده، دارای حداکثر بلاغت بوده است و بطور کلی نوشته‌های سید، مخصوصاً مقالات سیاسی او، در خوانندگان اثر عمیقی به‌جای می‌گذاشت... و نطق‌های او که با صدای بلند و ژست‌های محرکی ایراد می‌گردید، همه را جذب می‌کرد، پس از خاتمه نطق شنوندگان برای اندک مدتی مبهوت و ساکت می‌ماندند و هرگز میل نداشتند مجلس را ترک بگویند!

«بهلول یا توفیق پاشا»[1]

مقاله‌ای از: سیدجمال‌الدین اسدآبادی

از زمان قدیم مردم کلمهٔ بهلول را سمبل حماقت و تمسخر می‌دانستند، تا اینکه نام او ضرب‌المثل گردید. امروز با بودن احمقی مانند «توفیق» مردم دیگر به یاد بهلول نمی‌افتند.

---

۱. توضیح: توفیق پاشا نوه محمدعلی پاشای معروف بود و پس از اینکه قشون ناپلئون در سال ۱۷۹۸ مصر را اشغال می‌کند، ترکها با انگلیسها متحد شده فرانسوی‌ها را از مصر بیرون می‌کنند. محمدعلی پاشا که آلبانی‌الاصل بوده و در سال ۱۸۰۵ با نظر سلطان عثمانی سرکار می‌آید، بوسیله او اصلاحات زیادی در مصر انجام می‌گیرد. پسرش اسماعیل‌پاشا در اثر ولخرجی‌ها و زیاده‌روی‌های قرون از حد زیربار قروض سنگین می‌رود و در نتیجه انگلیسها که از اوضاع داخلی دربار اطلاع کامل داشتند، بطور خیلی محرمانه سهام کانال سوئز را از چنگ او درمی‌آورند. طولی نمی‌کشد که ملیون و میهن‌پرستان مصر، از خیانت و جهالت او آگاه شده و او را از مقام خدیوی خلع و پسرش توفیق‌پاشا را بر تخت می‌نشانند. بطوریکه معروف است، فعالیت‌های سیاسی و نطق‌های آتشین سیدجمال‌الدین در خلع اسماعیل پاشا نقش بزرگی را بازی کرده است.

او پای انگلیسها را به مصر کشانید و کسانی را که هدفشان تقویت مقام شامخ خدیوی و جلوگیری از نفوذ بیگانگان بود، تبعید و دربدر کرده است، مخصوصاً کسانی را که مخالف انگلیسها بودند (انگلیسیها هروقت به کشوری تسلط می‌یابند مردمان را ذلیل ـ آشیانه‌شان را خراب ـ سکنه را متواری ـ اجتماعات را پراکنده ـ شخصیت‌ها را پایمال ـ زعما و برجسته گان قوم را مقتول و محبوس و یا به فساد معتاد می‌کنند). خدیو ما همه را بی‌خانمان نموده است. او از کثرت حماقت و نادانی سخنان پوچ و دروغ آنان را باور کرده و مصر را در بست به چنگال انگلستان انداخته است، با این ابلهی و خودخواهی، ما را دچار چنان مصیبت و بدبختی عظیمی کرده است که حتی در جنگهای صلیبی نیز سابقه نداشته است. مصر که مرکز ایمان و علم و دانش برای مومنین عالم اسلام بود و برای کسب معلومات دینی از اطراف جهان از قبیل عراق، یمن، سوریه، ترکیه و هندوستان به آنجا رو می‌آوردند، با اینکه هنوز یکسال نشده انگلیسها پا به سرزمین مصر گذارده‌اند، درهای الازهر را به روی مردم بسته، علماء را به سودان تبعید و مراسم مذهبی را متوقف، ایراد وعظ و خطابه را در منابر قدغن، نمازجماعت را در روزهای جمعه موقوف کرده‌اند، همانطورکه نظیر این رفتار را در تمام کشورهای اسلامی که تحت سلطه و نفوذ آنان درآمده، انجام داده‌اند.

هرگاه نظری به جزایر فیلیپین، اندونزی و استرالیا بیندازید، خواهید دید که چگونه پر از علمای اسلام است که انگلیسها آنان را از هندوستان به آن ممالک تبعید کرده‌اند؟ کسان دیگری هم وقتی که این معامله را با برادران و همدینان خود مشاهده کرده و متوجه شدند که دیر یا زود آنها نیز بهمان سرنوشت گرفتار خواهند شد، از هند به شهر مقدس مکه پناه بردند. شکی نیست که خوانندگان از جریان فرار مولانا رحمت‌الله و مولانا نوال افغانی و سایر علمای بزرگ که هند را ترک نموده و به مکه پناه آورده‌اند، به‌خوبی مستحضرند و می‌دانند که چه بلائی بر سر آنان آورده‌اند.

ما توفیق را خیلی پیش از نزول این بلا و وقوع این مصیبت خبردار کردیم، ولی او از شدت حماقت چیزی را که به نفع خودش بود نخواست بفهمد، مصر دروازه مکه است و او با دست خودش درب آن را به روی انگلیسها باز نمود. علاجی نیست مگر اینکه خدا به داد ما برسد وگرنه دیری نخواهد گذشت که حجاز را نیز از دست ما

می‌گیرند، آنوقت آیا دیگر برای ما مذهبی خواهد ماند؟

این فاجعه بزرگ که توفیق پاشا به عالم اسلام وارد کرده، شامل حال باب عالی نیز می‌شود، زیرا دولت عثمانی در میان قدرتهای اروپائی از اینکه مصر را در دست داشت، همیشه به‌خود می‌بالید، ولی حالا در اثر نادانی و جهل توفیق، آن قدرت و عظمت اسلامی را دچار فلاکتی کرده که به‌هیچ‌وجه نمی‌شود از آن جلوگیری نمود، مگر با توسل به اسلحه و تحمل خسارت و زیان فوق‌العاده.

وای بر سرزمین مصر! از بلائی که به‌دست خود، خودش را گرفتار آن کرده است. و در اثر جهل توفیق، پس از این که انگلیسیها همه‌جا را تصاحب کردند، حتی خود توفیق از گزند آنان مصون نماند. انگلیسیها به‌نامه‌ها و اسناد شخصی توفیق دست یافتند و در میان آن اوراق، رونوشت احکامی راکه به عمرپاشا لطفی، صادر کرده بود، پیدا کردند و در آنجا توفیق دستور می‌دهد که در اسکندریه ایجاد شورش و قیام مصنوعی بنماید! عمرپاشا نیز آن‌دستور را عملاً انجام داده است. حالا انگلیسها برای رسیدگی به این جریان! در لندن کمیسیون مخصوصی را تشکیل داده‌اند و درنظر دارند این موضوع را بهانه کرده و توفیق‌پاشا را خلع و پسرش عباس را به‌جای او بگمارند. و پس از اینکه کمی گذشت، او را به‌بهانه ادامه تحصیل به انگلستان ببرند، تا اینکه با فراغت بال زمام تمام امور مصر را بدست گرفته و برای همه آقائی کنند و هرچه دلشان می‌خواهد بلامانع انجام دهند.

حال ای مردم! شما را به‌خدا آیا باید گفت که بهلول احمق است یا توفیق؟!

یعنی کسی که ظلم و تعدی را به جائی رساند که حجاج را روسفید نمود. به‌جای دلجوئی از عرابی‌پاشا (کسیکه برعلیه استیلای انگلیس قیام نمود) یاران او راکه می‌خواستند کشور مصر را از شر انگلیسها رهائی دهند، از مصر تبعید کرد و حتی کسانیکه بی‌گناه بودند، از خانه و زندگی آواره شدند.

پیش از اینکه آنان را دربدر نمایند، بیچاره‌ها را طوری شکنجه و آزار داد که حتی دل سخت کافران نیز به حال آنها سوخت.

خداوندا! آخر ما چه گناهی کرده‌ایم که مستوجب اینهمه عذاب شویم؟ و چرا این احمق بر جان ما مسلط شده که ما راگرفتار این همه زجر و ادبار بنماید!؟

ای دادرس بیچارگان! به‌داد ما برس! ما در حال زار و نکبتباری قرار گرفته‌ایم. بارالها! آیا ممکن است ما مرگ را با پول خریداری نموده و خود را از این عذابی که هرگز در زندگی سابقه نداشت، خلاص نمائیم؟ آخر تا کی خدیو، خوب بخورد و بنوشد و در حال عیش و نوش در بستر راحتی و رفاه بسر ببرد، ولی سایرین در حال فلاکت و ذلت، شبها سرشان را روی سنگ بگذارند؟ بلی قدرت بدست اروپائیان افتاده است، آنها جان و مال و ناموس ما را از خائنین خریداری کرده و ما را مانند چهارپایان، به هرجا که دلشان می‌خواهد می‌رانند!

ما در کوچه‌ها، سرمان را از خجلت نمی‌توانیم بلند کنیم، رجال وزعمای قوم ما دست انگلیسیها را می‌بوسند! ای خواننده! اگر از وضع سپاه و لشگر ما بپرسی، همین کافی است که بگویم ژنرال وود انگلیسی، رئیس کل قوای مملکت اسلامی مصر می‌باشد و او را برای اضمحلال و محوکردن ما فرستاده‌اند، و او دست فرزندان مصری را در قاهره و اسکندریه از کارها کوتاه و به‌جای آنان افراد انگلیسی گمارده است.

ای جوانان مصر! باید گفته‌های شیخ جمال‌الدین را در دل خود حک نمائید. به برادران مصری بگوئید که چگونه این مظلوم محروم از وطن را ادبا و شعرای فرانسه در شهر پاریس با آغوش باز استقبال کردند و موقعی که در لندن بود، قدرت انگلستان را در هند و کشورهای اسلامی متزلزل نمود و به آنها فهمانید که فقط با اتحاد و یگانگی و با اشاعه افکار و عقاید آزادی‌خواهی و وطن‌دوستی، روح تازه‌ای در جسم ناتوان این عاجز دورافتاده و نیمه‌مرده خواهید توانست بدمید و در قلب ما افتخارات ملی را جای دهید، تا اینکه به فضل خداوند متعال، بلکه با این فداکاریها، بتوانیم خودمان را از چنگال این ظالمان خونخوار رهانیده و این بردگان را از زنجیر اسارت خلاصی دهیم.

جمال‌الدین الحسینی



این بود یکی از مقالاتی که از عربی به اردو ترجمه و از زبان اردو به انگلیسی نقل گردیده است. گویا یکی دیگر از مقالات سید به طوری زننده! بوده که نخواسته‌اند! همه آن را ترجمه نموده و روح خوانندگان انگلیسی را آزرده نمایند. در آن مقاله،

انگلیسیها را از قول فیلسوف معروف خودشان یعنی داروین، میمون خطاب نموده است و با عناوینی به افراد انگلیسی توهین! کرده است. ضمناً گویا انگلیسها برای بعضی از مقاصد سیاسی که درنظر داشتند از این مقالات زننده سیدجمال‌الدین، ناراضی نبودند، زیرا این مقالات زمینه را در مصر برای زورگوئی و فشار انگلیسها بیشتر آماده نمود و آنها به بهانه پیشگیری، به سرکوب مردم پرداختند.



جمال‌الدین قریب دوسال و هفت‌ماه در پاریس ماند، در این مدت اغلب اوقات خود را صرف فعالیت‌های سیاسی و ادبی نمود و برعلیه دخالت انگلیسها در امور داخلی کشورهای اسلامی مبارزه نمود و با شخصیت‌های مهم درباره مسائل شرق، سیاست روس و انگلیس در آن کشورها و اوضاع ترکیه و مصر و نهضت مهدی در سودان، تماس گرفت و با آنان در این قبیل مباحث مذاکره و مصاحبه نمود، چنان‌که روزنامه‌های مهم و بانفوذ فرانسه ستون‌های مخصوصی برای درج مقالات او درباره سیاست شرق در اختیار وی گذاردند و هم در آن زمان مباحثات دینی او با ارنست رنان آغاز گردید و موجب آن خطابه‌ای بود که رنان در دانشگا سوربون در بارهٔ اسلام و علم ایراد نمود و در آن سخنرانی اظهار داشت که تعالیم اسلام با علم و تمدن منافات دارد! و جمال الدین نظر او را ضمن مقاله‌ای که اول در «ژورنال دودبا» انتشار یافت، رد نمود و این مقالهٔ سید هنوز هم دارای اهمیت بوده و برای خیلی از نویسندگان ماخذ قرار گرفته است. بعداً خطابه رنان بوسیله حسن عاصم افندی به عربی ترجمه گردید! و با ردیهٔ جمال‌الدین با هم انتشار یافت.

قسمت بزرگی از فعالیت‌های ادبی و سیاسی جمال‌الدین در پاریس صرف انتشار روزنامه‌ای بنام «العروةالوثقی» گردید که به‌خرج عده‌ای از مسلمانان هند با همکاری شیخ‌محمد عبده (سردبیر همان روزنامه) در همان شهر چاپ می‌شد، این روزنامه بی‌پروا و همواره، سیاست انگلستان را در کشورهای اسلامی مورد تنقید قرار می‌داد.

اولین شماره روزنامه العروةالوثقی در ۱۵ جمادی‌الاول ۱۳۰۱ (۱۵ مارس ۱۸۸۴) انتشار یافت، ولی بلافاصله توزیع آن در کشورهای خاور میانه، بوسیله انگلیسها ممنوع و دخول آن مخصوصاً به‌مصر و هند، قدغن گردید، فقط بشکل نامه

به دست عده معدودی از اشخاصیکه به‌نظر جمال‌الدین وجود آنان در سیاست روز مؤثر بوده است، بوسیله پست می‌رسید. با تمام این فشارها و موانع تا مدتی انتشار آن ادامه یافت و ۱۸ شماره در ۸ ماه چاپ گردید. آخرین شماره آن در ۲۶ ذی‌الحجه ۱۳۰۱ قمری مطابق با ۱۷ اکتبر ۱۸۸۴ منتشر شد. گرچه مدت انتشار آن کوتاه بود ولی در بیداری آزادیخواهان ضدانگلیس، نقش بزرگی را بازی کرد و می‌شود گفت اولین منادی و پیشرو نهضت‌های ملی در کشورهای اسلامی و متصرفات انگلیس به‌شمار می‌آید. با تمام این احوال، علی‌رغم اینهمه ضدیت و دشمنی‌های سیدجمال‌الدین برعلیه انگلیس، ویلفرید بلنت سیاستمدار برجسته آن‌کشور سعی نمود با جمال‌الدین روابط دوستانه پیدا کند و نظرش این بود که از وجود سید استفاده برده و نهضت مهدی را در سودان با کمک و یاری وی بخواباند! و میل داشت سیدسلطان عثمانی و مهدی را با هم آشتی بدهد!...

۴

گفتگوی راندولف با سید

سیدجمال‌الدین تا اواسط جولای ۱۸۸۵ در پاریس بود، در ۱۶ جولای ویلفریدبلنت از لرد راندولف چرچیل، سیاستمدار بزرگ انگلیس (پدر سروینستن چرچیل) که در آن‌موقع وزیر امور هندوستان بود و در باره اوضاع عمومی مصر و اینکه آیا ممکن است توفیق پاشا را سرکار خود نگاهداشت و با عرابی پاشا، سازش نمود و آیا می‌توان به صداقت عرابی اطمینان کرد یا نه؟ مفصلاً مذاکراتی انجام داد. ویلفرید بلنت نظرش این بود که فعلاً دست به ترکیب توفیق پاشا زده نشود، تا اینکه صحبت به اوضاع و امور افغانستان کشید. چرچیل میل داشت که بداند که امیر، چه نوع سیاستی را در افغانستان می‌خواهد پیش بگیرد؟

بلنت عقیده‌مند بود که بهتر است جمال‌الدین را از پاریس دعوت کند و با او در این باب مذاکره نموده! و نظر او را حضوراً بداند. چرچیل این نظر را خیلی پسندید، ظاهراً بلنت پس از ترک چرچیل بطور تلگرافی از طریق نمایندگی از سید دعوت می‌کند که هرچه زودتر دیداری داشته باشند، در نتیجه قرار براین می‌شود که روز ۲۲ جولای، سیدجمال‌الدین به لندن وارد و بلافاصله با چرچیل تماس بگیرد.

بلنت در یادداشت‌هایش می‌نویسد:

«روز ۲۲ جولای ۱۸۸۵ به اداره هندوستان رفتم و شانس با من یاری کرده راندولف را موقع مراجعت از پارلمان دم درب اداره ملاقات کردم، با هم به اطاقی رفتیم، خیلی خسته و ناخوش بنظر می‌رسید و از پله‌ها شکایت داشت. او بمن وعده

داد که فردا ساعت ده‌ونیم جمال‌الدین را در اطاق کارش بپذیرد.

من به او درست حالی کردم که شخصیت سید چه بوده و ضمن توضیح سوابق و عملیات او در هند و مصر، به چرچیل یادآور شدم که «گرچه نام او در لیست سیاه است و همه می‌دانند که او دشمن سرسخت انگلیس است ولی هرگاه او دارای چنین سوابقی نبود، چگونه می‌توانست برای ما وساطتی داشته باشد» بالاخره چرچیل را متمایل به ملاقات او کردم.

روز ۲۲ جولای ۱۸۸۵ جمال‌الدین وارد و با هم به اداره هندوستان در خیابان جیمس رفتیم، حال چرچیل کاملاً خوب بود. پیش از اینکه افغانی را معرفی نمایم، در باره سیاست روز صحبتهائی کردیم.[1] بعد جمال‌الدین وارد شد، راندولف او را با نهایت احترام پذیرفت و از وی تقاضا کرد که روی صندلی راحتی نزد وی بنشیند؟ آنها اول با هم به فرانسه صحبت کردند، ولی من زود متوجه شدم که راندولف فرانسه را خیلی کم می‌داند، لذا مجبور شدم مذاکرات و گفته‌های آنان را به هردو طرف ترجمه کنم. راندولف اول دربارهٔ مرگ مهدی از سید پرسید که آیا صحت دارد یا خیر؟ جمال‌الدین گفت بنظر او این موضوع حقیقت ندارد و اگر هم راست باشد زیاد مؤثر نخواهد بود. و اگر مرده باشد سودانی‌ها یک‌نفر را به جای وی انتخاب خواهند کرد. راندولف پرسید آن شخص که خواهد بود؟ جمال‌الدین گفت گرچه شهرت دارد عثمان دقنا ممکن است با مقام ژنرالی رئیس‌کل‌قوا بشود، ولی هرگز خلیفه نخواهد شد. انتخاب خلیفه در روز وفات حضرت‌محمد(ص) انجام خواهد یافت و در آنروز کسی را که از همه متدین‌تر است، از بین خود برخواهند گزید.»

راندولف بعد راجع به اوضاع کشور افغانستان سؤال نمود که موقعیت امیر چطور است؟ نظر جمال‌الدین این بود که عبدالرحمن سرباز و ژنرال خوبی است، ولی سیاستمدار بزرگی نیست گرچه در هیچ‌مورد او اشتباه و خبطی نکرده است و اکثریت افغانی‌ها با او همراه می‌باشند، ولی چیزی آسانتر از این نیست که برعلیه او انقلابی براه افتد. افغانیان آدم‌های ساده‌لوحی بوده و از سیاست بی‌اطلاع و همیشه برای جنگ

---

۱. این مذاکرات بیشتر مربوط به انتخابات انگلستان است و ذکر آنها در این‌جا، ضرورتی ندارد.

آماده می‌باشند، روسها ممکن است انقلابی بوسیله اسحق‌خان یا ده‌ها شخص دیگر از میان پسران شیرعلی، یا شاهزادگان بلافصل به‌راه بیاندازند، هیچ‌کاری آسانتر از این نیست.

سید به‌سخنان خود ادامه داده و گفت: روس‌ها امسال قصد جنگ را با افاغنه ندارند، ولی با بعضی از این شاهزادگان طرح دوستی ریخته و آن‌ها را تحریک به‌شورش خواهند نمود و در ضمن خودشان را مصلح و خیرخواه! قلمداد کرده برعلیه انگلیسها شورشی را برپا خواهند کرد و به افاغنه وعده خواهند داد هرگاه در هندوستان بوسیله انقلاب تغییراتی حاصل شود، کشمیر و پیشاور را به آنها خواهند داد، افغانها نیز به‌آسانی سخنان آن‌ها را باور خواهند نمود!

راندلف پرسید: «آیا افغانها از ما بیش از روس‌ها نفرت دارند؟»

جمال‌الدین: بلی!، چون روسها به افاغنه آزاری نرسانده‌اند!

راندولف: آیا شما تصور نمی‌کنید که روسها بیش از انگلیسها به اسلام صدمه رسانیده‌اند؟!

جمال‌الدین: بلی تصدیق می‌کنم، روسها بعضی از ممالک کوچک را از قبیل کریمه، چرکس، و غیره که در میان آنها یک‌عده ترکمن زندگی می‌کنند تصرف کرده‌اند، در صورتیکه انگلیسها امپراطوری بزرگ دهلی را از بین برده و به مصر و سودان تجاوز نموده‌اند!

راندولف: ولی شما باید تاکنون دانسته باشید که امپراطوری مغول به‌وسیله راجه‌های هندی از بین رفت نه انگلیسها!

جمال‌الدین: راجه‌ها آمدند مدتی ماندند و بعد رفتند. همچنین نادرشاه هند را تسخیر کرد، ولی او چون مسلمان بود آن کشور را به‌حال خود گذاشت و رفت، در صورتی که شما در هند مستقر شدید و آن امپراطوری را به‌تدریج از بین بردید. سه دلیل بزرگ برای این که چرا مسلمانان هند از شما بیش از روسها نفرت دارند، وجود دارد:

اول: برای این که شما امپراطوری دهلی را مضمحل کردید. دوم: بدلیل اینکه

شماها مستمری و حقوق پیشوایان مذهبی، مؤذنین و مستحفظین مساجد را قطع کردید در صورتی که روسها به این موضوع خیلی توجه داشتند و شما املاک وقف را نادیده گرفته و اماکن مقدسه را تعمیر نکردید. راندولف در اینجا سخن شیخ را قطع کرده و گفت: «ما انگلیسها بعضی از مساجد را تعمیر کرده و از انهدام آن‌ها جلوگیری کردیم.» جمال‌الدین در جواب اظهار نمود. «شماها فقط ابنیه و آثاری راکه ارزش باستانی داشته تعمیر کرده‌اید و اینکار برای خاطر مذهب اسلام نبوده».

سوم، اینکه شما در ارتش به مسلمانان درجه نمی‌دهید، ولی روسها این‌کار را همیشه رعایت کرده‌اند.

راندولف: خیلی از مسلمانها در ادارات بزرگ ایالات بومی هندوستان، مشغول کار می‌باشند.

جمال‌الدین: ایالات هندوستان خاص! غیر از ایالات هندوستان بریتانیا می‌باشد، چیزی که هنوز بلع نشده، البته هضم هم نخواهد شد. اینجا هرسه خندیدیم!

راندولف: پس شما فکر می‌کنید انگلستان برای مسلمانان از روسیه خطرناکتر می‌باشد؟

جمال‌الدین: من از گذشته دارم صحبت می‌کنم. گرچه در سابق انگلستان بیش از روسیه به ما ضرر رسانده است، ولی در حال حاضر روسیه خطرش بیشتر است. هرگاه روسها در شهر مرو بیش از پنجسال بمانند، دیگر از افغانستان و ایران و آناطولی و هندوستان چیزی باقی نخواهد ماند. تمام این کشورها را خواهند گرفت. آنها ممکن است بعضی از شهرهای غیرمهم را ترک کنند، ولی مرو را هرگز از دست نخواهند داد، و در آنجا مستقر خواهند شد.

راندولف: این را تصدیق می‌کنم، ولی می‌خواهم بدانم که شما از ما چه انتظار دارید و چه می‌خواهید تا ما برای شما انجام بدهیم؟

جمال‌الدین: شما باید با مسلمانان همکاری نموده باکمک و همراهی افاغنه، ایرانیان، ترکها، مصریان و عرب‌ها روسها را از مرو تا ساحل بحرخزر برانید و برای خاطر جلب توجه مسلمانان، مصر را تخلیه نمائید و بیرون بروید.

شما مادامیکه قبرس و عدن را در دست دارید، دیگر از چه ترس دارید؟ مخصوصاً در این‌موقع که هیچگونه خطری برای مصر، از جانب دول دیگر متوجه نمی‌باشد.

در سودان از طرف مهدی نیز خطری احساس نمی‌شود. با این ترتیب شما باید حسن‌نیت خودتان را به مسلمانان ثابت نمائید و آنها را متقاعد کنید که شما دوست آنان می‌باشید!

راندولف: آیا ممکن است ما به افغانستان ارتش فرستاده و در مقابل تجاوز روس‌ها به آنها کمک نمائیم؟

جمال‌الدین: هرگاه شما فرض کنیم به قندهار حتی با موافقت و رضایت امیر افغانستان قشون بفرستید، حق هر مسلمانی خواهد بود که بالای تپه‌ای ایستاده فریاد بزند و برضد شما انقلابی را به‌راه بیاندازد و به مردم بگوید که شما در لباس دوستی، می‌خواهید آن کشور را تصرف نمائید، هر شنونده گفته‌های او را باور خواهد کرد.

ولی اگر شما به‌جای ارتش، فقط چندنفر افسر آزموده و متخصص بفرستید، مانعی نخواهد داشت. البته چندنفر افسر نخواهند توانست آن مملکت را مسخر نمایند، این درصورتی است که شما زودتر بجنبید والا اگر پنج سال دیگر در مرو بمانند، آنوقت دیر خواهد شد.

هرموقع شما درصدد حمله به روسها، از خاک افغانستان یا از جانب دیگر برآئید، آنوقت علماء و مجتهدین عموم را به جهاد دعوت خواهند کرد که برضد روسها، به شما کمک کنند!.

صحبت آنان در حدود ۳ ساعت طول کشید. بعد راندولف با جمال‌الدین خداحافظی کرد و رفت، ولی موقعی‌که من او را تا دم درب رساندم به‌من گفت از رک‌گویی شیخ و صائب‌بودن نظر او خیلی خوشش آمده است و وعده داد که ولف را برای ملاقات او بفرستد.

۵

دیدار سید با «درومونددولف»

مأمور فوق‌العاده انگلیس در اسلامبول

یادداشت مورخه ۳۰ ژوئیه ۱۸۸۵ ویلفرید بلنت:

ولف به اداره هند آمد، پیش از اینکه او، از جمال‌الدین استقبال کند در اطراف مسائل عمومی مصر، سودان و ترکیه با هم صحبت کردیم.

در باره مصر او به من گفت که ما باید توفیق‌پاشا را در حال حاضر سرکار خود نگاهداریم.

لرد سالیسبوری هنوز رضایت نداده که عرابی‌پاشا فراخوانده شود و نظر اینست که هیچگونه قوائی به سودان اعزام نشود، خواه از طرف ترکیه، خواه بوسیله انگلیسها.

او بیشتر میل دارد دولت مصر با سودان کنار آید. در ضمن عقیده دارد که یک دولت مستقل در شمال سودان تشکیل گردد، ولی دولت سودان تصمیم گرفته که با سلطان عثمانی روابط تازه‌ای برقرار نماید.

نظر ولف مخصوصا در موقع مشورت با جمال‌الدین، این بود که بداند آیا ممکن است مهدی بوسیله خلافت عثمانی به‌رسمیت شناخته شود؟ در این مورد جمال‌الدین اظهار داشت: این موضوع نه برای مهدی و نه برای جانشین وی، امکان‌پذیر نخواهد بود. ولی ممکنست هردو همدیگر را قبول بدارند، بدون اینکه کاری با کار همدیگر داشته باشند. چنانکه سلطان عثمانی و سلطان مراکش با هم اینکار را کرده‌اند. البته این درصورتی است که دولت انگلیس مصر را تخلیه نموده و یک دولت قانونی اسلامی

جای آنرا بگیرد.

در آنموقع دیگر از طرف سودانیها هیچگونه خطری متوجه مصر نخواهد بود. نهضت مهدی و اتباع او جنبه مذهبی دارد و علماء قاهره اجازه نخواهند داد که به‌مصر حمله نمایند.

راجع به تخلیه مصر از طرف قوای انگلیس خیلی صحبت شد، و ولف گفت: بیسمارک کتباً به وزارت خارجه انگلیس اعلام داشته هرگاه ما مصر را تخلیه نمائیم، او ورود قشون فرانسه را به آن کشور تصویب خواهد نمود. این قسمت را شیخ رد کرد و گفت این حرف را هرگز باور نمی‌کند، برای اینکه او از نظریات «فری» و سایرین در فرانسه فهمیده بود که هرگز چنین اتفاقی رخ نخواهد داد. بالاخره ولف و سید موافقت کردند که هرگاه انگلستان رضایت بدهد تاریخی را برای تخلیه مصر تعیین نماید، تا ترتیب این‌کار به وسیله سلطان داده شود.

من وسط حرف آنها دویده و گفتم: این موضوع موکول به‌رفتن جمال‌الدین به اسلامبول خواهد بود، زیرا مشکل است بدون او، سلطان عثمانی را متقاعد کرد که با مصر قرار عاقلانه بدهد و نیز سلطان را نمی‌توان راضی به مراجعت عرابی پاشا نمود.

وولف صریحاً اظهار نمود: اتخاذ هرگونه تصمیم موکول به اتمام مسئله انتخابات خواهد بود و فعلاً مأموریت او این است که ببیند در سیاست چه روشی را باید درنظر گرفت؟ و فقط انتخابات می‌تواند سرنوشت این کشورها را تعیین نماید.

روز چهارم اوگوست ولف دوباره با بلنت در باره رفتن سید جمال‌الدین صحبت می‌کنند، ولی ولف می‌گوید: شیخ در عقایدش قدری مشکل‌پسند می‌باشد و قبول‌نکردن مهدی خلافت سلطان عثمانی را، به‌طور اغراق‌آمیز بعید می‌داند.

یادداشت روز ١٦ اگوست - امروز صبح زود جمال‌الدین به‌شهر آمد و با درومونددولف صحبتهای مفصلی کردیم. ولف خیلی موافق با عقد قرارداد مودت بین ایران و ترک و افغان بود، ولی او می‌گفت برای او ممکن نخواهد بود که این موضوع را با سلطان طرح نماید، مگر اینکه فرصتی پیش بیاید و این کار مربوط به سفیر انگلیس می‌باشد.

ولف مجددا اصرار داشت که بداند به‌چه نحوی ممکن است بین سلطان عثمانی و مهدی ایجاد توافق نمود و آیا برای مهدی ممکن خواهد بود که خلافت سلطان عثمانی را قبول نماید؟

جمال‌الدین گفت: چیزی را که سلطان به آن واقعاً توجه دارد اینست که تاریخ قطعی خاتمه اشغال مصر به وسیله انگلیس از حالا باید تعیین شود. و ولف گفت اینکار ممکن است بشود، ولی موکول به‌این خواهد بود که سلطان با تشریک مساعی ما سازمان صحیحی برای برقراری و تامین نظم و آرامش دائم بدهد تا اینکه وسائل و زمینه برای تخلیه مصر آماده گردد!

بعد صحبت از این شد که اگر جمال‌الدین موقعی به اسلامبول برود که ولف هم آنجا باشد، آیا سلطان عثمانی تفاهمی با وی خواهد داشت یا خیر؟

جمال‌الدین گفت: چون سلطان او را دشمن سیاست انگلیس می‌داند، او تصور خواهد نمود که رفتن وی به اسلامبول برای مخالفت با سیاست ولف است! مگر اینکه ولف جریان را به سلطان حالی کند، در هر حال ولف اظهار داشت برای او مشکل خواهد بود که از جمال‌الدین حمایت کند! یا اینکه اصولاً کاری باکار او داشته باشد و فعلاً باید منتظر نتیجه انتخابات شد.



جریان مذاکرات ولف با جمال‌الدین و ویلفرد بلنت مفصل است گرچه این مقاله مربوط به شخصیت و کمیت و کیفیت فعالیت‌های سیدجمال‌الدین می‌باشد و چون این مطالب مربوط به ایران نمی‌باشد، لذا از شرح بقیه مطالب در بارهٔ ملاقاتهای متعدد سید و صحبتهای او با رجال انگلستان و نظریات صائب او در باره مصر و سودان خودداری می‌شود.

ولف قرار بود پیش از رفتن به مصر، به اسلامبول رفته و با جلب رضایت سلطان عثمانی قراری دربارهٔ مصر بدهد. اول در اثر اصرار بلنت و رضایت راندولف چرچیل، نظر این بود که جمال‌الدین به‌فاصله یکی دو روز پس از عزیمت ولف به اسلامبول برود، ولی ولف درنظر داشت اطلاعاتی که ممکن است از جمال‌الدین

کسب نماید تا اینکه موقع ورود به اسلامبول اوضاع سیاسی آنجا را در دست داشته باشد. پس از اینکه سئوالاتی از سید پرسید و در ظاهر قرار گذاشت به محض ورود به اسلامبول به سلطان تذکر بدهد که دیگر جمال‌الدین به دشمنی‌های خود با انگلیس! خاتمه داده و نظر وی را نسبت به سید موافق نماید! و پس از این که زمینه آماده شد، جمال‌الدین را دعوت کنند، ولی ولف پس از ورود به اسلامبول نظر خود را تغییر داد و به راندولف تلگراف کرد که جمال‌الدین حرکت نکنند تا مجدداً از اسلامبول تلگراف کند!

گرچه بلنت می‌خواست جمال‌الدین بدون معطلی حرکت کرده و خود را به ولف برساند، ولی سید از رفتن به اسلامبول، بدون وصول خبر تائید خودداری نمود و گفت تا سلطان از او دعوت نکند، حرکت نخواهد کرد و اگر قرار براین باشد که ذهن سلطان نسبت به او مشوش شود و درها بروی وی بسته گردد، سید نفوذ خود را در همه‌جا از دست خواهد داد.

* * *

نظر نگارنده پس از مطالعه این مطالب و جریاناتی که از سیاست‌های انگلستان بدست آورده‌ام، این است که ولف از اول نمی‌خواست موضوع بسیارمهم مصر و سیاست دولت عثمانی با حضور شخص ثالثی مطرح شود و از طرفی سیاست انگلیس این نبود که مصر را تخلیه و این لقمه چرب و نرم را به این آسانی از دست بدهد، در حقیقت ولف جمال‌الدین وبلنت را به بازی گرفته بود و مقصودش این بود که از طرف جمال‌الدین خاطرش آسوده گردد و از ناحیه او اقداماتی برعلیه مأموریت او به‌عمل نیاید و او را برای مدتی در حال بیم و امید باقی بگذارد!

باری مأموریت ولف در غیاب سید در اسلامبول با موفقیت انجام نگرفت و تصادفاً در آن موقع در روم، یعنی قسمت اروپائی دولت ترکیه، انقلابی رخ داد که سخت امپراطوری عثمانی را به مخاطره انداخت و طوری بود که دولت انگلیس نیز از این جریان ناگهانی بیمناک گردید. اول تصور می‌رفت که این انقلاب به وسیله تحریک روسها شده است، ولی بعدها معلوم شد که دست دولت اطریش در کار بوده است.

در این موقع سلطان در اسلامبول به یاد سید می‌افتد و میل داشت با او راجع به اوضاع وخیم آنجا مشورت کند، سید این جریان را قبلاً پیش‌بینی کرده بود و اصرار داشت دولت انگلیس منتظر انتخابات نشده و هرچه زودتر خاطر دولت عثمانی را از جانب مصر آسوده نماید تا بتواند در داخله بر اوضاع تسلط داشته باشد.*

*. مذاکره در دنیای سیاست هیچوقت اشکال نداشته و نباید هم داشته باشد. سید در مذاکرات خود با صداقت و صراحت دیدگاههای خود را درباره سیاست انگلیس و روس بیان داشته است... او برای اصلاح امور مسلمین با این مذاکره موافقت کرده و درضمن آن، اهداف خود را ـ که از جمله بیرون رفتن انگلیس‌ها از مصر بود ـ پی‌گیری نموده، ولی نیرنگ‌بازی و عدم صداقت انگلیس‌ها، طبق معمول مانع از پیشرفت امور شده است... البته انتشار این قبیل اسناد می‌تواند هشداری برای همه اهل سیاست باشد تا بدانند که در پشت ظاهر آراسته سیاستمداران غربی، جز نیرنگ و سوءاستفاده از حسن‌نیت‌ها، خبری نیست! «و اندر آن صندوق جز لعنت چیزی نیست»!. خ.

۶

اقدامات سید در مسکو و سنت پترزبورگ و فعالیت‌های او علیه دولت انگلیس

آخرین فعالیت سید در لندن این بود که در روز ۲۱ اکتوبر ۱۸۸۵ میتینگ بزرگی با حضور نمایندگان سیاسی هندوستان در لندن تشکیل گردید، جمال‌الدین نطق مفصل و بسیارمهم و بلیغی در باره سیاست روز به‌زبان عربی ایراد نمود که بی‌اندازه موردتوجه حضار قرار گرفت.

بلنت در آخرین یادداشت روزانه خود مورخه ۲ نوامبر همانسال می‌نویسد: «جمال‌الدین دو سه‌روز بطور اسرارآمیز از اداره امور هندوستان دور بود، امروز دومرتبه ظاهر شد. او در اثرِ نزاع دونفر رفقای شرقی او، وهبی بیک و عبدالرسول منزل را ترک نموده بود، معلوم شد آن دو نفر با چتر به سروکول همدیگر زده بودند! من مجبور شدم از آنها تقاضا کنم که منزل مرا ترک گویند و سید هم به آنها ملحق شد. شخص باید در هرکار حدودی قائل شود. او سه‌ماه در منزل من بود و من کاملاً مهمان‌نوازی عربی را در باره جمال‌الدین به‌جا آوردم. این آخرین‌بار بود که من او را دیدم. او از من برای رفتاری که درباره رفقای وی کردم، قهر نمود. این هم بر بدبینی و ناامیدی وی که در اثر تغییر رأی ولف رخ داده بود، علاوه شد. چندروز بعد انگلستان را ترک نمود و به هرچه که انگلیسی بود فحش و ناسزا گفت. همه‌چیز را پشت‌سر گذاشت و بسوی مسکو روانه شد. در آنجا او به کاتکوف رهبر معروف پان‌اسلاوها ملحق شد و ـ باز طبق گذشته ـ در جبهه مخالف امپراطوری انگلستان قرار گرفت.»

... بطوریکه معلوم می‌شود بلنت هم بالاخره خاصیت انگلیسی خود را از دست نمی‌دهد و پس از اینکه ملاحظه می‌کند وجود و حضور سید در آنجا شاید بی‌ضرر نباشد! با بی‌احترامی به میهمانان سید، وضعی پیش می‌آورد که او هم آنجا را ترک گوید. با این ترتیب، به طور تحقیق و مسلم، سیدجمال‌الدین در هفته اول ماه نوامبر ۱۸۸۵ میلادی لندن را ترک می‌کند.

سیدجمال‌الدین پس از اینکه در اوایل نوامبر ۱۸۸۵ لندن را با اعتراض شدید و بدبینی کامل ترک می‌کند، چون خاطرش از جانب سلطان عثمانی و نظر مساعد وی کاملاً جمع نبود و نمی‌دانست (دروموند ولف) و سایرین! در اسلامبول چه آشی برای وی پخته‌اند، نخواست خود را به‌خطر انداخته وبی‌گدار به آب بزند! بدین‌جهت بوسیله کشتی از انگلستان از راه مدیترانه و دریای احمر، عازم ایران گردید.

گویا قبلاً نظرش این بوده که به عربستان رفته در آنجا «خلافت اسلامی» را برپا کند و امام یمن را به خلافت تشویق نماید و نیز قصد داشت در نجد یک سلطنت اسلامی به‌وجود آورد؟!*

چنانکه پیش از این اشاره شد، دو سه هفته قبل از اینکه انگلستان را ترک گوید، نظر بلنت این بوده که اگر نتیجهٔ انتخابات به‌نفع او تمام نشود، با هم به یمن رفته اوضاع را برای خلافت امام یمن آماده سازند!* ولی رنجش او از بلنت و رفتاری که سیاستمداران انگلستان با وی کردند، رأی او را تغییر داد و از طرفی چون میل نداشت با سلطان عثمانی درافتد، از اینرو، بدون توقف در آن ولایات، یکسر به بندر بوشهر آمد.

در آنجا نظر به کسالتی که داشت قریب سه‌ماه در منزل حاجی احمدخان، پدر سدیدالسلطنه ماند.

در ماه ذی‌قعده ۱۳۰۳ (ژوئیه ۱۸۸۶) محمدحسن‌خان اعتمادالسلطنه، بنا به دستور ناصرالدین‌شاه سید را به تهران دعوت کرد. سید در همان ماه، از شیراز و اصفهان به سوی تهران حرکت کرد و حاجی احمدخان، نوکری بنام خسرو تا تهران

---

*. هیچ سندی برای اثبات صحت این ادعاها ذکر نشده است. ــ ح.

همراه او کرد.

سید در اصفهان به خانه ظل‌السلطان وارد شد. مشارالیه به طمع ولیعهدشدن! و به سلطنت‌رسیدن، مقدمش را گرامی داشت و احترام زیادی به سید نمود، حتی به‌قرار معلوم، بعدها که جمال‌الدین به روسیه رفت، ظل‌السلطان به امید اینکه سید خاطر اولیای دولت روس را به‌وی متمایل کند، برای او هدیه‌ای فرستاد!

جمال‌الدین در اواخر ربیع‌الاول ۱۳۰۴ و اواسط دسامبر ۱۸۸۶ به تهران وارد شد و در منزل حاجی محمدحسن امین‌الضرب، منزل نمود.

ناصرالدین‌شاه مقدم او را گرامی داشت و از او به‌خوبی پذیرائی کرد و طولی نکشید که سید نزد شاه به‌قدری عزیز! گردید که شاه او را بر تمام کسان خود مقدم می‌داشت و نظارت بعضی از ادارات را به عهده وی گذاشت و به او وعده داد که او را بزودی بر مسند صدارت ایران بنشاند!*

ناظم‌الاسلام در «تاریخ بیداری ایرانیان» می‌نویسد: «چیزی نگذشت که سید بواسطه اطلاعات علمیه و سیاسیه و احاطه بر تواریخ عالم و اخلاق امم و طلاقت لسان و حسن بیان، باندازه‌ای در نفوس علماء و امراء و بزرگان ایران نفوذ و منزلت و مقامی حاصل نمود که کمتر کسی در آن عصر می‌توانست آن درجه از مقام عالی تحصیل نماید. منزلش مجمع بزرگان و مطاف اشراف و اعیان گردید و استماع کلامش را بریکدیگر مسابقت می‌جستند و از تقرب به حضرتش، بر دیگران مباهات می‌کردند.

رفته‌رفته امر سید، شاه را به‌خیال انداخت و بر استقلال خویش از او در دل هراس برداشت و در بعضی مواقع از او اظهارکراهت نمود. سید بر حال شاه آگاهی یافت و صلاح خویش را در مهاجرت دید، پس به‌عنوان تغییر آب‌وهوا اذن مسافرت خواست و به ممالک روسیه مهاجرت نمود».

باری مدت اقامت سید در تهران ظاهراً بیش از ۴ ماه طول نکشید و در اواخر آوریل ۱۸۸۷ پس از اینکه شاه بر او خشم گرفت، سید جمال‌الدین از ایران به روسیه رفت و در شهر ولادی قفقاز، مهمان محمدعلی خان کاشی بود و در آنجا مدتی ماند

*. هیچ سندی برای اثبات صحت این ادعاها ذکر نشده است... ح.

تا امین‌الضرب نیز از تهران رسید و به اتفاق هم به مسکو رفتند و در آنجا دو هفته در خانه آقامیرزا نعمت‌الله اصفهانی که بعدها قونسول ایران در آن شهر گردید، مهمان بودند و ظاهراً بنا به دعوت تلگرافی کاتکوف مدیر روزنامه «مسکوی» به مسکو رفت...

پس از ملاقات با وی، برای اتحاد روس و دول اسلامی برضد انگلیس و تحریک روسیه برای هجوم به هند شروع به فعالیتهائی نمود!

مقارن این اوقات، سربارینگ نماینده سیاسی و ژنرال قونسول انگلیس در قاهره در حین مسافرت خود به مصر در کشتی از وجود سید در روسیه آگاه می‌شود و نظر به سوابقی که در ذهن خود داشت، لازم می‌داند که این جریان را به شرح زیر به اطلاع دولت متبوعه خود برساند:

از قاهره، «سربورینگ» به وزیرامورخارجه انگلستان
شماره ۴۲۴، مورخه ۲۲ اکتبر ۱۸۸٦

با کمال افتخار به عرض می‌رساند حمدالله پسر حمدالله که یکی از قضات هند می‌باشد، موقعی که لورد بروک برای مطالعه اوضاع اداری و قضائی در مصر ماموریت داشت، مسافر همان کشتی بود که مرا به مصر آورد. به طوریکه حمدالله اظهار می‌کرد جمال‌الدین معروف که مدتی در پاریس اقامت داشته، اخیراً بنا بدعوت دولت روسیه به سنت پترزبورک رفته است.

در این چندسال اخیر، دشمنی‌های جمال‌الدین برعلیه انگلیسها پیش همه معروف است و بیش از چندبار موجب مکاتبه بین قاهره و لندن شده است. به‌نظر من سرموریر (سفیر انگلیس در روسیه) ممکن است از وجود او در سنت پترزبورگ اطلاعات بیشتری داشته باشد.

امضاء بارینک

وزارت امور خارجه پس از وصول نامه مزبور، با ارسال رونوشت آن، ضمن نامه شماره ۲۷۷ مورخه ۳ نوامبر ۱۸۸٦ مراتب را به سفیر انگلیس در روسیه اطلاع می‌دهد، چون پس از چهارماه خبری از روسیه به دولت انگلستان نمی‌رسد، لذا برای بار دیگر، وزارتخانه ضمن نامه شماره ٦٦ محرمانه مورخه ۲ مارس ۱۸۸۷ پیرو نامه ۲۷۷ به سرموریر سفیر انگلستان در روسیه می‌نویسد:

«راجع به گزارش سرباربنک دائر براینکه جمال‌الدین بنا به دعوت دولت روسیه به سنت‌پترزبورگ رفته است، اشعار می‌دارد: بنا به اطلاعی که از یک منبع خصوصی رسیده است، قرار است شغلی در ترکستان به او واگذار شود.»!

در ضمن خواهش می‌کند هرگاه چنین گزارشی در تأیید این مطلب به سفارت انگلستان در روسیه رسید، مراتب را به وزارت امورخارجه اطلاع بدهند. اولین نامه سفارت انگلیس در سنت‌پترزبورگ، به وزارت امور خارجه، چنین بود:

نامه شماره ۹۱، مورخه ۲۱ مارس - ۱۸۸۷

عالی‌جنابا - امروز فرصتی دست داد که با دوگین (یکی از شخصیت‌های دولتی روسیه) ملاقاتی حاصل شود. در ضمن، من درباره نامهٔ شماره ۷۲ مورخه ۱۰ جاری از طرف جنابعالی به نام دولت شاهنشاهی انگلستان از اطلاعاتی که آن عالیجناب راجع به مهاراجه دولیپ سینگ، در اختیار ما گذارده بود، سپاسگزاری کردم و ظاهراً جناب ایشان از این قدردانی خوشوقت گردید. من تصور کردم حالا بهترین موقع است که در باره جمال‌الدین که در نامه شماره ٦٦ دوم ماه جاری شرحی مرقوم داشته بودید، مطالبی به دست بیاورم.

من به او گفتم که این شخص یک ماجراجوی عرب است! و چندی پیش روزنامه‌ای در پاریس به‌زبان عربی انتشار می‌داد و شدیدترین حملات را به دولت شاهنشاهی انگلستان وارد ساخته است. این شخص بنا به اقرار خودش با مهدی (شخصی که در سودان برعلیه مصر و انگلستان

قیام نمود) و بعضی از رهبران اسلامی، روابطی داشته و ثابت شده که تمام همّ و سعی خود را در راه ایجاد عدم رضایت در میان مردم هندوستان مبذول داشته است و طبق گزارشی که به دست ما رسیده، چندی پیش این شخص پاریس را به مقصد روسیه ترک کرده و حتی به‌طوری که شایع شده، در یکی از ادارات روسیه شغلی به او واگذار شده است؟

آقای دوگین جواب داد: هرگز چنین اسمی تاکنون به‌گوش او نخورده است، ولی به‌طور تحقیق می‌تواند بگوید کسی که دارای ملیت عرب بوده باشد، به هیچ‌وجه در ترکستان روسیه به کاری گمارده نشده است.

نظر خود من این است که این انتصاب به‌کلی با عادات و سنن اداری روسیه که از سالیان دراز تاکنون معمول بوده است، کاملاً مباینت دارد.

امضاء موریر

همزمان با این جریان، خبری در یکی از جراید سنت پترزبورگ به شرح زیر انتشار می‌یابد که عیناً درج می‌شود:

شیخ جمال‌الدین در مسکو

«مسکو گازیت مورخه ۱۳ ژوئیه ۱۸۸۷ حضور شیخ جمال‌الدین افغانی را در مسکو اعلام داشته است. این شخص اهل کابل و چندسال در ترکیه بوده است. از آنجا به قاهره تبعید می‌شود. در مصر ۱۸ سال اقامت و در شورش اعراب سهم بزرگی داشته بعداً به پاریس می‌رود و حالا به قرار معلوم، در مسکو اقامت دارد.*

نظر و علت مسافرت وی به روسیه این است که می‌خواهد عملاً با حال و اوضاع کشوری آشنا شود که یگانه ملجاء و پناهگاه شصت میلیون مسلمان هند می‌باشد و آنها امیدشان این است که این کشور از آنها حمایت نموده و آنان را از یوغ انگلستان منفور، نجات بدهد».

* سید ۱۸ سال در مصر اقامت نداشته است.

موریر سفیر انگلیس، در گزارش شماره ۲۵۳ مورخه ۲۰ ژوئیه ۱۸۸۷ این خبر را که مقدمه فعالیت‌های سید در روسیه می‌باشد، رسماً به وزارت امور خارجه انگلیس خبر داده است و نیز ویس قونسول انگلیس در مسکو، بنا به دستور سفیر متبوعه خود مرتباً مراقب کارهای سید بوده و پس از چندی گزارش نسبتاً مفصلی در بارهٔ سید تقدیم سفارت انگلیس در سنت پطرزبورک می‌نماید که عیناً ترجمه می‌شود:

نامه شماره ۲۵۷، مورخه ۲۶ ژوئیه ۱۸۸۷
از سفیر انگلیس در سنت پطرزبورگ
به مارکیز سالیسبوری وزیر امور خارجه

عالیجنابا پیوست گزارش رسیده از ویس قونسول هوزنشتاد، در باره عملیات جمال‌الدین که ورود او را به مسکو در نامه شماره ۲۵۳ مورخه ۲۰ ژوئیه به‌عرض رسانیده‌ام، برای ملاحظه آن عالی‌جناب تقدیم می‌دارم.

امضاء موریر

گزارش ویس قونسول انگلیس در مسکو
به سفیر انگلیس در سنت پطرزبورک
مورخه ۲۳ ژوئیه ۱۸۸۷

عالیجنابا اولین دفعه که این جانب از حضور جمال‌الدین در این شهر مطلع گردیدم، بنا به انتشار مقاله‌ای بود که در «مسکو گازت» مورخه اول ژوئیه، تحت عنوان «شیخ افغانی در مسکو» درج شده بود. در آن مقاله پس از شرح حال مختصر وی، اظهار شده که او از ایران به اینجا آمده است. من فوراً در اثر سوءظنی که به او داشتم، گمان کردم ممکن است با مهاراجه دولیپ سینگ روابطی داشته باشد. بلافاصله درصدد تحقیق برآمدم، ولی چیزی در باره جمال‌الدین دستگیرم نشد، تا اینکه دیروز فهمیدم که او در رویال‌هتل که مهمانخانهٔ درجه‌ای ۳ در مسکو است،

اقامت دارد.

بعداً معلوم شد که مشارالیه در دهم ماه مه وارد مسکو شده شب اول به اتفاق معاون‌الملک وزیر دارائی ایران، به‌اتفاق چهار یا پنج‌نفر ایرانی دیگر که همه با هم بودند، در هتل اسلاو جاگرفتند، روز بعد وزیر به‌منزل ژنرال قونسول ایران و بقیه هم نزد همشهریان خود رفتند.

پس از مدت کمی وزیر و همراهان او روانه بلژیک شدند، قرار است راجع به راه‌آهنهای آنجا مطالعاتی نموده و برای راه‌آهن ایران، چندنفر مهندس بلژیکی استخدام نمایند.

از روزی که جمال‌الدین هتل اسلاو را ترک کرده، تاکنون قریب یک ماه است که در هتل رویال مانده است. معلوم نیست چه کارهائی را جمال الدین انجام داده است؟

از آنوقت که در هتل مانده، ظاهرا غیر از چند نفر تجار ایرانی که در مسکو زندگی می‌کنند کسی سراغ او نیامده است. چند مرتبه همراه یک عده از بعضی کارخانجات مسکو و اطراف دیدن نموده است. ظاهرا نظر او این است که مطالعاتی در اطراف صنایع روسیه بنماید.

شبها اغلب در هتل بطور خیلی ساده از دوستان خود پذیرائی می‌کند. می‌گویند به چندین زبان شرقی آشنا می‌باشد و از زبانهای اروپائی، فقط فرانسه را می‌داند، آنهم نه بطور کامل.

او دارای پاسپورت ایرانی است که به فرانسه نوشته شده و نام او در گذرنامه آقا شیخ جمال‌الدین قید شده است. دو یا سه‌سال پیش می‌گویند جمال‌الدین سه‌ماه در انگلستان بوده و در یکی از خانواده‌های انگلیس که نامش را مأمور اینجا به‌خاطر نمی‌آورد، منزل کرد. خانم خانه نوهٔ لرد بایرون شاعر معروف بوده ومنزل او چسبیده به‌شهر لندن است. چون افراد آن خانواده با شیخ به فرانسه صحبت می‌کردند، لذا جمال‌الدین زبان انگلیسی را هرگز یاد نگرفت.

از آنجائیکه دولیپ‌سینک در یک خانه ییلاقی نزدیک مسکو اقامت دارد، نتوانسته‌ام حرکات او را تحت نظر بگیرم. خودم نیز از صحبت و تماس مستقیم با او دوری کرده‌ام، ولی من کوچکترین علامتی که ارتباط راجه را با شیخ معلوم کند، مشاهده نکرده‌ام و حتی می‌توانم بگویم که همدیگر را نیز ملاقات ننموده‌اند.

من شنیده‌ام که راجه، لاف‌های زیادی زده است و به قونسول آلمان اظهار داشته که سه‌سال طول نخواهد کشید که حتی یکنفر انگلیسی در تمام هندوستان پیدا نخواهد شد.

وای به‌حال دولیپ سینک. آقای کاتکوف هم که خارج از معرکه قرار گرفته و ظاهراً معلوم می‌شود دیگر برای مبارزه داخل میدان نخواهد شد.

امضاء هورن اشتاد

اقدامات سید در روسیه نظر به فوت کاتکوف بلااثر می‌ماند. رجال آن کشور روی خوشی به او نشان نمیدادند. در نتیجه انگلیسیها که در بدو امر از طرف او نگران بودند، پس از اینکه متوجه این جریان شدند، دیگر اهمیتی به فعالیت‌های وی در روسیه نمی‌دهند.

با اینکه نامبرده تا اواسط سال ۱۸۸۹ در روسیه بوده، معهذا آخرین نامه رسمی که در باره او بوسیله سفارت انگلیس در سنت‌پطرزبورگ نوشته شده، در اوت ۱۸۸۷ بوده و بعد از آن تا موقعی‌که در روسیه بود، دیگر هیچگونه مکاتبه‌ای از آنجا راجع به فعالیتهای او به‌عمل نیامده است.

اینک قسمتی از نامه سرموریر سفیر انگلیس در روسیه به مارکیز اوف سالیسبوری، وزیر امور خارجه انگلستان:

شماره ۲۹۹ مورخه ۲۷ اوت ـ ۱۸۸۷

عالی جنابا! بالاخره شانس با من یاری کرد و پس از اقدامات زیادی که به جائی نرسید، امروز شاکر پاشا سفیر کبیر ترکیه را در منزلش ملاقات کردم.[۱]

...سفیرکبیر ترکیه اظهار داشت از وجود جمال‌الدین در پطرزبورگ که از پیش نیز با سوابق وی آشنا می‌باشد، مطلع گردیده است. چون مایل بود که بداند شیخ مشغول چه کارهائی است، لذا محرمانه کسی را نزد وی فرستاده و یادآور شد که یک شخص مسلمان قاعدتاً می‌بایستی در یک کشور خارجی از نمایندهٔ رسمی خلیفه دیدن نماید! ولی جمال‌الدین به‌طور مؤدبانه جواب می‌نویسد او کاملاً مقام شامخ سلطان عثمانی را در سمت خلافت اسلام به رسمیت می‌شناسد، ولی نظر به بعضی مقاصد سیاسی، به‌سفارت کبرای ترکیه سری نزده است.

سفیر، شیخ را کاملاً تحت مراقبت قرار می‌دهد. در نتیجه معلوم شد شیخ جمال‌الدین که قبلاً بنا بدعوت کاتکوف به‌مسکو آمده، پس از مرگ وی، به امید اینکه مورد استقبال دولت روسیه قرار بگیرد، به سنت پطرزبورگ می‌آید و در آنجا پس از ملاقات عده‌ای از شخصیتهای دولتی روسیه، به‌کلی ناامید می‌شود و ظاهراً آنها به او روی خوش نشان نداده و با سردی رفتار نمودند. ولی با تمام این اصول، چیزی که خیلی جای تعجب می‌باشد اینست که به‌طور استثناء آقای «روبه دون استروزف» رئیس روحانیون اورتودوکس، شخصاً نزد جمال‌الدین رفته و دیدار و گفتگوی مفصلی با او کرده است.

امضاء موریر

* * *

۱. چون قسمت عمده این مذاکرات مربوط به اشغال مجدد بلغارستان به وسیله دولت عثمانی و انگلیس بوده ترجمه نشد و فقط بخش مربوط به سید، ترجمه و نقل گردید.

این بود قسمتی از آخرین نامه رسمی که از روسیه به‌وزارت امورخارجه انگلستان نوشته شده بود... تا اینکه سید بنابه دعوت شاه‌ایران به تهران رفت. در آنجا فعالیت‌های سید باز جلب توجه مقامات انگلیسی را نمود و منجر به مبادله مکاتباتی شد که در نتیجه سید از تهران به وضع ناگواری تبعید گردید.

۷

دستگیری و تبعید از ایران

سیدجمال‌الدین در اواخر رمضان ۱۳۰۶ قمری (مه ۱۸۸۹ میلادی) هنوز در سنت‌پترزبورگ بود. ظاهراً در اوایل ماه ذیحجه همان‌سال، به پاریس رفت. در مدت دوسال که سید در روسیه بود، با بعضی از رجال سیاسی آنجا آشنا گردید، ولی براثر مراقبت مداوم انگلیسها و نفوذ آنان در دربار روسیه، فعالیت‌های جمال‌الدین به‌جائی نرسید. در اواسط سال ۱۸۸۹ برای دیدار نمایشگاه معروف جهانی، به پاریس رفت. (در ماه ذیقعده ۱۳۰۶ قمری مطابق با ماه ژوئیه ۱۸۸۹ میلادی) و ناصرالدین‌شاه را در شهر مونیخ آلمان ملاقات کرد و در آنجا امین‌السلطان صدراعظم ایران، برای جلب رضایت دولت روس که به‌واسطه اعطای بعضی امتیازات اقتصادی به انگلیس، از وی رنجیده بودند به‌تصور این که سید میان چند نفر از درباریان روسیه نفوذی دارد، برای اصلاح میانه خود و دولت روسیه، از سید تقاضا نمود که به پترزبورگ برود. سید نیز که از انگلیس‌ها دل خوشی نداشت و می‌خواست از هر راهی که ممکن شود به نفوذ انگلیسها در هندوستان و خاورمیانه پایان دهد و یا صدمه برساند، این تقاضا را پذیرفت و به روسیه رفت.

در ضمن براثر توصیه و تشویق امین‌السلطان، ناصرالدین‌شاه او را برای بار دوم دعوت کرد که مجدداً به ایران برگردد. سیدجمال‌الدین پس از این که در روسیه چندین‌بار با صدراعظم روس و مستشارهای سیاسی و مشاورین او ملاقات و گفتگوهائی می‌کند، نظر آنها را به صداقت و تغییر روش امین‌السلطان جلب می‌کند.

پس از دوماه اقامت در پترزبورگ و متقاعدکردن آنها، در اوایل سال ۱۳۰۷قمری پس از مراجعت شاه از سفر اروپا، سیدجمال‌الدین به تهران آمد. این دفعه نیز در منزل حاجی‌محمد حسن امین‌الضرب اقامت نمود.

اینک مکاتبات و تلگرافاتی که در موقع اقامت سید در تهران، بطور رسمی و محرمانه بین مامورین سیاسی دولت انگلستان مبادله شده و برای اولین بار انتشار می‌یابد، ترجمه و درج می‌شود.

پس از ورود او به تهران در ۲۱ دسامبر ۱۸۸۹م، ولف سفیر انگلیس ضمن تلگراف رمز شماره ۱۸۲ به‌وزارت امور خارجه خبر می‌دهد:

«شیخ جمال‌الدین اینجا است و شاه خیلی متغیر شده است.»

چهل روز پس از وصول این تلگراف، سفیر انگلیس در روسیه به وزیر امورخارجه انگلستان شرح زیر را می‌نویسد:

سنت پترزبورگ محرمانه
شماره ۴۰ مورخه ۷ فوریه ۱۸۹۰

عالی‌جنابا ـ البته بخاطر دارید که در نامه شماره ۲۵۳ و ۲۵۷ محرمانه مورخه ۲۰ و ۲۶ جولای ضمن گزارشی که تقدیم گردید، وجود یک شخصیت اسرارآمیز به‌نام شیخ جمال‌الدین را در مسکو، خبر دادم که بعداً از سنت پترزبورگ سردرآورد و این اینکه نامبرده هم در کشورهای آسیا و هم در ممالک اروپا با عنوان‌های مختلف از قبیل افغانی، مصری، ایرانی و عرب، درآمده است.

میرزا محمودخان سفیر ایران در روسیه، امروز نزد من آمد و بطور خیلی محرمانه (در حالیکه نگران از این بود که مبادا بعداً معلوم شود که این خبر از او بروز نموده) به‌من گفت شیخ جمال‌الدین در حال حاضر در ایران است و در آنجا شیطنت و مفسده‌های خود را دارد ادامه می‌دهد! میرزامحمودخان کاملاً یقین داشت موقعی که شیخ در روسیه بود، با

آقای زینوویف چندین مرتبه تماس گرفته و روابطی را با او برقرار نموده است مشارالیه حالا در تهران چنین وانمود کرده که مورد حمایت دولت روسیه است. و بدون شک درنظر دارد به نفع دولت روسیه فعالیتهائی انجام بدهد! میرزامحمود یقین دارد که شیخ همان کسی است که تلگراف بسیار تحریک‌آمیز را از تفلیس به‌تهران مخابره نمود که در آن تلگراف موضوع تقدیم یک جلد کتاب مقدس (انجیل) به‌فارسی بوسیله سرهنری وولف به شاه رابا آب و تاب بیان نموده و مردم ایران را طوری برعلیه شاه برانگیخت که منجر به فرار سفیر دولت امپراطوری انگلستان از تهران پایتخت ایران، به تبریز گردید.

ظاهراً شیخ تبعه ایران است و یا لااقل از یک پدرو مادر افغانی در ایران به دنیا آمده است. سفیر ایران با اصرار زیاد نظر می‌دهد که مقامات دولتی ایران باید او را بدون اتلاف وقت از ایران بیرون کنند و این کار باید خیلی به آرامی وباکمال احتیاط صورت بگیرد، تا اینکه مشارالیه نتواند به بهانه فدائی راه وطن، خود را به آغوش روسها انداخته کاری بدست ما بدهد.(!)

امضاء موریر

... بعضی از کسانی‌که برای مدت طولانی مکاتبات سیاسی دولت انگلستان را مطالعه کرده‌اند، به‌این نتیجه رسیده‌اند که اغلب نظریات سیاسی انگلستان و تعیین خط مشی آنان، غالباً به‌نام شخص ثالثی تذکر داده می‌شد و این هم برای این بود که هرگاه نامه‌ها به‌وسیله جاسوسان به‌دست مأمورین کشور رقیب افتاد، مدرک رسمی به دست طرف داده نشود و تصمیمی راکه باید اتخاذ شود، از قول دیگران گفته باشند.

در اینجا نیز نظری که او در باره لزوم تبعید سید از ایران داده، فی‌الواقع نظر سفیرانگلیس در روسیه می‌باشد، نه سفیر ایران وخوانندگان باید متوجه شده باشند که تبعید سید از تهران درحقیقت برطبق دستور و نظر انگلیسها و زمینه‌سازی آنان انجام

گرفته است.

باری، وزارت امورخارجه انگلستان ضمن نامهٔ محرمانه شماره ۳۴ مورخه مارس همان سال رونوشت نامه نامبرده را به‌سفارت انگلیس در تهران می‌فرستد و به‌سفیر انگلستان دستور می‌دهند که نظر امین‌السلطان را در اینمورد بخواهند.

سفیر انگلیس در ایران ضمن نامه محرمانه شماره ۱۴۶ مورخه ۲۴ آپریل ۱۸۹۰ جواباً به وزارت امورخارجه می‌نویسد: «با امین‌السلطان راجع به شیخ‌جمال‌الدین که در منزل حاجی محمدحسن صاحب امتیاز راه‌آهن آمل منزل کرده، مفصلاً مذاکره نموده است. صدراعظم به او گفت مشارالیه سعی کرده تا آنجا که میسر است، با شیخ کمتر تماس بگیرد، ولی به حاجی امین‌الضرب تذکر داده است به سید پیغام دهد که تهران را ترک گوید زیرا ماندن او در تهران هیچگونه فائده‌ای برای دولت نخواهد داشت».

تلگراف محرمانه کندی
مورخه ۱۱ ژانویه ۱۸۹۱ با شماره ۵
به وزارت امورخارجه انگلستان

«عطف به‌نامه شماره ۳۴ محرمانه مورخه ۴ مارس سال گذشته چندروز پیش شاه یک نامهٔ سرگشاده و بدون امضا دریافت که در آن پس از فحش و ناسزای زیاد، او را متهم به این کرده‌اند که منافع ایران را تسلیم دولت انگلستان نموده است. پس ازاین که برای اعلیحضرت مسلم می‌شود که نویسنده آن نامه سیدجمال‌الدین معروف است، دستور داد او راکه در شاه عبدالعظیم نزدیک تهران متحصن گردیده دستگیر و تحت‌الحفظ به‌همراه یک‌عده سوار، به کرمانشاه برده و از آنجا به سرحد ترکیه تبعیدش نمایند.

امضاء: کندی

روز بعد سفیر انگلیس در تهران، به‌دنبال همان تلگراف به وزارت امور خارجه،

به‌شرح زیر نامه مفصلی می‌نویسد:

محرمانه، شماره ۱۱
مورخه ۱۲ ژانویه ۱۸۹۱ از تهران

بازگشت به نامه شماره ۳۴ محرمانه مورخه ۴ مارس ۱۸۹۰ جنابعالی و پیرو نامه شماره ۱۴٦ مورخه ۲۴ اپریل ۱۸۹۰ جناب آقای دوروموندوولف، اینک احتراماً یادآور می‌شود که چند روز پیش شاه یک نامهٔ سرگشاده و بدون امضاء دریافت داشت و در آن به‌طور شدید اعلیحضرت را به‌واسطه سوء اداره در ایران و بالاخص تسلیم منافع ایران به‌دست انگلستان، مورد انتقاد قرار داده و شدیداً به باد فحش و ناسزا گرفته‌اند.

چون برای شاه مسلم شد که این نامه به تحریک جمال‌الدین معروف نوشته شده است، لذا دستور داد مشارالیه را به فوریت از کشور اخراج نمایند. اعلیحضرت به نصیحت و تذکر امین‌السلطان وقعی نگذاشت. نظر صدراعظم این بود که اخراج و تبعید او باید خیلی به آرامی و بدون سروصدا انجام بگیرد وگرنه دولت ممکن است مواجه با دردسرهائی بشود. علی‌الخصوص که سید در مقبره حضرت عبدالعظیم نزدیک تهران بست نشسته و به آنجا پناه آورده بود.

سید در باغی که متصل به حرم مطهر بود، دستگیر شد گرچه کمی از آن مکان مقدس دور بود، ولی چون جزو ملک امامزاده بود، محل بست هم محسوب می‌شد. مختصر مزاحمتی به‌توسط سید ایجاد گردید و کسانیکه از وی حمایت می‌کردند، مقاومت نمودند، ولی ظاهراً سید را پس از کمی مبارزه، روی اسب سوار نموده به همراه سی‌نفر سوار به کرمانشاه بردند واز آنجا قرار است نام‌برده را به سرحد ترکیه تبعید نمایند. نزد سید بعضی نامه‌هائی بوده که شرکت و همدستی یک‌عده از رجال

بزرگ ایران را در توطئه برعلیه دولت ثابت می‌نماید. برجسته‌ترین آنها، امین‌الدوله وزیرپست و رئیس دارالشورای سلطنتی است و او یکی از رقبای سرسخت امین‌السلطان می‌باشد. در این نامه شاه، امین‌السلطان و سایر وزراء مورد تنقید و تمسخر قرار گرفته‌اند.

با احترامات ـ کندی

در حاشیه این نامه به تاریخ ۱۵ ژانویه، یعنی چهار روز پس از تهیه این گزارش، مطالب زیر اضافه شده است:

«دیروز امین‌السلطان خبر داد که آقای گریگوروویچ مترجم سفارت روس نزد او آمده و شکایت از این داشت که چرا سید را دستگیر و به سرحد تبعید کرده‌اند؟ و این عمل دولت را نتیجه اصرار سفارت انگلیس می‌دانست. این نظر که در محافل ایرانی نیز شیوع پیدا کرده گویا به‌وسیله امین‌الدوله به آقای «بوتزوف» سفیر روسیه القاء شده است.

امین‌السلطان به‌صورت حق به‌جانب این اظهارات را به کلی انکار نمود و در ضمن اشاره کرد نه فقط به‌واسطه اینکه سید از ایران تبعید شده و شاه حق داشت با کمال آزادی هر معامله‌ای را که سزای اوست با وی بنماید، بلکه در حقیقت دخالت سفارت روسیه و طرفداری از سید، سفارت را اخلاقاً مسئول هرگونه پیش‌آمد سوئی خواهد نمود که از جمله ممکن است براثر توطئه‌های مخفیانه به‌دست همدستان خطرناک وی آشوبی برپا شود. امین‌السلطان به من اطلاع داد که آقای گریگوروویچ به محض شنیدن این حرفها، موضوع حمایت سفیر روس را از سید به کلی حاشا نمود.

امضاء ـ کندی

پس از دستور تبعید سیدجمال‌الدین، بر اثر فشار افکار عمومی و شاید شکایت

روسها از این امر!، شاه از این جریان کمی نگران می‌گردد. از طرفی چون زمستان بود و راهها از برف مسدود و مسافرت در آن‌موقع، آنهم بدون تهیه وسایل کافی برای هر مسافری خطرناک بوده تا چه رسد به سید که حتی لباس کافی همراه خود برنداشته بود، ناگزیر شاه به امین‌السلطان دستور می‌دهد که سید را در قم نگاهدارند، تا اینکه هوا قدری ملایم‌تر شود، ولی امین‌السلطان که در آن‌موقع سرسپرده سیاست انگلستان بود و از طرفی شخصاً نیز از تجدید نفوذ سید می‌ترسیده است، برای اینکه بتواند از طرف او کاملاً خاطرجمع شود، سعی می‌کند هرچه زودتر سید را از سرحد ایران بیرون فرستند، تا بکلی فکرش از طرف او آسوده گردد.

اینک ترجمه آخرین نامه‌ای که راجع به این‌موضوع از سفارت انگلیس در تهران به وزارت امور خارجه انگلستان نوشته شده است، ذیلاً درج می‌شود:

تهران، شماره ۲۰ محرمانه
مورخه ۲۰ ژانویه ۱۸۹۱

عالی‌جنابا! پیرو نامه شماره ۱۱ مورخه ۱۲ ماه جاری اینجانب، اینک معروض می‌دارد: چندروز پس از تبعید سیدجمال‌الدین، شاه ترسید مبادا در وسط زمستان این مسافرت طولانی و سخت برای صحت مزاج سید مضر باشد و یا اینکه احتمالاً باعث مرگ وی بشود، از این‌رو به امین‌السلطان دستور داد چند نفر مامور پشت سر سید روانه و به مستحفظین ابلاغ نماید که سید را در قم و یا در همدان متوقف بدارند تا اینکه هوا قدری ملایم‌تر شود و پس از مساعدشدن هوا، او را به سرحد ترکیه بفرستند.

شاه میل داشت که یک نامهٔ دوستانه به سید نوشته شود و مقداری پول و هدایا برای وی ارسال گردد، با اینکه امین‌السلطان سعی کرد شاه را از این نظر منصرف نماید، ولی شاه اصرار نمود منویات او به‌موقع اجراء گذارده شود.

عالی‌جناب ـ امین‌السلطان ـ به‌من اطلاع داد که او هنوز امر شاه را در این مورد اجرا نکرده است و از این کار اجتناب خواهد کرد، زیرا وضع مزاجی سید بسیار خوب است و هیچگونه خطری که باعث مرگ وی بواسطه سختی این سفر باشد، وجود ندارد و تبعید او منجر به اختلال عمومی نیز نخواهد شد و شاه بی‌سبب از این موضوع بیمناک است.

امضاء ـ کندی

بطوریکه ملاحظه فرمودید، سید جمال‌الدین پس از ورود به ایران، بار دوم کمی بعد از اقامت در تهران به‌واسطه توجه به اوضاع اسفناک ایران متاثر می‌گردد با اینکه در اوایل موردعنایت تام شاه قرار گرفته بود و روز بروز بر شهرتش در تهران افزوده می‌شد، ولی امین‌السلطان که موجب اصلی این اوضاع بود، از اشاره و کنایات سید خوشش نیامد و در ضمن از ازدیاد نفوذ وی، بی‌اندازه هراسان گردید و بتدریج او را از نظر شاه انداخت و چنانکه پیش از این نیز اشاره شد، در این مورد کاملاً موفق گردید، و جمال‌الدین که از تمام این جریانات بااطلاع بود، ناچار درحرم حضرت عبدالعظیم متحصن شد.

با اینکه در طول هفت‌ماه اقامت او در تهران، عده زیادی به طرفداران و مریدان وی افزوده شده بود، لیکن پس از اینکه پرونده‌ای برای او ساختند و ظاهراً چنین وانمود می‌کردند که درصدد تحریک برعلیه دولت می‌باشد، شاه مجبور شد دستور تبعید وی را صادر نماید، تا اینکه سید را در وسط زمستان با حال بسیار اسف‌آوری و تحت‌الحفظ روی اسب غیرمجهز، تا خانقین بردند. این کار در ژانویه سال ۱۸۹۱ اتفاق افتاد. با این وضع سید ازایران تبعید شد و یکسره به بصره رفت و در منزل روحانی آنجا اقامت نمود. پس از مدتی توقف در بصره، باکشتی عازم انگلستان گردید.

۸

سید و امتیاز تنباکو

سیدجمال‌الدین پس از چندی اقامت در بصره، به‌منظور معالجه و بهبودی حال خود، که دراثر سختیهای راه علیل شده بود، به انگلستان رفت. به محض ورود به لندن شروع به نوشتن مقالات و مصاحبه با نمایندگان جراید و سخنرانی در مجالس و محافل علمی و سیاسی برعلیه رژیم و حکومت ایران نمود.

اصولاً طرد و تبعید جمال‌الدین از ایران با وضع وحشیانه‌ای، در حالیکه مریض و بستری بود صورت گرفت. سید را با حالتی فجیع از صحن مطهر بیرون کشیدند و حتی به او فرصت ندادند که لباس کافی بپوشد و با همان حال مرض زنجیر به گردنش انداختند و او را سوار یابو کردند و چون از شدت ناخوشی روی اسب خودداری نمی‌توانست، لذا پاهایش را با طناب به زیرشکم اسب بستند و با این سختی و رسوائی سید را تا خانقین بردند که افکار عمومی را بشدت منقلب کرده بود.

آنهائیکه از جور و ستم رجال دستگاه دولتی سلسله قاجاریه به ستوه آمده بودند، علناً برضد حکومت و رفتار خشن و خودسرانه دولت شوریدند. تا اینکه در ۸ مارس ۱۸۹۰ مطابق با ۲۸ رجب ۱۳۰۸ قمری امتیاز انحصار دخانیات و خریدوفروش توتون و تنباکوی ایران، به‌طور دربست به ماژور تالبوت، نماینده سرمایه‌داران انگلیسی داده شد.

این امتیاز، بزرگترین و پردرآمدترین منبع اقتصادی ایران را در مقابل سالی ۱۵ هزار لیره انگلیسی در اختیار یک شرکت خارجی گذارده بود و از طرفی در آن‌موقع

که مردم دارای تعصبات شدید مذهبی بودند، به مامورین یک دولت اجنبی اجازه داده شده بود که داخل مزرعه وخانه هریک ازافراد ایرانی، به‌نام اینکه توتون قاچاق در منزلش مخفی نموده، بشوند؛ چنان‌که در فصل هشتم امتیاز نامه شوم مزبور چنین قید شده بود:

«هرکس یاکسانی‌که در پیش آنها خفیتاً تنباکو و توتون و غیره به جهت فروش این متاع پیدا بشود نیز به جریمه و سیاست سخت دولت گرفتار خواهد شد. دولت علیه حمایت و تقویت صریح هرچه تمام‌تر خود را در باره جمیع عمال صاحبان این امتیاز مرعی خواهد نمود».

این امر علاقمندان و دوستداران ایران را به‌طوری تکان داده بود که برای هرگونه ایستادگی و مقاومت باجان و دل آماده بودند.

این جهل و نادانی دولت که مصادف با تبعید سیدجمال‌الدین و ورود او به لندن شده بود، سید راکه دل پرخونی از ناصرالدین‌شاه ستمکار و صدراعظم طماع او امین‌السلطان داشت، متوجه این موقعیت باریک و مناسب برای شروع به حمله و اقدام برعلیه دولت نمود.

مشارالیه بدون فوت وقت، مسئله و موضوع امتیاز انحصار دخانیات را به عنوان مدرک مطرح کرده و در محافل و مجالس عمومی شروع به ایراد نطق و خطابه‌هائی راجع به اوضاع وخیم ایران و سفاهت و جهالت زمامداران آن‌موقع می‌نماید و درجراید، مقالاتی به صورت مصاحبه و غیره، به انگلیسی انتشار می‌دهد. و حتی با میرزاملکم‌خان که در آن موقع از سفارت ایران معزول شده بود، دوستی برقرار می‌کند و باکمک و همکاری او، در ماه رجب ۱۳۰۹ (ژانویه ۱۸۹۲) روزنامه‌ای به زبان عربی و انگلیسی موسوم به «ضیاءالخافقین» در لندن تأسیس نمود که در این روزنامه، در هر شماره، مطلبی در باره اوضاع خراب ایران و سایر کشورهای اسلامی بدون استثناء وجود داشت.

موقعی که سیدجمال‌الدین در بصره بود، در آنجا با حاجی‌سیدعلی‌اکبر شیرازی که از علمای سرشناس ایران بود، آشنا می‌شود و بواسطه او نامه‌ای به عربی، برای

حاجی‌میرزاحسن شیرازی مجتهد معروف و یکی از مراجع مهم تقلید شیعه که در سامره اقامت داشتند، نوشته بود. مجدداً همان نامه را با نامهٔ دیگری که خود سیدخطاب به همه علمای بزرگ ایران با اسم آنها نوشته و آنها را به خلع ناصرالدین‌شاه تشویق کرده بود، در همان روزنامه انتشار داد.

صدور این دو نامه و انتشار آن در روزنامه ضیاءالخافقین و صدور فتوای تحریم تنباکو که منجر به لغو امتیاز تنباکو و آن جنجال بزرگ تاریخی گردید و ملت ایران را بالاتفاق برای مبارزه و ایستادگی درمقابل هرگونه پیش‌آمدی آماده کرد، شاه و امین‌السلطان را چنان به‌شدت عصبانی نمود که درصدد برآمدند تبعید و اخراج او را از کشور انگلیس رسماً بخواهند.

اینک نظر خوانندگان گرامی را به نامه شماره ۱۴ مورخه ۱۹ ژانویه ۱۸۹۲ سفیر انگلیس در تهران به مارکیز سالیسبوری، وزیر امور خارجه انگلستان، جلب می‌نماید. این نامه برای اولین‌بار انتشار می‌یابد:

نامه فرانک لاسل سفیر لندن در تهران به وزیر امور خارجه انگلیس

«عالی جنابا!

با کمال افتخار به پیوست نامه بسیار عجیبی را که خطاب به‌حاجی‌میرزا حسن شیرازی رئیس و نماینده مذهب شیعه در سامره است و بوسیله حسنعلی‌خان نواب ترجمه شده است، برای ملاحظه آن جناب، تقدیم می‌دارد.

این نامه از بصره است و حدس زده می‌شود در ماه گذشته، پس از تبعید جمال‌الدین از ایران، نوشته شده و اخیراً چند نسخه از آن از لندن که شیخ حالا در آنجا اقامت دارد، به‌تهران فرستاده شده و بین عده‌ای توزیع گردیده است.

امین‌السلطان در چندین مورد نظر مرا به اقدامات و فعالیت‌های

جمال‌الدین معطوف داشته است و مکرر موضوع جنبش‌های سیاسی اخیر ایران راگوشزد نموده. مشارالیه عقیده‌اش براین است که این تحریکات با پول و کمک روسیه به‌عمل می‌آید و احتمال قوی دارد تلگرافی که از طرف حاجی میرزاحسن شیرازی به شاه مخابره شده و در آن از شاه تقاضا کرده‌اند که مملکت را از چنگ اجنبی‌ها خلاص نماید، در اثر تحریک جمال‌الدین بود که در مکتوب خود احساسات مذهبی مجتهد مزبور را برانگیخته است.

امین‌السلطان اظهار داشت، با این که تبعید جمال‌الدین از ایران به علت خصومت و دشمنی او با انگلستان بوده، او نمی‌فهمد چگونه به جمال‌الدین اجازه داده شده که در انگلستان اقامت نموده و با کمال اطمینان خاطر در آنجا با خوشی زندگی کرده و حملات خود را به ایران ادامه می‌دهد؟

من به امین‌السلطان شرح دادم که تقریباً غیرممکن است دولت امپراطوری انگلستان برعلیه هر فردی که در آن کشور مقیم می‌باشد، قدمی بردارد مگر اینکه به موجب قدرت قانون باشد. من باید عرض نمایم که نتوانستم عالی‌جناب (امین‌السلطان) را قانع نمایم، زیرا عقیده وی براین است که هرگاه دولت انگلستان نسبت به ایران حسن‌نیتی داشته باشد و احساس روابط حسنه را بنماید، البته می‌تواند اقداماتی نموده و مانع از این بشود که دشمنان ایران از لندن، به دولت ایران حمله نمایند.

من به امین‌السلطان وعده داده‌ام نامهٔ جمال‌الدین را که به مجتهد معروف نوشته است، حضور مبارک تقدیم بدارم. اصل این نامه به عربی است پس از اینکه به فارسی ترجمه شده، تبدیل به انگلیسی گردیده است.

من در روزنامه خبر پذیرائی از جمال‌الدین را در «ناشینال لیبرال کلوب» لندن خواندم. مشارالیه در آنجا خطابه‌ای راجع به «بحران کنونی در ایران» ایراد نموده است، ولی سید در آن نطق عقل خود را به کار برده

و از ذکر مطالبی که به انگلستان و سیاست خارجی آن برمی‌خورد، احتراز نموده است در صورتی‌که در نامه‌ای که به حاجی‌میرزا حسن‌شیرازی نوشته است، شدیداً به سیاست انگلستان حمله نموده است.

البته بطور یقین شیخ جمال‌الدین و نام وی معروف حضور آن عالیجناب می‌باشد.

موقعیکه این جانب افتخار نمایندگی رسمی دولت انگلستان در قاهره، در سالهای ۱۸۷۸ و ۱۸۷۹ را داشتم، راجع به او شرحی عرض و خاطر مبارک را مستحضر داشتم که احتمال داده می‌شود جمال‌الدین از روسها! پولی دریافت می‌دارد و مأمور است فعالیت‌هائی برعلیه انگلستان بنماید و آقای کندی در نامه شماره ۱۱ و ۲۰ ماه ژانویه ۱۸۹۱ خود گزارش کارهای او را به آن عالی‌جناب تقدیم نموده و به‌طور تفصیل جریان تبعید وی را حضورتان عرض کرده است.

با تقدیم احترامات ـ فرانک لاسل

***

خبری که آقای فرانک لاسل، سفیر انگلیس در روزنامه منچستر گاردین، راجع به پذیرائی از سیدجمال‌الدین در کلوب ملی آزادی‌خواهان به آن اشاره نموده، به قرار زیر به‌نظر خوانندگان گرامی می‌رسد.

یک خبر از روزنامه منچستر گاردین، ۱۸ دسامبر ۱۸۹۱:

«عصر فردا شیخ جمال‌الدین در ناشینال کلوب، راجع به اوضاع ایران خطابه‌ای ایراد خواهد نمود. مشارالیه فرانسه را به‌خوبی حرف می‌زند، ولی انگلیسی را نمی‌داند. او در افغان متولد شده و موقعی در اسلامبول وزیر فرهنگ و اوقاف بود. نامبرده هرگز لباس اروپائی به تن نمی‌کند و عمامه‌ای مانند علمای مسلمانان به‌سر می‌گذارد. شخص روحانی و عالم بسیار متبحری است. چندین‌بار در جامع معروف ایاصوفیه و مساجد بزرگ اسلامی تهران و شهرهای معروف هندوستان، سخنرانی

نموده است. بعداً با «عرابی پاشا» در نهضت رهائی که علیه انگلیس برپا شده بود، ارتباط پیدا می‌کند و چندین سال پیش باتفاق بلنت، نظر به توصیه راندولف چرچیل، از مجلس عوام دیدن نمود. از آن‌موقع تا این اواخر، در ایران بود. موقع مراجعت شاه از اروپا ملتزم رکاب بود. در ابتدا بسیار مورد توجه و عنایت شاه ایران قرار گرفت، ولی طولی نکشید که دراثر تفسیر آزادانه بعضی از تعالیم حضرت محمد، مورد غضب شاهانه! قرار گرفت، در نتیجه او را به بغداد تبعید کردند. چون سوابقی برعلیه دولت عثمانی داشت، لذا در بغداد تحت نظر پلیس و مقامات نظامی واقع شد، چندماه پیش آنجا را ترک و به انگلستان آمده است. مشارالیه در اینجا وقت خود را برای اعتلای عظمت اسلام و مخصوصاً ایران صرف می‌نماید. با پرنس ملکم‌خان که بطور عمیق افکار عموم ایرانیان را بوسیله روزنامه خود «قانون» منقلب نموده، همکاری دارد. این روزنامه بطور مخفیانه از اروپا به ایران ارسال و در آنجا توزیع می‌گردد».[1]

* * *

باری در تعقیب نامه سفارت انگلیس در تهران، شرح مفصلی از سفارت انگلیس در سنت پترزبورگ، به وزارت امور خارجهٔ انگلستان می‌رسد که ترجمه آن برای اطلاع خوانندگان گرامی ذیلاً درج می‌شود.

از سنت پترزبورگ به مارکیزاوف سالیسبوری وزیر امور خارجهٔ انگلستان، نامه محرمانه شماره ۸۷، مورخه ۲۷ اپریل ۱۸۹۲

عالی جنابا!

همکار ایرانی من (میرزا محمودخان سفیر ایران در دربار روسیه) آخر وقت امروز از این جانب دیدن نمود و اسنادی را که به پیوست

---

۱. ترجمه فارسی این دو نامه سید را که ترجمه انگلیسی آن، همراه متن عربی، در ضمن اسناد وزارتخارجه انگلیس موجود است، در مجموعه «نامه‌ها و اسناد سیاسی سیدجمال‌الدین اسدآبادی» نقل شده است. طالبین مراجعه نمایند. ح.

تقدیم می‌دارد و بوسیله آقای الیوت خلاصه گردیده است، به من ارائه داد. به‌طوری که از مفاد آنها استنباط خواهید فرمود، این اسناد راجع به مطالبی است که به عربی و برضد شاه ایران نوشته شده است و علماء ایران را تشویق به خلع شاه از مقام سلطنت کرده است و این‌کار را برای تخفیف و جبران ضرر و زیانهای وارده که از دادن امتیاز تنباکو حاصل گردیده، آخرین علاج دانسته است.

میرزامحمود اظهار داشت به‌طور قطع و یقین این اعلامیه انقلابی و شورش‌طلبانه، کار شیخ جمال‌الدین می‌باشد که در حال حاضر در لندن اقامت دارد. این نامه‌ها را شیخ مستقیماً به یکی از دوستانش فرستاده و آن شخص آن نامه‌ها را برای سفیر ایران در روسیه ارسال داشته است.

تقاضای میرزامحمودخان این است که از جنابعالی استدعا شود مقرر فرمائید جمال‌الدین را تنبیه و مشارالیه را از طبع و انتشار این اوراق در لندن منع نمایند.

من در جواب به او گفتم مقررات و قوانین ما در این قبیل امور بسیار سخت است، مخصوصاً این اوراق که دارای نام و نشان نویسنده نمی‌باشد. و حتی آدرس و عنوان چاپخانه که در آنجا این مطالب طبع گردیده، مشخص نشده است. در عین حال من به او وعده دادم که مراتب را حضور مبارک عرض خواهم نمود.

بطوریکه خاطر مبارک مستحضر است، این شیخ جمال‌الدین چندین مرتبه سبب شده که راجع به فعالیت‌های او از این سفارت، با جنابعالی مکاتباتی ردوبدل شود.

بنا بگفته میرزامحمود، او در ایران متولد شده و در اوایل زندگی کشور ایران را ترک گفته و به اسلامبول رفته است و در آنجا با محافل مذهبی روابطی برقرار نموده و چون رفتار و عقاید او در ترکیه با تعالیم مقدس اسلام وفق نمی‌داد، بدین سبب او از آنجا تبعید شد و به مصر رفت

و در آنجا موجب نهضت مهدی گردید. گرچه ظاهراً به قشون مهدی ملحق نشد، ولی روابط او با مقامات دولتی مصر بهم خورد و مجبور به ترک آن کشور گردید.

بعد از آن، پاریس را مرکز فعالیت خود قرار داد. در آنجا شامپیون و سردسته مسلمانان الجزایر گردید و روزنامه‌ای به زبان عربی و فرانسه، انتشار داد که بالاخره باعث اخراج وی از فرانسه گردید.

چنان که در ترکیه و مصر هم با او همین رفتار را کردند، سپس به روسیه رفت و در آنجا خود را نماینده مسلمانان هندوستان قلمداد کرد و از دولت روسیه تقاضا نمود برعلیه انگلیسها به او کمک نمایند.

او با این روشهای خود در محافل نظامی و بین جمعیت «پان اسلاوها» سروصدائی راه انداخت، ولی وزیر امور خارجه آن‌کشور به این جریانات وقعی نگذاشت و کارهای او را جدی نگرفت.

موقعی که شاه در سال ۱۸۸۹ به سنت پترزبورگ آمد، مشارالیه در اثر نفوذ و توصیه امین‌الدوله که دوست او بود، موفق شد حضور شاه شرفیاب شود. در آنجا نیز رفتار و حرکات وی مجدداً باعث سوءظن شد و چنین به‌نظر رسید که او مأموریت دارد که به‌نفع دولت روسیه، دسیسه‌هائی را براه بیاندازد. طبق فرمان شاه مشارالیه را تحت‌الحفظ به کرمانشاه برده و از آنجا به ترکیه تبعید کردند.

پس از مدت کمی، ترکها نیز او را از بغداد اخراج کردند. بعد از آنجا به لندن رفت و اکنون در آن‌جا بسر می‌برد.

گرچه میرزا محمود تصور نمی‌کند جمال‌الدین مسئول هیجاناتی است که برعلیه انحصار تنباکو در ایران برپا است، ولی نظر او این است که جمال‌الدین شخصی است فتنه‌جو و جنجال‌برانگیز، در هرکاری که به خیالش برای او فائده‌ای دارد! فضولتاً خودش را داخل می‌کند.

میرزاجعفرخان قونسول ایران در ژنی قورود، شرحی به سفیر ایران

نوشته به او تذکر داده است. اخباری را که جراید مهم روسیه راجع به وجود اختلال و عدم آرامش در ایران نوشته‌اند، همه جعلی است. آن جراید در ایران خبرنگاری ندارند و این اراجیف راجع به بی‌نظمی‌ها در ایران و منفوربودن شاه، بکلی ساخته و پرداخته خود آنان است!

در ضمن من از میرزامحمود در باره صحت خبری که در روزنامه تایمس درج شده، دایر براینکه روسها پیشنهاد کرده‌اند نیم میلیون لیره انگلیسی به ایران برای جبران خسارت کمپانی قرض بدهند، سؤالی کردم و خواستم بدانم آیا مشارالیه این خبر را تائید می‌کند یا خیر؟ سفیر ایران در جواب اظهار نمود که بنظر او وزیر مالیه ایران مبلغ مزبور را فراهم خواهد نمود و راجع به قرضه، هیچگونه اظهاری از تهران به سفیر ایران در روسیه نشده است.*

با احترامات ـ امضاء موریر

*. گزارش موریر، همانطور که خوانندگان محقق خود متوجه شده‌اند، همراه با اشتباهاتی است که نیازی به یادآوری یکایک آنها نیست... خ.

۹

درخواست ناصرالدین‌شاه از انگلیس!

سیدجمال‌الدین هنگام اقامت خود در لندن با کمک و همکاری میرزاملکم‌خان که آنوقت از سفارت ایران معزول شده بود، در تخفیف مقام ناصرالدینشاه و بی‌اعتبارنمودن وی نزد رجال سیاسی و سرمایه‌داران انگلیسی، آنچه که از دستش برمی‌آمد کوتاهی ننمود. به‌وسیله مصاحبه با اربابان جراید و صدور اعلامیه و نوشتن نامه‌های خصوصی، خرابی اوضاع ایران را دقیقاً شرح و رجال مهم ایران و انگلستان را به خلع ناصرالدین‌شاه تحریک می‌نمود. تازه به این‌ها قناعت نکرد و بوسیله شخص مطمئنی یک‌سری از نوشته‌های خود را مستقیماً برای ناصرالدینشاه فرستاد. شاه پس از دیدن این اوراق، مخصوصاً سواد نامه‌ای را که سید خطاب به همه علمای بزرگ ایران و با اسم آنها، نوشته بود و در آن مکتوب معروف از هرگونه اهانت به مقام سلطنت کوتاهی نکرده بود! چنان متغیر شد که بی‌اختیار به در و دیوار فحش و ناسزا گفت و اگر سید آن‌موقع در ایران بود، بدون شک او را قطعه‌قطعه می‌کردند! خلاصه احساسات و هیجانات عمومی پس از جریان امتیازات تنباکو توأم با تحریکات روزافزون سید، تمام مسائل سیاسی روز را در ایران تحت‌الشعاع قرار داد و شاه با جدیت و احترام تام، از دولت انگلستان خواستار گردید بهرقیمتی است سید و میرزاملکم‌خان را از انگلستان خارج و تحویل مقامات رسمی ایران بدهند!

اینک نظر خوانندگان را به نامه‌های رسمی زیر و دستخط ناصرالدینشاه خطاب به امین‌السلطان جلب می‌نماید:

نامه محرمانه شماره ۸۲، مورخ ۱۱ مای ۱۸۹۲
از سر لاسل سفیر انگلیس در تهران،
بـه مارکیـز آف سالیسبـوری

عالی‌جنابا، عطف به نـامه شـماره ۱۴ مـورخ ۱۹ ژانـویه بـا ارسـال رونوشت دستخط شاه ایران، خطاب به امین‌الـسلطان، اشـعار مـی‌دارد: بوسیله سیدجمال‌الدین نامه‌ای خطاب به علماء ایران صادر گردیده است، و در آن نامه، مستقیماً به مقام سلطنت توهین و بشدت حمله شده است! ترجمه نامه جمال‌الدین نیز که موجب تغیّر و اعتراض شـاه گـردیده، ارسال می‌گردد. نظر شاه براین است که نویسنده این نامه مستحق مرگ! یا حداقل حبس ابد می‌باشد.

من به امین‌السلطان گفته‌ام که این نامه‌ها را بـرای مـلاحظه جـنابعالی تقدیم خواهم داشت، ولی در عین حال به آن عالی‌جناب یادآوری کردم که برای دولت امپراطوری انگلستان غیرممکن خواهد بود برعلیه شخصی که در لندن زندگی می‌کند، قدمی بردارد، مگر به موجب مقررات قانون.

با احترامات سر ـ ف ـ لاسل

* * *

دستخط اعلیحضرت شاه ایران خطاب به امین‌السلطان (این فرمان در ابتدا به خـط ناصرالدین‌شاه بوده و از فارسی به انگلیسی ترجمه و در روز ۲۸ آپریل ۱۸۹۲ بـه سفارت انگلیس در تهران تسلیم گردیده است. اینک بار دیگر از متن انگلیسی که در آرشیو دولتی است، به فارسی نقل گردید):

«جناب اشرف امین‌السلطان

ما پشت سرهم چه به وسیله سفیر خودمان در لندن و چه توسط سفیر انگلستان در تهران، راجع بـه مـزخـرف‌گوئی‌هاو نـوشته‌های مـفسدانـه میرزاملکم، هم کتباً و هم شفاهاً اعتراض و تقاضا نموده‌ایم مشارالیه را از

لندن و همچنین از کلیه ممالک تابعه امپراطوری انگلستان اخراج نمایند و یا لااقل از او التزام بگیرند که از این عملیات فتنه‌انگیز برضد کشور ایران و توهین به مقام سلطنت دست بردارد، ولی ابداً نتیجه حاصل نشد تا اینکه ما شیخ جمال‌الدین را که یکی از شریرترین مردمان روی زمین است و در ایران تولید اخلال و مزاحمت‌هائی می‌نمود تبعید کردیم، او نیز به لندن رفت و به ملکم‌خان پیوست و بوسیله انتشار روزنامه به زبان عربی، شروع به تحریکات نمود. مشارالیه چندین شماره روزنامه نوشته و آن‌ها را در بلاد قفقاز و ایران پخش نموده است.

نامبرده اخیراً چند نسخه از آخرین شماره آن را که به‌زبان عربی انتشار یافته، برای توزیع بین مردم به ایران فرستاده است. اینک، یک شماره از آن را برای ملاحظه و تعقیب امر فرستادم. این مرتبه او علناً شروع به تحریکات نموده و علماء و مردم ایران را تشویق به اخلال و شورش نموده و حتی نسبت به شخص ما حمله نموده است.

بدینوسیله او خودش را مانند یک‌نفر قاتل معرفی کرده و طبق قانون هر مملکتی چنین شخصی که مستقیماً به مقام سلطنت درصدد اسائه ادب برآمده و علناً نسبت به مقام سلطنت خیانت نموده، محکوم به اعدام است و سزای او مرگ است! یا لااقل او باید در یکی از نقاط دوردست تا ابد حبس شود.

شما باید از سفیر انگلیس بخواهید که شما را ملاقات نماید و رسماً نظریات ما را به او ابلاغ نمائید. این دستخط ما را بدهید بخواند و یک نسخه از آن را باو بدهید و نیز ترجمه نامه عربی جمال‌الدین را به او تحویل داده و از او بخواهید که همه اینها را برای وزراء انگلستان بفرستد و حتی بنظر نمایندگان پارلمان آنها نیز برساند، تا هرگاه حق بجانب ما است، او را به‌حبس ابد محکوم نمایند والا چگونه ما باید باور نمائیم که دولت انگلستان حامی مقام سلطنت و وجود شخص ما است؟ در حالیکه

چنین شخص مفسد و بی‌شعوری با کمال آزادی و راحتی در انگلستان اقامت کرده و این‌گونه مطالب را انتشار می‌دهد»

* * *

چنانچه در پیش گفتیم علاوه برنامه‌پراکنی‌ها و انتشار روزنامه و غیره، سید در لندن بوسیله مصاحبه و تماس با روزنامه‌نگاران و کسانیکه با مطبوعات سروکار داشتند، مردمان آن کشور را با اوضاع وخیم ایران آشنا می‌نمود و هرچه از دستش برمی‌آمد، برعلیه شاه و وزراء آن زمان بوسایل گوناگونی اقداماتی بعمل آورد. از جمله با آرتور آرنولد، سردبیر روزنامه «پال‌مال» در باره ایران مصاحبه نمود. گازیت پالمال مقاله‌ای تحت‌عنوان «رفورم اسلام» درج کرد و مصاحبه‌ای راکه سید با آرنولد انجام داده بود، در آن مقاله گنجانید. اینک ترجمه عین شرحی که در جراید نامبرده در آن موقع انتشار یافته، بنظر خوانندگان گرامی می‌رسد.

۱۰

رفورم اسلام

مصاحبه سید با آرتور ـ آرنولد

«توضیح: مقدمه این مصاحبه را خود آرنولد نوشته و مطالب آن از خود او است»:

از وقتی که ایران را در سال ۱۸۷٦ ترک نمودم با اینکه پنج‌ماه بیشتر در آنجا نبودم، معهذا همیشه به ترقیات و سیاست امپراطوری ایران علاقه‌مند بودم. آنجا مرکز قسمت بزرگی از مسلمانان است و یگانه کشور اسلامی است که بطور مستقل در آسیا وجود دارد. در هیچ امپراطوری دیگری وضع و حال زنان به این اندازه نامطلوب نمی‌باشد و در هیچ‌جا در اثر استبداد مطلق مردم مواجه با این عملیات غیرانسانی نگردیده است. دولت و شاه ایران دارای هیچگونه فضیلت نمی‌باشند. شاه بطور ثابت سرجایش مستقر گردیده و دائم اراده ظالمانه خود را به مردم تحمیل می‌کند. احکام او و فرماندارانش خیلی بیش از حدود اختیاراتی است که بموجب دستورات قانون تعیین گردیده است. فی‌الواقع هر چیزی که به‌نام قانون در آن کشور اجرا می‌شود، هرگز مقید به قانون نبوده، همه‌اش بسته به شانس طرف است. رشوه یا حمایت شخصی که به شاه خیلی نزدیک است، ممکن است به داد شاکی برسد، ابداً قانونی وجود ندارد. شاه یگانه فردی است که قدرت اجرا و تعیین مقررات قانون را دارد. به‌هرنحوی که دلش می‌خواهد، با مردم رفتار می‌کند. فقط بوسیله قدرت مقام سلطنت است که با اشاره او مجازات بسیارشدید و شکنجه‌هائی که هنوز در هیچ‌جا بوسیله بشر

اختراع نگردیده است، در باره کسانیکه مخالف وی می‌باشند، انجام می‌گیرد.

در سفر دوم شاه به لندن پرنس ملکم‌خان که خیرخواه کشور بود و نظر اصلاحی داشت سفیر بود، حالا که او از مقام سفارت استعفا داده و شاه تحت تأثیر مشاورین فرومایه خود قرار گرفته است. ملکم‌خان خانه‌نشین شده و در مقابل این اوضاع تصمیم گرفته است بدون خون‌ریزی، در ایران انقلابی به راه اندازد، نه تنها در ایران بلکه در تمام کشورهای اسلامی این رفورم بعمل آید.

سلاح عمده او روزنامه کوچکی به نام «قانون» است، مرام این روزنامه این است که تمام قوانین واحکام شرع اسلام بوسیله عمال و حکام دولتی به موقع اجرا گذارده شود. همکار عمده ملکم‌خان، شیخ‌جمال‌الدین اخیراً وارد لندن شده است. او از من جداً تقاضا نموده در اینموقع که این جانب به اوضاع ایران علاقمند می‌باشم، شما را با مرام و عقاید او آشنا سازم.

این شخص معلومات فوق‌العاده و خاصی در حقوق و فقه علوم دینی و اسلامی دارد. مشارالیه یکی از خطباء برجسته جوامع و مساجد بزرگ تهران و اسلامبول می‌باشد و به زبان فرانسه تسلط دارد. مشارالیه در سفر اخیر شاه همراه وی به ایران رفت، ولی طولی نکشید که مورد بی‌عنایتی قرار گرفت و حالا نمی‌تواند در قلمرو سلطان عثمانی و شاه ایران، با آسایش خاطر زندگی خود را ادامه دهد.

باری پس از کمی تعارفات که برای مقدمه اینگونه مذاکرات ضروری می‌باشد، من از شیخ پرسیدم:

سؤال ـ نظر شما راجع به اوضاع مردم ایران چیست؟

جواب ـ من قطع و یقین دارم که مردم ایران دارای استعداد و قریحه طبیعی زیادی می‌باشند و از سایر مردم کشورهای دیگر آسیا، برای هرگونه ترقی و تعالی شایستگی بیشتری دارند. سوابق درخشان تاریخی، ادبی و فلسفی آنان طوری است که آنها را در میان مردم سایر کشورهای اسلامی ممتاز کرده است و افکار عالی خیرخواهانه و نوع‌پرستی آنان خیلی بیش از مردمان سایر ممالک است، ولی قوای فکری آنان تحت کنترل شدید استبداد قرار گرفته و در آنجا ابداً بوئی از قانون شنیده نمی‌شود و معمولاً

به‌طور کاملاً وحشیانه با آنان رفتار می‌شود و آزادی عمل از دست آنها گرفته شده است. این استبداد ظالمانه مغزهای متفکر مردان آزادی‌خواه ایران را بکلی از بین برده و افکار آنان را تماماً خفه نموده است و بعضی از آنها مجبور گردیده‌اند که بکلی آن کشور را ترک نموده و برای همیشه متواری و دربدر شوند.

سؤال ـ علاقه و ارتباط شما با ایران چگونه است و برای چیست؟

جواب ـ من افغانی هستم که یکی از خالص‌ترین نژادهای ایرانی می‌باشد، چون مذهب اسلام زنجیری است که این کشورها را بهم پیوند داده، این است که من علاقه و توجه شاهزادگان، وزراء، مجتهدین و بعضی از پیشروان وسران نظامی ایران را نسبت بخودم جلب کرده‌ام و این‌ها همه با هم متحداً برای رهانیدن خود، از این اوضاع فعالیت می‌نمایند.

سؤال ـ پیشنهاد شما درباره اصلاح وضع دولت ایران چیست و چه باید کرد؟

جواب ـ بعضی از مردمان عالی‌رتبه و برجسته ایران از هرطبقه، با هم متحد شده و درنظر دارند وثیقه‌ای برای تامین امنیت جانی و مالی خودشان بدست بیاورند و میل دارند حکومتی را تشکیل بدهند که قابل تحمل باشد و با مردم با ملایمت و مسالمت رفتار نمایند. من که در لندن هستم از طرف آنان نمایندگی دارم که وضع آنها را برای مردم اینجا شرح داده و روشن نمایم. امیدوارم عواطف نوعخواهانه شماها را بطوری جلب بنمایم که از هیچگونه کمک و مساعدت اخلاقی به این مردم ستمدیده فروگذار ننمایید. بوسیله جلب حمایت شما قطع دارم که مردم ایران رفورم لازم را بدست خواهند آورد و این ستمکاران خونخوار، مجبور خواهند شد که از این ظلم و فشار خود دست بکشند.

سؤال ـ چگونه می‌توان یک روح تازه و آزادی‌خواهانه در اسلام بوجود آورد؟

جواب ـ روح حقیقی قرآن کاملاً با افکار آزادیخواهانه و عقاید تازه تطبیق می‌نماید. بی‌نظمی‌ها و تعصباتی که در حال حاضر وجود دارد، ربطی به قوانین اسلام ندارد. اینها مقرراتی است که تفسیرکنندگان جاهل به شرایع اسلامی اضافه نموده‌اند. پیشرفت زمان آنها را متوجه به اشتباهات گذشته خودشان خواهد نمود. بنابراین یک

مسلمان عالم، کاملاً به اصول آزادی‌خواهانه اروپائی آشنا می‌باشد و با کمال آسانی می‌توان با مراجعه به تعالیم قرآن مردم را با عقاید و افکار آزادی‌خواهانه امروزی آشنا نمود و این کار بدون مواجهه با انواع اشکالاتی که «لوتر» با آنها روبرو گردید، عملی خواهد شد.

سؤال ـ بنظر شما اصلاحاتی که بوسیله شاه و اطرافیان او باید بعمل آید چیست؟

جواب ـ عادت به سوء اداره و زورگوئی و استبداد بدون کنترل در دوره سلطنت چهل و پنجساله به اندازه‌ای روح و جسم ناصرالدین‌شاه را علیل کرده است که دیگر کمترین مسئولیتی برای اعمال خود قائل نمی‌باشد. اطراف او را یک عده جاهل و نادان محاصره نموده‌اند و آنها موفق شده‌اند که او را برای رفتار جاهلانه و خودخواهانه خود، آلت قرار دهند. البته این گروه طبعاً مخالف اداره کردن کشور با اصول صحیح می‌باشند و بعضی از آنها در حال حاضر احساس خطر نسبت به خود کرده‌اند و دارند در گوشه و کنار، از رفورم و اصلاحات صحبت می‌کنند.

سؤال ـ آیا اصلاح و رفورم در میان شیعه‌ها مشکل‌تر از سنی‌ها می‌باشد؟

جواب ـ چون اساس هرگونه رفورم و اصلاح در قرآن ذکر شده، لذا موقعیت هردو مذهب اسلامی، تقریباً یکی است، ولی بزرگترین مانع برای ترقی همانا استبداد مطلق می‌باشد، چون این نوع حکومت‌ها تقریباً با عقاید سنی‌ها جور درمی‌آید در صورتیکه شیعیان معتقد به امامت هستند، لذا تعدیل حکومت استبدادی درمیان شیعه‌ها، آسانتر می‌باشد.

سؤال ـ آیا پیشنهادات شما در تمام کشورهای اسلامی عملی می‌باشد؟

جواب ـ تمام فرق اسلامی علی‌رغم اختلافهائی که با هم دارند، بطوری با هم متحد می‌باشند که هرگونه اصلاح و رفورمی که در یکی از کشورهای اسلامی بوجود آید، به‌طور مسلم در تمام دول اسلامی مؤثر خواهد بود. از آنجایی که ایرانیان بیشتر آماده برای قبول تمدن جدید هستند و قدرت و توانائی بیشتری برای ترویج این افکار دارند، لذا اصلاحات و تغییراتی که در ایران بوجود می‌آید، بزودی در سایر کشورهای اسلامی تأثیر بسزائی خواهد داشت.

سؤال ـ نظر شما در باره اوضاع مصر و هند چیست؟

جواب ـ مصر که تحت کنترل اروپا درآمده است، چون در جوار قاره اروپا قرار گرفته، تا حدودی لیاقت این را دارد که خود را اداره نماید. حالا که قبرس در اختیار شما قرار گرفته، کافی است که استقلال مصر را تأمین نمایید. اشغال فعلی آن کشور بوسیله انگلستان هیچگونه فایده‌ای برای شماها نخواهد داشت! جز اینکه تمام عالم اسلامی را دشمن انگلستان بکند. مصر دروازهٔ مکه و مرکز تعالیم اسلامی است، اشغال آن در ترکیه تولید اختلال خواهد نمود. گرچه دوستی ترکیه زیاد ارزشی ندارد، ولی دشمنی ترکیه ممکن است روزی دارای اهمیت باشد و راجع به هندوستان چون من بهتر از دیگران از تمایلات باطنی اهالی آنجا اطلاع دارم، می‌توانم بگویم یا اینکه مدت مدیدی است که انگلیسها در آنجا حکومت می‌کنند، هنوز هم انگلیسها اشغالگر و هندیها مغلوب شمرده می‌شوند.

۱۱

شاه خواستار زندان یا تبعید سید می‌شود!

ناصرالدین شاه از دریافت نامه‌های تند سید جمال‌الدین، بی‌اندازه متغیر شد. پس از صدور شرحی خطاب به امین‌السلطان، با کمال بی‌صبری منتظر نتیجه ملاقات و مذاکرات او با سفیر انگلیس گردید! در این بین نامه دیگری از سید خطاب به علماء ایران به تهران رسید، بنابراین داغ دل شاه از این رو تازه شد. ناصرالدین‌شاه مجدداً درصدد شکایت از اولیاء دولت انگلستان برمی‌آید. اینک نظر خوانندگان را با مکاتبات در این رابطه جلب می‌نماید.

نامه محرمانه سرلاسل شماره ۸۳ مورخ ۱۱ مای ۱۸۹۲ به مارکیزاوف سالیسبوری وزیر امور خارجه انگلیس.

عالی جنابا!

عطف به نامهٔ قبلی این جانب، مورخ همین روز، اینک با کمال افتخار ترجمه یادداشتی را که امین‌السلطان به عنوان حسنعلی‌خان نوشته و درضمن دستخط دیگر شاه را در باره جمال‌الدین ضمیمه نموده است، تقدیم می‌دارد. البته جای تعجب نیست که شاه از اتهاماتی‌که برعلیه او بوسیله سیدجمال‌الدین به‌عمل آمده، بشدت عصبانی و متغیر گردیده است و از نتایج سوئی که نوشته‌های او در ایران ایجاد خواهد کرد، بیمناک می‌باشد. عصبانیت شاه بیشتر از این لحاظ است که

سیدجمال‌الدین حقایقی را در باره اوضاع فعلی کشور ایران فاش نموده است که کمترین شکی را باقی نمی‌گذارد. گرچه مقداری از مطالبی را که اظهار نموده، اغراق آمیز بنظر می‌رسد.

امضاء سرلاسل

ترجمهٔ رونوشت نامه خصوصی امین‌السلطان خطاب به حسنعلی‌خان نواب که به پیوست نامـه محرمانـه شماره ۸۳ سرلاسل در تاریخ ۲۸ آپریل ۱۸۹۲ بـه سفـارت انگلیس در تهران تسلیم گردیده است.

پنجشنبه نیز رسید. با اینکه از ظهر گذشته است، هنوز خبری نرسیده من نمی‌دانم چه کار باید کرد واقعاً دچار سرگیجه شده‌ام! اعلیحضرت دستخطی نوشته و نامه اخیر جمال‌الدین خطاب به علماء را برای من فرستاده‌اند من هم دستخط شاه و هم نامهٔ مزبور را لفاً فرستادم که برای جناب آقای سفیر ترجمه نمائید هرگاه ایشان خواسته باشند نامه سیدجمال‌الدین و رونوشت دستخط را به لندن بفرستند، مانعی نخواهد داشت. من نمی‌دانم سفیر راجع به این موضوع چه فکر می‌کند؟ البته جمال‌الدین به خود من حمله ننموده است، ولی تمام مندرجات نامه اخیر او برعلیه اعلیحضرت همایونی می‌باشد.

امین‌السلطان

ترجمه دستخط شاه خطاب به امین‌السلطان که در ۲۸ اپریل ۱۸۹۲ به سفارت انگلیس در تهران تسلیم گردیده است.

«شرحی را که این پدرسوخته شیخ جمال‌الدین نوشته است! در واقع چیزی نیست جز اینکه از سرتا ته همه‌اش فحش و تحریک و اخلال

برعلیه مقام سلطنت با این دلیل روشن، در مقابل آنان ـ انگلیسها ـ هرگاه چنین شخصی را لااقل به زندان نیاندازند دیگر چه نوع دوستی را دولت انگلستان نسبت به ما ادعا می‌کند؟ چگونه من می‌توانم اظهارات دوستانه آنها را باور نمایم؟

باید همین امروز از سفیر انگلیس بخواهید که از شما دیدن نماید. این دستخط را برای او بخوانید و رونوشت آنرا بانضمام نامه عربی، به او بدهید با این دلیل محکمی که در مقابل خود دارند و جمال‌الدین به مقام سلطنت فحش گفته است! او را باید بدون معطلی به حبس ابد محکوم نمایند وگرنه ما باید از دوستی انگلستان بکلی ناامید شویم».

سرلاسل سفیر انگلستان پس از ملاقات امین‌السلطان و دریافت یادداشت‌های فوق، شرحی در اول ماه ژوئن همان‌سال به مارکیز اف‌سالیسبوری، می‌نویسد. از مجموع مطالعاتی که به عمل آمده است، چنین معلوم می‌شود پس از اینکه رجال انگلستان از نزدیک به روحیه و افکار سیدجمال‌الدین آشنا می‌شوند، نظرشان نسبت به او عوض می‌شود و نیز در اثر روابط نزدیک میرزاملکم‌خان با سیاستمداران انگلیس، سوءتفاهمی که در سابق بین او و بعضی از رجال انگلستان وجود داشته، بظاهر مرتفع می‌گردد!

سیدجمال‌الدین هم که از این فرصت برای گرفتن انتقام از ناصرالدین‌شاه می‌خواست استفاده نماید، زمینه را کاملاً مناسب دیده بود. خلاصه سیاست هردو طرف ایجاب می‌کرد که گذشته را فراموش نموده و از شرایط بدست‌آمده استفاده کنند.

نامه شماره ۸۶ محرمانه سرلاسل
سفیر انگلیس در تهران به مارکیزاوف
سالیسبوری وزیر امور خارجه انگلستان

عالی‌جنابا، عطف به نامه شماره ۸۳، بدین‌وسیله با کمال افتخار

ترجمه نامه دیگری از شاه، که خطاب به امین‌السلطان می‌باشد و در آن اصرار شده جواب نامه سابق شاه راجع به جمال‌الدین داده شود، پیوست تقدیم می‌دارد.

امین‌السلطان دستخط شاه را بوسیله حسنعلی‌خان نواب، برای من فرستاده است، جواب دادم هرگاه امین‌السلطان بخواهد من حاضرم مفاد دستخط شاه ایران را برای آن عالی‌جناب تلگرافاً اطلاع دهم، ولی در ضمن یادآور شدم که بعقیده این جانب این تلگراف ممکن است تأثیر نامطلوبی در اذهان بگذارد و منافع اعلیحضرت شاه ایران ایجاب می‌کند که من این کار را نکنم.

در نتیجه امین‌السلطان برای من پیغام فرستاد که مشارالیه مراتب را به‌عرض شاه رسانیده است و مانعی ندارد که نامه جریان عادی خود را طی نماید و جواب هم اگر کمی به تاخیر بیافتد، عیبی ندارد.

امضاء لاسل

ترجمه دستخط ثانوی ناصرالدین‌شاه خطاب به امین‌السلطان که در نامه بالا به آن اشاره شده است.

«جناب امین‌السلطان خیلی جای تعجب است که سفیر انگلستان درباره شیخ جمال‌الدین هنوز جوابی نداده است. اگر او چیزی برای شما فرستاده، به من اطلاع دهید والا این دستخط مرا به او نشان داده و جواب بخواهید.

در این تردیدی نیست که این شخص شرور و متقلب، باید بموجب مقررات قانون تنبیه شود، معنی ندارد که او در لندن نشسته و این مزخرفات را علناً برعلیه ما و مقام سلطنت، در همه‌جای دنیا انتشار دهد و نیز در مجله‌ای که به راه انداخته است، مردم را برای اخلال و شورش تحریک نماید. ما هرگز نمی‌توانیم این مطلب را قبول کنیم که دولت

انگلستان دوست ما می‌باشد یا حامی مقام سلطنت ما است با اینکه هیچ کاری را نمی‌خواهند صورت بدهند و به این شخص اجازه می‌دهند این همه مزخرفات بنویسد و ادعا می‌کنند انگلستان کشور آزادی است.»!

نامه شماره ۹۹ مورخ اول ژوئن ۱۸۹۲
سرلاسل بعنوان وزیر امور خارجه انگلستان

با کمال افتخار ترجمه نامه خصوصی امین‌السلطان خطاب به حسنعلی خان نواب را به پیوست تقدیم می‌دارد.

عالی جنابا! قسمت اول این نامه راجع به شکایتهائی است که دولت ایران از مامورین گمرک دارد و تصور می‌کنم لزومی ندارد که در آن مورد زحمتی به آن عالی جناب داده شود. فقط مطلبی را که از نواب خواسته بودم که به امین‌السلطان بگویم به‌نظر مبارک می‌رسانم. جناب امین‌السلطان اظهار داشته است که شاه مجدداً راجع به شکایتی که از جمال‌الدین دارد، درصدد مطالبه جواب از دولت انگلستان برآمده است. آنها هنوز در این امید هستند که بلکه کمپانی توتون و تنباکو بتواند مساعدتهائی به دولت ایران بنماید. ضمناً امین‌السلطان در آخر نامه‌اش اظهار کرده که شاه نسبت به حاکم جدید شیراز برای توقیف و تنبیه قوام‌الملک که بدون اجازه اعلیحضرت صورت گرفته، سخت متغیر گردیده است. در نامه بعدی سعی خواهم نمود که گزارش جامع این جریان را بعرض برسانم.[1]

از حسنعلی خان نواب تقاضا کرده‌ام از امین‌السلطان برای این اطلاعاتی

۱. چنانچه قبلاً اشاره شد پس از جریان بهم‌خوردن امتیاز تنباکو در اثر فشار روسها و اعتراض تمام ملت ایران ظاهرا نظر شاه نسبت به انگلستان برگشته بود و با انواع و اقسام حرکات و اقدامات می‌خواست به روسها و ملت چنین وانمود کند که با دولت انگلستان قطع رابطه نموده است. در اینموقع حاکم جدید شیراز به خیالش با حبس و تنبیه قوام‌الملک شیرازی، سیاست روز شاه را تعقیب می‌کند و انگلیسها از این اقدام دولت ناراضی می‌شوند، اینک امین‌السلطان برای بدست آوردن دل انگلیسها پس از این آزردگی خواسته است این موضوع را نیز متذکر شود.

که در اختیار ما گذارده است از جانب من تشکر بنماید و به ایشان بگوید که موضوع جمال‌الدین را بنظر جنابعالی رسانیده‌ام، ولی من باید یادآور شوم که دولت امپراطوری انگلستان راجع به حفظ و حراست اموال و تاسیسات کمپانی تنباکو، جز با مراجعه به مقامات قضائی، نباید راه دیگری را درنظر بگیرد.

من از نواب تقاضا کرده‌ام که به امین‌السلطان بگوید که در اثر تقاضای مخبرالدوله، من مجدداً به آن جناب تلگراف کرده‌ام و جوابی که دریافت نموده‌ام از این‌قرار است: هیئت مدیره بانک شاهنشاهی ایران در لندن با شعبه بانک در تهران مکاتبه کرده‌اند و به محض اینکه ترتیب این‌کار داده شد، به آقای رابینو رئیس بانک شاهی تهران دستورات لازم را خواهند داد. من در ضمن به ایشان پیغام دادم که آقای رابینو به من اطلاع داده که هیئت مدیره بانک در لندن به مشارالیه اختیار داده است دفاتر شرکت تنباکو را به اتفاق این جانب رسیدگی نمائیم.

امضاء لاسل

ترجمه نامه خصوصی امین‌السلطان خطاب به حسنعلی‌خان نواب که ضمیمهٔ نامه مزبور شده است.

بعدالعنوان ـ امیدوارم حال شما خوب است. یادداشت شما در باره مطالبی که در نامهٔ شماره ۹۹ لاسل قید شده است در شهر قم به‌دستم رسید. راجع به مسائل مربوطه به گمرک، دستور لازم به جناب آقای امین‌الملک داده‌ام. اوکارها را روبراه خواهد کرد. من همچنین نامه و جواب جناب آقای سفیر را راجع به جمال‌الدین دریافت داشته‌ام، ولی اعلیحضرت منتظر وصول جواب از طرف دولت انگلستان می‌باشند. بهتر این است به‌هرنحوی شده جوابی تهیه و برای من بفرستید، تا بتوانم به‌عرض ایشان برسانم.

نظر من این است جواب بدین مضمون تهیه شود: «دولت انگلستان

آنچه از دستشان برمی‌آید، در این مورد اقدام مساعد خواهد کرد».

گرچه آنچه که انگلیسها می‌گویند، صحیح بنظر می‌رسد، ولی با اینترتیب این مرد ـ ناصرالدین‌شاه ـ را نباید زیاد مایوس نمود.

راه عاقلانه این است که در باره کار رژی، او به کمک انگلیسها امیدوار باشد، بالاخره برای بازکردن حساب برای مطالبات کمپانی تنباکو به اعتبار کمپانی و وصول اموال رژی سعی خواهم کرد که به‌نحو مطلوب عمل نمایم.

اعلیحضرت از کار رکن‌الدوله که بدون اجازه او قوام را حبس کرده و تنبیه نموده است، خیلی عصبانی شده در واقع اثر بدی از خود گذارده. این عمل از طرف رکن‌الدوله صحیح نبوده است. من نمی‌دانم مشارالیه چرا مرتکب این اشتباه شده است و این اقدام را بدون اجازه مرکز انجام داده؟ موکداً دستور صادر شده که قوام را به تهران بفرستند. همچنین تأکید شده که ابداً دیناری از او گرفته نشود.

امین السلطان

وزارت امور خارجه انگلستان پس از وصول نامه‌های شماره ۸۲ و ۸۳ سفارت انگلیس در تهران، تلگراف زیر را می‌فرستد:

«عطف به نامه‌های ۸۲ و ۸۳ شما، باید با درنظرگرفتن مفاد تلگراف ۴۹ سپتامبر گذشته اینجانب، با امین‌السلطان تماس بگیرید».

مقصود این بوده که مجدداً با مراجعه به سوابق، به امین‌السلطان اطلاع داده شود که دولت انگلستان طبق قوانین داخلی خود نمی‌تواند برعلیه آزادی مطبوعات و آزادی اشخاص، قدمی بردارد.

سفیر انگلیس پس از دریافت تلگراف مزبور، نامهٔ زیر را برای مارکیزاوف سالیسبوری، وزیر امور خارجه انگلیس می‌نویسد:

قلهک ۹ ژوئن ۱۸۹۲، نامه محرمانه شماره ۱۰۴

عالی‌جنابا! با کمال افتخار رونوشت یادداشتی را که با اطاعت از دستوری که ضمن تلگراف شماره ۳۴ داده بودید، برای امین‌السلطان به وسیله اینجانب نوشته شده، تقدیم می‌دارد.

من به امین‌السلطان تذکر داده‌ام که امپراطوری انگلستان حاضر گردیده است که به سفیر ایران در لندن در باره مطالبی که جمال‌الدین در لندن برعلیه دولت انتشار داده است، نظریات خود را اعلام بدارد. اینک رونوشت شرحی که برای امین‌السلطان نوشته شده، پیوست تقدیم می‌دارد.

لاسل

رونوشت نامه مورخه ٦ ژوئن ۱۸۹۲
سفیر انگلیس در تهران بعنوان امین‌السلطان

پس از تعارفات، این جانب به وزیر امور خارجه انگلستان شرحی نوشته و خواسته‌های اعلیحضرت شاه ایران را دایر بر اینکه جلو نوشته‌های جمال‌الدین را باید گرفت، به‌طور مشروح اطلاع داده‌ام. من هم‌اکنون از جناب آقای وزیر امور خارجه به موجب تلگراف، دستوری دریافت داشته‌ام که به جنابعالی اطلاع بدهم راجع به اینکه دولت انگلستان حاضر است به سفیر ایران در لندن در باره تعقیب جراید در محاکم رسمی انگلستان، نظریات خود را بدهد.

ولی قبلاً عرض می‌کنم مطابق سوابق موجوده، حتی اگر برای این‌کار دلیل محکم و قابل قبولی ارائه شود، دیوان عالی کشور هرگز اجازه نخواهد داد که یک قدرت خارجی قدمی برعلیه جراید انگلستان بردارد. دفاع هیئت منصفه و افکار و احساسات عمومی در انگلستان، چنان قوی است که به ندرت اتفاق می‌افتد در این موارد قضات رأی موافقی بر له مدعی بدهند.

امضاء ـ لاسل

در همان زمان سفیر ایران در انگلستان، به وزیر امورخارجه راجع به نظریات دولت ایران، شرحی به قرار زیر می‌نویسد:

نامهٔ مورخه ۲۲ ژوئن ۱۸۹۲ میرزامحمد علی‌خان سفیر ایران بعنوان مارکیزاوف سالیسبوری

عالی جنابا با کمال افتخار اسنادی را که دیروز راجع به آن با جنابعالی مذاکره شد، حضورتان تقدیم داشتم. امیدوارم آن عالی‌جناب هرچه زودتر ترتیبی دهند تا بدان وسیله بنده بتوانم خاطر مبارک ملوکانه را از هرحیث آسوده نمایم.

با تقدیم احترامات ـ محمدعلی

ترجمه نامه امین‌السلطان خطاب به سفیر ایران (میرزامحمدعلی خان) در لندن

بعدالعنوان مجدداً شیخ جمال‌الدین مقاله‌ای به عربی انتشار داده و برای توزیع بین مردم عراق عرب و سایر نقاط، تعدادی از آن را فرستاده است. چند روز پیش، آن مقاله به‌نظر اعلیحضرت همایونی رسید. این دفعه جمال‌الدین بیشرمی را به اعلی‌ترین درجه رسانیده است.(!) چنان عبارات زننده و تندی به کار برده است که هرگز سابقه ندارد. از اول مقاله تاآخرش، تمام مطالب، یک پارچه تهمت و توهین به مقام سلطنت است. حتی به این عبارات رکیک قناعت ننموده و علماء را تحریک نموده است که نه تنها خدمت به شاه را برای مردم ایران تحریم نمایند، بلکه او را برای همیشه از مقام سلطنت خلع کنند. این مزخرفات را طوری ادا نموده است که از تکرار آن شرم دارم.

من یک نسخه از آن مقاله را برای شما به پیوست فرستادم که پس از مطالعه، آنرا نزد لرد سالیسبوری ببرید و مفاد آن را برای او شرح دهید،

چون در این مقاله خود شاه مستقیماً مورد هدف تهمت و افترا قرار گرفته، لذا از جانب شاه نزد لرد سالیسبوری، رسماً شکایت نمائید و به او بگوئید که چنین به‌نظر می‌رسد در کشوری که خودتان را دوست ما قلمداد می‌کنید، شماها باعث این همه فتنه و آشوب شده‌اید و همان بلوائی راکه در مسئله رژی تنباکو راه انداخته شد، باز هم ادامه می‌یابد.

چگونه ممکن است نام این جزوهٔ عادی را روزنامه گذاشت و گفت که روزنامه‌ها آزاد می‌باشند؟ آنهم جزوه‌ای که علناً در مملکت فتنه و آشوب برپا کرده و صلح مردم را بهم زده است. خلاصه چاره‌ای برای این کار باید کرد. یا باید او را به حبس بیاندازند یا اینکه به جای دوردستی تبعید نمایند. تا اینکه اعلیحضرت همایونی به دوستی و حسن نیت دولت انگلستان اعتماد نماید.

امضاء امین‌السلطان *

*. در اینجا ترجمه گزیده‌ای از اسناد و گزارشهای موجود در مرکز اسناد وزارت خارجه انگلستان به پایان می‌رسد... اهل تحقیق می‌توانند به متن اصلی تمام اسناد و گزارشها در رابطه با سید جمال‌الدین و فعالیت‌های او، که در مرکز اسناد لندن موجود است، مراجعه کنند (متن آن اسناد در همین کتاب نقل شده است). خ.

متن انگلیسی

اسناد و گزارشها

تهیه و تنظیم:

سیدهادی خسروشاهی

would be worth while to watch. -

I have the honour to be,
with the highest respect,
My Lord,
Your Lordship's
most obedient
humble servant

Edward B. Malet

Cairo May 20
Sir Edward Malet
Pol: No. 174
4 Enclosures.
Recd. 30: May
Anonymous letters and "Abou Naddara".
Should it be sent might be watched -

copy of desp. referred to annexed.
? Secret Paris S.C.
" Home Office
for any inquiry that may be possible thro' police authorities
India Office S.C.

No. 174
Confidential

Cairo
May 22. 1883

My Lord

I have the honour to enclose copies of two anonymous letters addressed respectively to Sir Evelyn Wood and to me, stating that the Egyptian Patriotic League gives the English
2 Incs. till the 24th of August next to evacuate Egypt after which it will proceed to measures of its own. Similar letters have been received by Cherif Pasha, and the Khedive containing threats of assassination.

It is believed that these letters come from France and it is not unlikely that they emanate from

a

Earl Granville K.G.

se trouvent sous les griffes des bourreaux sans conscience — crient au secours! Des milliers des musulmans et chrétiens exclament du fond de leur coeur. Sauvez-nous! Sauvez-nous! car comme toujours c'est le hasard qui décide des choses ici et non pas la raison et la justice.

Je viens donc au nom de l'humanité attirer votre attention sur cet état des choses et vous prie de prendre en considération ma démarche.

Veuillez agréer etc

Sheikh Djemalleddin El Husseini
El Afgane

été naturellement que le simple spectateur de toutes ces affaires.

S.M.I. toujours guidée par des vagues soupçons suggérés par son entourage, fit assiéger ma maison par la police, ce que je suis encore à m'en expliquer la cause, et ce qui est plus pénible, c'est que je me trouve dans une situation douteuse ne sachant quel sera l'effet de ces impressions.

Toujours est-il que je me trouve désigné Votre Excellence que quoique étranger à ce pays et encore étant venu de Londres comme hôte de S.M.I. et à son invitation le fait est que je n'ai pas eu un moment de tranquilité.

Vous pouvez donc conclure, Excellence, combien de milliers de pauvres personnes, qui par malheur

ne

invitation aurait jamais pu porter préjudice, car en venant à Kaboul, je me suis trouvé en face des folles intrigues et fourberies de toutes sortes, plongé dans une suite de calomnies absurdes et insignifiantes. Sur quoi j'ai à plusieurs reprises demandé mon congé ce qui m'a été refusé.
Durant ces derniers événements, (c.à.d. la question d'Arménie) qui ont encore obscurci la situation, en multipliant les faux mensonges et les calomnies absurdes.
S.M.I. qui semble flotter au milieu de son entourage s'est laissé influencer par certains de sa cour de sorte qu'un grand nombre d'innocents ont été sans cause ni raison expulsés etc...
Etant venu ici comme hôte, je n'ai

de l'Angleterre. J'ai passé une grande partie de ma vie en Orient dans le seul but de déraciner le fanatisme, la plus fâcheuse maladie de ce pays, réformer la société et y établir les bienfaits de la tolérance. Voilà ce que je m'y suis proposé.

J'ai aussi séjourné assez longtemps dans les principales capitales de l'Europe où j'ai eu l'occasion d'être dans la société des plus grands personnages, des hommes d'Etat, des amis de la Perse et des grands savants.

Je me trouvais à Londres lorsque j'ai reçu l'invitation de S. M. I. le Sultan et voilà comment je me suis trouvé son hôte.

de l'Angleterre. J'ai passé une grande partie de ma vie en Orient dans le seul but de déraciner le fanatisme, la plus fâcheuse maladie de ce pays, réformer la société et y établir les bienfaits de la tolérance. Voilà ce que je m'y suis proposé.

J'ai aussi séjourné assez longtemps dans les principales capitales de l'Europe où j'ai eu l'occasion d'être dans la société des plus grands personnages, des hommes d'État, des amis de la Presse et des grands savants.

Je me trouvais à Londres lorsque j'ai reçu l'invitation de S.M. I. le Sultan et voilà comment je me suis trouvé son hôte.

Vonkk
le 19 nov.

Excellence!

Vous représentez un gouvernement qui tient de si haut l'Étendard de la civilisation et qui répand partout les bienfaits de l'humanité. Votre action se ressent surtout en Orient, aujourd'hui chrétiens ainsi que musulmans ont toujours été en butte à la torture et à la tyrannie.

Vous avez toujours été le protecteur zélé des faibles qui gémissaient sous le joug des ambitions injustes et barbares.

Bien convaincu de votre haut sentiment permettez moi de porter à votre connaissance ce qui suit.

Je suis Afghan (Caboul) et je dépend

de,

written by him have high literary merit
the paper is disseminated in Egypt
through the French Post-Office in letter
covers - the publishing office is at
48 Avenue de Clichy, Paris.

The connection between Jamal el
Deen and the anonymous letters is
merely a surmise relying on the
known political views of the man
and the contents of the letters. The
one to Cherif Pasha states that the
members of the League are brothers
of the Nihilists and Socialists. Perhaps
a communication with the London
Police Authorities might elicit
something concerning the action of
Jamal el Deen at Paris, whom it

would

certain Afghan named Jemal ed Deen, regarding whom I beg to refer Your Lordship to a Despatch from Mr. Lascelles to Lord Salisbury No. 498 of the 30th of August 1879.

It is known that Jemal ed Deen is associated with a person styling himself James Sanua who issues an Arabic paper at Paris under the title of "Abou Naddara", of which I have the honour to inclose two copies. Your Lordship will perceive the drift of the paper by the caricature. Jemal el Deen has joined it since the military intervention in Egypt, and I am told that the Articles

written

Appendix

June 25th /83

My dear Grant,

I think it possible that the enclosed account of an ill-affected individual, who is now carrying on his work in Paris, is worth forwarding to you, as it may be desirable at some time or other to be acquainted with his antecedents. I also enclose translation of articles from his paper the name of which is Abu Yarkha [illegible]. Its circulation might do harm in parts of India – e.g. Delhi – but here it is of course not widely read enough to make him very dangerous here.

[illegible]

P. S. The knowledge of who the man is may perhaps be useful to Major Baring as it is to Egypt he is now going. – J. H. G.

1897

Constantinople May 3

Sir P. Currie

No. 304

rec.d May 8

by

Sheikh Jemal-ud-din

reports death of

India Office informed privately

DJEMAL-ED-DIN DEAD.

[Reuter's Cablegram.]

[illegible], March [illegible].—The death is announced of the Sheikh Djemal-ed-Din, known as [illegible].

Djemal-ed-Din was the well-known agitator whose [illegible] from Persia [illegible] Shah [illegible] the assassin of the late Shah, was a follower of Djemal-ed-Din, and was imprisoned [illegible].

[illegible] it was [illegible] had been dead [illegible] of Djemal.

other Sheikhs, styled the Musafir or Guest of the Sultan from whom he received a monthly subsidy.

I have the honour to be with the highest respect,

My Lord,

Your Lordship's most obedient,

humble Servant

Philip Morris

197

Constantinople
May 3 1897

No. 304

My Lord,

As I understand that the India Office are anxious to have news of the fate of the Sheikh Jemal-ud Din, I have the honour to report that he died at Constantinople on March 9 last from the effects of a cancer

The deceased held no office but was, like many other

The Marquess of Salisbury K.G.

~~Draft~~

Sir P. Currie

Tel. No. 74

F.O. May 6. 1896

(his tel. No. 143)

<u>Jemal-ed-Din</u>

of Persian nationality. Question of surrender does not concern H.M.G.

T

May 6. 1896

Sir P. Currie

Tel: 74

Your telegram No 143 (of May 4)

According to the latest information in the possession of the India Office the nationality of Jemal-ed-din is Persian & the question of his surrender is therefore not one which concerns us. S

India Office

Rd 5. May 1896

Nationality of Jemal ed Din.

He is believed to be a Persian.

HMG need not interfere with his surrender.

Tel. to S. P. Currie

as annexed.

Tel. sent May 6. 96

741 J.

Immediate

India Office,

5th May 1896.

Sir,

I am directed by Lord George Hamilton to acknowledge the receipt of your letter of the 4th May, and to acquaint you, for the information of the Secretary of State for Foreign Affairs, that as the nationality of Jemal-ed-din is, according to the latest information in the possession of this Office, pronounced to be Persian, His Lordship is of opinion that the question of his surrender is not one which concerns Her Majesty's Government.

I have the honour to be,

Sir,

Your most obedient Servant,

A Godley

The Under Secretary of State,

Foreign Office.

~~[illegible]~~

Sir P. Currie

No. 143

D/R 4 May 1896

Assassination of the Shah

Sheikh Djelalleddin supposed to have been instrumental in. Persian Govt wish to arrest him but he claims British protection.

✓ Sir P. Currie's desp: No 983 is ~~annexed~~. A copy of it was sent to the India Office in reply

with a memo: also annexed, giving a history of Jemal-ed-Din.

From the latter it appears that he was born in Persia.

Qy India Office & ask opinion as to reply

Decypher Sir P. Currie D. 1.35 R. 2.10 p.m. May 4. 1896

No. 143

Persian Ambassador informs me that there is reason to believe that assassin of Shah was an emissary of Sheikh Djelaleddin. He is anxious to have the latter arrested and sent to Persia. Turkish Govt on being applied to stated that the Sheikh as an Afghan claims British protection.

Persian Ambassador asserts that he is a Persian subject and begs me not to put any difficulty in the way of his arrest. What course would Your Lordship wish me to pursue? See my despatch No. 923 of December last.

on his proceedings which was enclosed in your letter of the 6th of March last it is stated that he was born in Persia, and nothing is shown to support his claim to be an Afghan.

T.H.S.

India Office
Immed^c & Conf^l

F.O. May 4. 1896

Assassination of Shah

proposed arrest of Sheikh Jemaladdin. Ms. Sir P. Currie tel No 143 for opinion. Nothing to show Sheikh is British subject

175 T

informed that reply should, in Lord 19? G. Hamilton's opinion, be sent to Sir P. Currie's ~~in regard to the course which his Excellency should~~ request for instructions ~~#~~ in the matter.

Sir P. Currie's despatch No. 923 of Dec. 12 last, referred to in the telegram, was communicated to you on the 23rd of December.

In connection with the question of Sheikh Jemaleddin's nationality, Lord Salisbury observes that, in the Memorandum on

The Persian Ambassador wishes to have the Sheikh arrested and sent to Persia, but the Turkish Govt. have informed him that the Sheikh as an Afghan claims British protection.

The Persian Ambassador maintains that he is a Persian subject and begs Sir P. Currie not to put any obstacle in the way of his arrest.

Lord Salisbury would be glad to be informed

Draft.

India Office
[illegible] & conf.[1]

Sir N. Currie
Telegram
No. 143
May 4

F. O.
May 1896

Sir,

I am directed by the Marquis of Salisbury to transmit to you the decypher of a telegram from H. M. Ambassador at Constantinople stating that he is informed by the Persian Ambassador in Turkey, that there is reason to believe that the assassin of the late Shah was an emissary of Sheikh Jemaleddin.

The

1896
Cairo May 2
Lord Cromer
No. 61

Recd. 11th 1 Encl.
by bag.

Sheikh Jemal-ed-Din

returns memo forwarded in F.O. No. 60 of April 23.

Cairo.

No. 61.

May 2. 1896.

My Lord,

I have the honour to return, herewith, with my best thanks the Memorandum forwarded to me for perusal in Your Lordship's despatch No. 60 of the 23rd ultimo, relating to the antecedents of the Sheikh Jemal-ed-din.

I have the honour to be with the highest respect, My Lord,

Your Lordship's
Most obedient
humble Servant

Cromer

The Marquis of Salisbury K.G.

Lord Cromer
No. 60.
F.O. April 23. 1896.

Sheikh Jemal-ed-Din
Ks. Memo. (F.O. March 6)
respecting, with request
for return.

F.O.

Apl 23rd 1896

Draft

to Lord Cromer

No. 60

India Office [illegible] 6.96

My Lord,

I transmit herewith, for Y.L.'s perusal, a Memorandum, which has been communicated by the India Office, on the antecedents of the Sheikh Jemal-ed-Din.

It is requested that the Memo. may be returned to this Office.

Pera 16 Apl.

Sir P. Currie

No. 283

1 Incl.

Rec. April 21
by bag

Ref. F.O. No. 93. 7/4/96

Sheikh Ismail ed Din:

Returns memo. copy

April 23/96

[illegible] sent the memo: to Cairo for perusal & return

T.H.S.

298

93 of April 7th

Such further information respecting this individual as is in the possession of this Embassy, will be found in my despatch No 923 of December 12th. of last year.

I have the honor to be with the highest respect; My Lord
Your Lordship's most obedient humble servant.

Philip Currie

14 April 1896

186

No. 283

My Lord

I have the honour to return herewith the interesting Memorandum respecting the Sheikh Imad ed Din, enclosed for my perusal in Your Lordship's despatch No. 93

memo / from F.O. (the original)

The Marquis of Salisbury K.G.

In a despatch, dated 31st August 1888, from the India Office, London, Sheikh Jamal-ud-din is mentioned as being in St. Petersburgh, where he had impressed upon some Russian officials the prospects of a general rising in India whenever the Russians chose to give the signal. While there he contributed an anti-English article to the '*Novoe Vremya*' of the 1st September 1887, but nothing was heard of his being appointed to any post in Russian-Turkistan. In December 1889 the Sheikh went to Tehran, much to the annoyance of the Shah, and endeavoured to pay his respects to the Amin-us-Sultan who put him off under some pretext. While here he lived in the house of Haji Muhammad Hassan, Amin Dar-uz-zerb (Mint Master). He made a number of converts to his own particular faith which he calls 'Naturalism.' Whilst in Persia he thought proper to conform outwardly to the Shiah faith. In January 1891 the Shah having received an annonymous letter grossly abusing him for surrendering Persian interests to England, and believing Jamal-ud-din to be the author had him seized and sent under escort to Kermanshah, with a view to banishing him across the Turkish frontier.

Sayad Jamal-ud-din after banishment from Persia, found his way to Basrah where he stayed with the Mufti of that place.

He was next heard of in London, where in December 1891 he was actively engaged with one Malkom (Malcolm) Khan in bringing about a reformation in Persia. The war-cry of the party is '*Kanun*' (Law)! Public Safety! and Independence! By means of a publication called '*The Kanun*' Malkom Khan's views were made known in Persia, and through Jamal-ud-din the Ulema of Persia were being approached and stirred up against the continuance of the state of affairs in Persia. In January 1892 Jamal-ud-din wrote a most violent letter from London to the Grand Vazier of Persia, the Amin-us-Sultan, a letter of such a character that the Shah could not understand how his request for the Sheikh's expulsion from England could not be complied with. Copies of the publication called '*The Kanun*' were also circulated in India by some person or persons unknown. They appear to have been printed in Paris.

In December 1893, news was received that one Abdulla Nedim had been given a situation in the Press Bureau at Constantinople, and had placed himself under the protection of Jamal-ud-din. It is said that the Sheikh and Abdulla Nedim drew up a very inflammatory indictment against the British treatment of Musalmans generally, and of those in Egypt in particular, which it was intended to circulate at Mecca among Indian and other pilgrims. The document was submitted to the Sultan, who, after consulting his advisers, recommended that the matter be laid aside.

Abdulla Nedim is nevertheless making way in the Imperial favour under the auspices of his friendly Sheikh.

A. S. LETHBRIDGE,
General Superintendent,
Thagi & Dakaiti Department.

Foreign Office Press—No. 15—3-2-96—50.

[CONFIDENTIAL]

(in D.O. from India 4/2/91)

MEMORANDUM.

The following is all the information on record in the C.S.B. regarding Sheikh Jamal-ud-din of Persia.

Sheikh or Sayad Jamal-ud-din was born at Saidabad Hamdan in Persia. At the age of about 20 he went to Constantinople, and there, through the influence of a Pasha, who took an interest in him, he rose to the position of a member of the Educational Board. Through his differences with the Shaikh-ul-Islam on religious matters he was sent away to Egypt, and for a long time was Professor of Logic in the Cairo University. While here he became very friendly with Riaz Pasha and many other Egyptian Freethinkers. In 1879, he was instrumental in forcing the Khedive Ismail Pasha to abdicate in favour of Tewfik.

During the Egyptian revolutionary movement in 1881, he was on the side of Arabi Pasha and the Mahdi. For this he was deported to the Hedjaz. From this place, armed with introductory letters from the centre of Islam at Mecca, he came over to India in the beginning of 1881, and after a short stay at Bombay with Muhammad Ali Rogay he went to Hyderabad. In Hyderabad he formed the friendship of the Arab Jemadar, Sultan Nawaz Jang, through whom he had an interview with the late Sir Salar Jang. He was in Hyderabad for about 20 months, and during his stay he associated chiefly with the rising generation of freethinkers, the followers of Sayad Ahmed of Aligarh. But in spite of all their kindness and hospitality towards him, he published a book in Persian against their doctrines. He seemed to hold strong views on such subjects as 'Revival of Islam' and 'Union is Strength.' His story about his expulsion from Egypt was that he was a Mason, and that the Khedive mistook him for a conspirator, and thus had him suddenly deported.

He received Rs. 5,000 from the late Sir Salar Jang and some small pecuniary help from the other noblemen of Hyderabad. With this money he left the Nizam's capital, and after visiting Bhopal on the way, he reached Calcutta early in 1882, where he remained for about five months and gave some lectures in Persian at the Madrasa on 'Islam.' While here he offered his services to Government, but they were declined with thanks. In September 1882 he was found expounding his religious views in Madras, and in November of the same year, sailed for England per S. S. '*India*,' where he remained for a short time as Mr. W. Blunt's guest in London. In February 1883 he was heard of in Paris and for a little while assisted James Sanua, a Jew, to edit the '*Abu Nazara*,' Arabic comic newspaper. Later on, in connection with one Muhammad Effendi, he started the '*Urwat-ul-Wasqa*,' Arabic newspaper. Money for these ventures were supplied by Riaz Pasha and his many other friends in Egypt.

The next news of him was in 1886 when he went to Teheran, and on his way thither, stopped at Bushire, Shiraz and Ispahan. He found Persia too hot for his advanced ideas and was forced to leave it, when he proceeded to Russia and joined Dalip Singh and Katkoff at Moscow.

He made a very good impression in Russian Society being a good talker, and was soon looked upon as a great man and quite overshadowed Dalip Singh. This led to a quarrel between the two which resulted in a complete estrangement. Jamal-ud-din after this, showed up Dalip Singh in his true colours to the Russian authorities, and when questioned by M. de Giers about the Maharaja's influence in India replied that—"Dalip Singh had not even a dog with him in India, and that the rising generation knew nothing about him." Jamal-ud-din is also reported to have been connected with the Islamitic League, and while in Russia tried to start an Arabic Persian newspaper in favour of the Russian Government.



Sir T. Sanderson,

We can only obtain 1 spare copy of this Mem: from the F.O.

Do you see any objection to our sending it to Lascelles for perusal with a request that ~~it may be passed on to him for Sir [illegible] with~~ & returned

[illegible] Thd

[2]

In a despatch, dated 31st August 1888, from the India Office, London, Sheikh Jamal-ud-din is mentioned as being in St. Petersburgh, where he had impressed upon some Russian officials the prospects of a general rising in India whenever the Russians chose to give the signal. While there he contributed an anti-English article to the '*Novoe Vremya*' of the 1st September 1887, but nothing was heard of his being appointed to any post in Russian-Turkistan. In December 1889 the Sheikh went to Tehran, much to the annoyance of the Shah, and endeavoured to pay his respects to the Amin-us-Sultan who put him off under some pretext. While here he lived in the house of Haji Muhammad Hassan, Amin Dar-uz-zerb (Mint Master). He made a number of converts to his own particular faith which he calls 'Naturalism.' Whilst in Persia he thought proper to conform outwardly to the Shiah faith. In January 1891 the Shah having received an anonymous letter grossly abusing him for surrendering Persian interests to England, and believing Jamal-ud-din to be the author had him seized and sent under escort to Kermanshah, with a view to banishing him across the Turkish frontier.

Sayad Jamal-ud-din after banishment from Persia found his way to Basrah where he stayed with the Mufti of that place.

He was next heard of in London, where in December 1891 he was actively engaged with one Malkom (Malcolm) Khan in bringing about a reformation in Persia. The war-cry of the party is '*Kanun*' (Law)! Public Safety! and Independence! By means of a publication called '*The Kanun*' Malkom Khan's views were made known in Persia, and through Jamal-ud-din the Ulema of Persia were being approached and stirred up against the continuance of the state of affairs in Persia. In January 1892 Jamal-ud-din wrote a most violent letter from London to the Grand Vazier of Persia, the Amin-us-Sultan, a letter of such a character that the Shah could not understand how his request for the Sheikh's expulsion from England could not be complied with. Copies of the publication called '*The Kanun*' were also circulated in India by some person or persons unknown. They appear to have been printed in Paris.

In December 1893 news was received that one Abdulla Nedim had been given a situation in the Press Bureau at Constantinople, and had placed himself under the protection of Jamal-ud-din. It is said that the Sheikh and Abdulla Nedim drew up a very inflammatory indictment against the British treatment of Musalmans generally, and of those in Egypt in particular, which it was intended to circulate at Mecca among Indian and other pilgrims. The document was submitted to the Sultan, who, after consulting his advisers, recommended that the matter be laid aside.

Abdulla Nedim is nevertheless making way in the Imperial favour under the auspices of his friendly Sheikh.

A. S. LETHBRIDGE,
General Superintendent,
Thagi & Dakaiti Department.

18 ٢٢٢ 81 / 10

[CONFIDENTIAL]

MEMORANDUM.

The following is all the information on record in the C.S.B. regarding Sheikh Jamal-ud-din of Persia.

Sheikh or Sayad Jamal-ud-din was born at Saidabad Hamdan in Persia. At the age of about 20 he went to Constantinople, and there, through the influence of a Pasha, who took an interest in him, he rose to the position of a member of the Educational Board. Through his differences with the Shaikh-ul-Islam on religious matters he was sent away to Egypt, and for a long time was Professor of Logic in the Cairo University. While here he became very friendly with Riaz Pasha and many other Egyptian Freethinkers. In 1879, he was instrumental in forcing the Khedive Ismail Pasha to abdicate in favour of Tewfik.

During the Egyptian revolutionary movement in 1881, he was on the side of Arabi Pasha and the Mahdi. For this he was deported to the Hedjaz. From this place, armed with introductory letters from the centre of Islam at Mecca, he came over to India in the beginning of 1881, and after a short stay at Bombay with Muhammad Ali Rogay he went to Hyderabad. In Hyderabad he formed the friendship of the Arab Jemadar, Sultan Nawaz Jang, through whom he had an interview with the late Sir Salar Jang. He was in Hyderabad for about 20 months, and during his stay he associated chiefly with the rising generation of freethinkers, the followers of Sayad Ahmed of Aligarh. But in spite of all their kindness and hospitality towards him, he published a book in Persian against their doctrines. He seemed to hold strong views on such subjects as 'Revival of Islam' and 'Union is Strength.' His story about his expulsion from Egypt was that he was a Mason, and that the Khedive mistook him for a conspirator, and thus had him suddenly deported.

He received Rs. 5,000 from the late Sir Salar Jang and some small pecuniary help from the other noblemen of Hyderabad. With this money he left the Nizam's capital, and after visiting Bhopal on the way, he reached Calcutta early in 1882, where he remained for about five months and gave some lectures in Persian at the Madrasa on 'Islam.' While here he offered his services to Government, but they were declined with thanks. In September 1882 he was found expounding his religious views in Madras, and in November of the same year, sailed for England per S. S. '*India*,' where he remained for a short time as Mr. W. Blunt's guest in London. In February 1883 he was heard of in Paris and for a little while assisted James Sanua, a Jew, to edit the '*Abu Nazara*,' Arabic comic newspaper. Later on, in connection with one Muhammad Effendi, he started the '*Urwat-ul-Wasqa*,' Arabic newspaper. Money for these ventures were supplied by Riaz Pasha and his many other friends in Egypt.

The next news of him was in 1886 when he went to Teheran, and on his way thither, stopped at Bushire, Shiraz and Ispahan. He found Persia too hot for his advanced ideas and was forced to leave it, when he proceeded to Russia and joined Dalip Singh and Katkoff at Moscow.

He made a very good impression in Russian Society being a good talker, and was soon looked upon as a great man and quite overshadowed Dalip Singh. This led to a quarrel between the two which resulted in a complete estrangement. Jamal-ud-din after this, showed up Dalip Singh in his true colours to the Russian authorities, and when questioned by M. de Giers about the Maharaja's influence in India replied that—"Dalip Singh had not even a dog with him in India, and that the rising generation knew nothing about him." Jamal-ud-din is also reported to have been connected with the Islamitic League, and while in Russia tried to start an Arabic Persian newspaper in favour of the Russian Government.

India Office

D. 6/7 March 1896

Incl.

Sheikh Jemal-ud-Din

Memorandum

on:

S.L.
Constantinople with request for return
Ap. 7. 96
Cairo Ap. 23. 1896

S

India Office asked privately for 2 more copies March 12/96
K.D.

513 T

With reference to Sir T. H. Sanderson's letter of the 23rd Dec/95. *The Under Secretary of State for India presents his compliments to the Under Secretary of State for Foreign Affairs, and, by direction of* Lord George Hamilton, *forwards herewith, for the information of the Secretary of State, copy of a* Memorandum by the General Superintendent of the Thagi and Dakaiti Department, regarding Jamal-ud-Din.

India Office,
[illegible]th March 1896

T [illegible]. 1000.—12/94. L [illegible].

Sir P. Currie
No 410
F.O. December 20. 1895
(Cri No 923 of Dec 12)
Sheikh Jemal ed Din's
movements

Approves proposed
course respecting

F.O.
Dec. 20 95

Draft

P. Currie

No. 410

Sir,

I have received your despatch No. 923 of the 12th instant reporting on the proceedings and movements of the Sheikh Jemal-ed-Din, and I approve the course which Your Excellency proposes to pursue with regard to this individual

S.

Memo.

Sheikh Jemal-ed-Din

F.O. Dec 17. 1895.

This is an account of the man who has recently appealed to Sir P. Currie for protection and the means for leaving Constantinople

T.H.S.

S
T

11097

British treatment of Mussulmans, drawn up for circulation amongst pilgrims at Mecca.

C.A.H.
Dec 17. 95.

Sir F. Lascelles
Tel 114 Aug 7.92

He apparently left England in July 1892 for Constple where he was placed under police surveillance, & Sir C. Ford reported that he was to be removed to some remote spot in Asia Minor.

Sir C. Ford

The only subsequent mention of the Sheikh seems to be in a despatch from Constple, mentioning him as a joint author with one Abdullah Nadim of an inflammatory indictment against the British

Sir A. Nicolson
N. 596 Dec 22.93

to live in retirement at Kermanshah, & subsequently conducted across the Turkish frontier. The Turks expelled him from Bagdad, & he went to London in 1891.

Here he had a good deal to do with Malcolm Khan. He issued pamphlets & made violent attacks against the Shah, who frequently asked H.M.G. to take proceedings against him, which they were unable to do.

He

as a Representative of the
Mussulmans of India
& the bearer of an appeal
for help against the
English. He thus won
some notoriety in
Panslavist military
circles, but was not taken
au sérieux by the Foreign
Minister. He managed
to have an audience of
the Shah when H. M. went
to St Petersburg in 1889, &
was invited back to Persia.
Suspicions, however, quickly
arose there that he was
intriguing in Russian
interests, so he was sent
to

and joined a religious community from which he was soon expelled.

He then went to Egypt, where he espoused the cause of the Mahdi, but came into collision with the authorities & had to leave.

Paris was his next sphere of activity, as the champion of the Algerian Mussulmans & editor of a paper in French & Arabic, which led to his expulsion from France.

On this he betook himself to Russia, where he posed as

Sir R. Morier
No. 40 Feb 7. 90

D°.
No. 87 Apl 27. 92

Mem.

The Sheikh Jemal-ed-din was born in Persia of Afghan parents.

His history was given as follows to Sir R. Morier by the Persian Minister at St Petersburgh, who seemed to regard him merely as a mischievous intriguer always ready to meddle in any cause from which he might reap advantage.

In early life Jemal-ed-din went to Constple and

Enclosure in
Sir P. Currie's
No. 923
of Dec 12, 1895

se trouvent sous les griffes des bourreaux sans conscience — criant au secours! Des milliers des Musulmans et Chrétiens, exclament du fond de leur coeur: Secourez-nous! Secourez-nous! car comme toujours c'est la force qui décide des choses ici et non pas la raison et la justice.

Je viens donc au nom de l'humanité attirer votre attention sur cet état des choses, et vous prie de prendre en considération ma démarche.

Veuillez agréer etc

(S) Djemalledin El Hussaini
El Afgani

été naturellement que le simple spectateur
de toutes ces affaires.
S.M.I. toujours guidée par des vagues
soupçons suggérés par son entourage,
fit assiéger ma maison par la police
sans que je puisse encore m'en expliquer
la cause, et ce qui est plus pénible, c'est
que je me trouve dans une situation douteuse
ne sachant quel sera l'effet de ces
impressions.
Toujours est-il que je me trouve désigné,
Votre Excellence, que quoique étranger à
ce pays et encore étant venu de Londres
comme hôte de S.M.I. et à son invitation
le fait est que je n'ai pas eu un moment
de tranquillité.
Vous pouvez donc conclure Excellence, combien
de milliers de pauvres personnes, — qui par malheur
se

Je ne croyais presque pareille invitation aurait jamais pu porter préjudice, car en venant à Kaboul, je me suis trouvé en face des folles intrigues, et fourberies de toutes sortes, plongé dans une suite de calomnies absurdes et insignifiantes. Sur quoi j'ai à plusieurs reprises demandé mon congé ce qui m'a été refusé.

Durant ces derniers événements, (c.à.d. la question d'Ammari) qui ont encore aggravé la situation, en multipliant les faux mensonges et les calomnies absurdes.

S.M. I. qui semble flotter au milieu de son entourage s'est laissé influencer par certains de sa cour de sorte qu'un grand nombre d'innocents ont été sans cause ni raison expulsés etc. . . . .

Etant venu ici comme hôte, je n'ai été

de l'Angleterre. J'ai passé une grande partie de ma vie en Orient dans le seul but de déraciner le fanatisme, la plus fâcheuse maladie de ce pays, réformer la société et y établir les bienfaits de la tolérance. Voilà ce que je m'y suis proposé.

J'ai aussi séjourné assez longtemps dans les principales capitales de l'Europe où j'ai eu l'occasion d'être dans la société des plus grands personnages, des hommes d'Etat, des amis de la Presse et des grands savants.

Je me trouvais à Londres lorsque j'ai reçu l'invitation de S.M.I. le Sultan et voilà comment je me suis trouvé son hôte.

Cple
le 19 novre

Excellence!

Vous représentez un gouvernement qui tient de si haut l'étendard de la civilisation et qui répand partout les bienfaits de l'humanité. Votre action se ressent surtout en Orient, pays où chrétiens ainsi que musulmans ont toujours été en butte à la torture et à la tyrannie.

Vous avez toujours été le protecteur zélé des faibles qui gémissaient sous le joug des ambitions injustes et barbares.

Bien convaincu de votre haut sentiment permettez moi de porter à votre connaissance ce qui suit.

Je suis Afghan (Caboul) et je dépend

de

Constple Dec 12

Sir P. Currie

No. 923.
enclosure

Rd 16th
by bag

Sheikh Jemal-ed-Din.

His movements. Views of Persian Ambass

Copy to India Office.

He has changed hitherto ... violently anti-English

Tios

Approve proposed course
Dec 20/93

S

935

I propose to take no action in the matter and without further encouraging Jemal ed Din, let him retain possession of the British passport. I do not think it likely that the Turkish Government will hand him over to the Persians.

I have the honour to be,
with the highest respect
My Lord,
Your Lordship's most obedient
humble Servant,

Philip Currie

succeeded as yet in leaving the country, though I understand he is anxious to do so.

The Persian Ambassador claims him as a Persian subject and on the ground that he has published treasonable proclamations against the Shah, wishes to send him under guard to Teheran where he would probably be put to death.

Under the circumstances I

him as a Gentleman resident
at Cabul and proceeded
to England via Vienna
This pass is good for the
voyage only and merely
entitles the bearer to
consular protection.

The house in which Jemal
ed-Din and other Mohammedan
notables were lodged by the
Sultan was burnt the
other day and the Sheikh
availed himself of the
opportunity to escape.
He has not however
succeeded!

have the honour to enclose herewith and also sent an Indian friend of his, Sayed Mohammed Sadik Khan, who describes himself as "Judge of the Deccan to plead his cause. No encouragement however was given to this individual.

Jemal ed-Din then applied to Her Majesty's Consulate General and not being known there, obtained a pass describing him.

among the softas hostile to the present Sultan and that his bitter enemies the Sheikhs Abul Huda and Ahmad Essad availed themselves of this to bring about his downfall. He was subjected to the strictest espionage and practically made a prisoner in his house. Under these circumstances he addressed me the letter which I have

Constantinople

No. 923 December 12. 1895

My Lord,

I have the honour to report to Your Lordship that the Sheikh Jemal-ed-Din whose history is well known to the Foreign Office, has recently made overtures to this Embassy for British Protection as an Afghan. It would appear that the Sheikh was deeply implicated in a movement among

The Marquis of Salisbury K.G.

etc etc etc

Copy

Telegram

to

Sir F. Lascelles

Enclos in

Sir Clare Ford's

N° 269 Confidential

of

25 August 1892

Telegram

Constantinople,
25th August 1892

Your telegram of the 7th instant to Lord Salisbury. I am privately informed by the Grand Vizir that the man in question will be removed by Sultan's orders to some remote spot in Asia Minor. Care will be taken that any publications emanating from the man will be devoid of all political or seditious matter.

Ford.

F. Lascelles,
Teheran.

1892

Constpla August 25

Sir Clare Ford

No. 269 Confidential

Recd Sept. 2 1 Incl.

By Bag

Ref: Sir F. Lascelles' Tel. of 7 inst. to Ld Salisbury

Afghan named Djamaluddin

will be exiled to a remote spot

transmits copy telegram of 25 inst. to Sir F. Lascelles

He is a seditious writer whose attacks from Turkey upon the Shah led to a remonstrance by the Persian Govt.

He had previously been issuing attacks on the Shah from London in conjunction with Malcom Khan & requests for his removal from this country were made by the Persian Minister to [illegible] H. M. Govt [illegible]

258 [illegible]

No. 269.
…fidential.

Constantinople,
25th August 1892.

My Lord,

With reference to Sir F. Lascelles Telegram dated Teheran August 7th — respecting an Afghan of the name of Djemaludin, I have the honour to enclose herein copy of a telegram which I have this day addressed to Her Majesty's Minister in Persia.

in cypher to Sir F. Las. 25 Aug: 92.

I have the honour to be,
with the highest respect,
My Lord,
Your Lordship's most obedient,
humble servant,

Francis Clare Ford

Earl of Rosebery
Etc. etc. etc.

Tel: No 114

Tehran .R 7 August 1892

Djemal-ud-Din

Sultan has informed Persian Ambr at C.P. that he cannot extradite him having promised not to do so.

(Repeated to C.P.)

8 Aug. 9

India Office

S

Decypher. Sir F. Lascelles. Tehran. D 9.59 R 9.15 pm. Aug 7. 1892

No. 114. Persian ambassador at Constantinople telegraphs that Sultan has informed him that he cannot imprison Djemaludin, as he had given him promise not to do so. Sec: of State for F. A., however, considered that he had done Shah a service in separating him from Malcom Khan, and he will be kept under police surveillance, and not allowed to publish seditious writings. – Amin-es-Sultan has sent to ask my opinion, and is evidently suspicious that the Sultan may employ Djemaludin against Persia. I replied: it appeared to me to be satisfactory that he was under surveillance and separated from Malcom, and that I would telegraph both to Y. L. and H.M. ambassador at Constantinople, in the hope that H.E. might be able to obtain information in regard to Djemaludin's action at Constantinople.

Repeated to Constantinople.

[illegible] to Persian Minister
July 27/92.



164

Mr Davidson

The Persian Minister brought back this & asked if we could modify it so in such a way that blame would not be thrown upon him by his Gov. for having omitted to note proceedings against Jemal-e-din when according to the Law Officers opinion he might have done so

July 28/92 P.C.

course except in a very flagrant case and only then after submitting the evidence to and obtaining an opinion from legal experts of eminence that a conviction was likely to result."

I don't think the F.O. would object to this and it might let the Persian Minister down more easily with his State Minister.

WBD
29/7/92

I will speak to Mr Davidson about this

After discussing the matter with Mr David[son] I think our best way of meeting the Persian Minister's wishes will be to omit the latter part of the letter after the words Her Majesty's Govt. Mr Davidson concurs. Please have the draft re-written accordingly.

Aug. 3/92



How would it do to leave out the sentence in pencil brackets altogether, and to add a sentence of this kind at the end of the draft where I have put a mark *

' It is however competent to the Shah's representative in this country to institute proceedings against the author or publisher of any libel published here upon His Majesty. But having regard to the extreme reluctance usually exhibited by English juries to convict in cases of this nature Lord Salisbury presumes that Y E would not think it advisable to adopt this course

Mirza Mohamed Ali Khan

F.O. July 27, 1892.

ref: his of June 22.

Jamal-ed-Din

H.M. Govt cannot institute proceedings agst or expel him. But he can be prosecuted by the Shah's Representative in this country.

Copy to Tehran

Revised & rewritten.

See ref: minutes & [illegible]

dft of same date.

✓ P

Shah's
Representatives in this
country to prosecute
the author or publisher
of any libel published
here upon His Majesty
~~the Shah~~.

They are further
advised that it ~~w^d~~
~~not be expedient for~~
~~them to take any action~~
~~in this case, and that~~
they have no administrative
power of expelling
the author of the ~~libels~~ letters
complained of
~~in question~~.

WED
25/7/92 E

T. [?] Campbell

F.O.
July 27, 1892

Draft

Mirza Mah^d. Ali Khan

5

Revised & rewritten. See ap: [illegible] & [illegible] [illegible] of [illegible] Inst.

(Law Officers July 19)

M. le Ministre,

I have been in communication with the Law Officers of the Crown on the subject of ~~the papers which accompanied your note~~ your note of the 22nd ult., respecting the proceedings in this country of Sheikh Djemal-ed-Din.

I have now the honour to inform you that I am advised that the facts stated afford no ground for the institution of legal proceedings by H.M. Govt. ~~[illegible]~~ is competent to the Persian

Draft
Mirza Ma? Ali Khan

F.O. July 27. 1882
(His 22. ult.)

Djemal-ed-Din
His proceedings afford
no ground for legal
proceedings by H. M. G.

Copy to Tehran

✓ P

~~advices that they have no administrative power of expelling the author of the letter complained of~~

F.O.
July 27. 1892

Draft
Mirza Mah^d. Ali Khan
S.

Copy to Tehran

M. le Ministre

I have been in communication with the Law Officers of the Crown on the subject of your note of the 22nd ultimo respecting the proceedings in this country of Sheikh Djémal-ed-Din.

I have now the honour to inform you that I am advised that the facts stated afford no ground for the institution of legal proceedings by H.M. Govt.

PL

H.M. Govt are further advised

Law Offices

19
20 July 189[illegible]

Jemal-ad-Din: No grounds for institution of legal proceedings by Russia against

List of Papers

Mr. Kennedy Tel: No. 194 Sept. 23. 1891.

To do. do. No. 49. " 25 "

Sir F. Lascelles No. 82 May 11. 1892.

do. No. 83 " 11. "

To do. Tel: No. 34 June 3. "

Mirza Mahommed Ali Khan " 22 "

PERSIA.

The Law Officers of the Crown to the Marquis of Salisbury.—(Received July 20.)

My Lord, *Royal Courts of Justice, July 19, 1892.*

WE were honoured with your Lordship's commands signified in Sir Philip Currie's letter of the 4th instant, stating that he was directed by your Lordship to transmit to us a communication which had been addressed to you by the Persian Minister at this Court. That it related to the proceedings of a certain Sheikh Jemal-ed-Din, who was residing in London. Libel published in this country against H. M. the Shah by Jemal-ed-Din.

That that person was born in Persia, his parents being natives of Afghanistan. That, at the beginning of last year, the Shah received an anonymous letter grossly abusing him, and, being convinced that Jemal-ed-Din was its author or instigator, His Majesty caused him to be arrested and expelled across the Turkish frontier.

That frequent complaints had been addressed to Her Majesty's Government by the Shah with regard to the proceedings of Jemal-ed-Din since he had taken up his residence in this country.

That His Majesty alleged that that person sends from here to Persia papers grossly abusing him, and inciting the priests and others to rebel against his authority.

That as specimens of those documents, the Persian Minister inclosed in his letter to your Lordship translations of circular letters or exhortations addressed to the priests of various parts of Persia, urging them to proclaim the dethronement of the Shah, and to declare it unlawful to obey him.

That those circulars also brought charges against the Shah which His Majesty considered to be of a nature to call for action on the part of Her Majesty's Government.

That your Lordship would be glad if we would report to you whether any, and if so what, legal proceedings could be taken in this country against Jemal-ed-Din, either by Her Majesty's Government or by the Persian Government, supposing him to be the writer of such documents as were inclosed in the letter from the Persian Minister.

That other papers, as marked in the margin,* connected with the matter, were inclosed for our information.

We have taken the papers into our consideration, and, in obedience to your Lordship's commands, have the honour to

Report—

That, in our opinion, the facts stated afford no ground for the institution of legal proceedings by Her Majesty's Government. H. M.'s Govt. cannot take any action in this case.

It is competent to the Persian Representatives in this country to prosecute the author or publisher of any libel published here upon His Majesty the Shah.

Her Majesty's Government cannot be advised to take any action in this case, and has no administrative power of expelling the author of the letters complained of.

We have, &c.
(Signed) RICHARD E. WEBSTER.
EDWARD CLARKE.

---

* *List of Papers.*

Mr. Kennedy	(No. 194. Telegraphic)	September 23, 1891.
To Mr. Kennedy	(No. 49. Telegraphic)	September 25, "
Sir F. Lascelles	.. (No. 82)	May 11, 1892.
Ditto	.. (No. 83)	May 11, "
To Sir F. Lascelles	(No. 34. Telegraphic)	June 2, "
Mirza Mahommed Ali Khan	..	June 22, "

Law Officers

R. July 19 }
R. July 20 } 1892

ref: F.O. July 4

Jamal-ed-Din

There are no grounds for the institution of legal proceedings by H.M. Govt

Print (L.O. Reports)

July 27

Inform the Persian Minister

WED
21/7/92.

S

129 P

the author of the letters complained of.

We have the honour to be,

My Lord,

Your Lordship's most obedient humble servants,

Richard Webster

Edward Clarke

Report

That in our opinion the facts stated afford no ground for the institution of legal proceedings by Her Majesty's Government. It is competent to the Persian representatives in this country to prosecute the author or publisher of any libel published here upon His Majesty the Shah.

Her Majesty's Government cannot be advised to take any action in this case and has no administrative power of expelling the

considered to be of a nature to call for action on the part of Her Majesty's Government.

That Your Lordship would be glad if we would report to you whether any, & if so what, legal proceedings could be taken in this country against Jemal-ed-Din either by Her Majesty's Government or by the Persian Government supposing him to be the writer of such documents as were inclosed in the letter from the Persian Minister.

That other papers, as marked in the margin, connected with the matter, were inclosed for our information.

We have taken the papers into our consideration, and, in obedience to Your Lordship's commands, have the honour to

Report

Sir F. Lascelles
No. 82 . 1?

Sir F. Lascelles
No. 83 ?

Mr. Kennedy
Tel. No. 194

To Mr. Kennedy
No. 49

To Sir F. Lascelles
Tel. No. 34

up his residence in his country.

That His Majesty alleged that that person sends from here to Persia papers grossly abusing him and inciting the priests and others to rebel against his authority.

That as specimens of these documents the Persian Minister enclosed in his letter to Your Lordship translations of circular letters or exhortations addressed to the priests of various parts of Persia urging them to proclaim the dethronement of the Shah, & to declare it unlawful to obey him.

That those circulars also brought charges against the Shah which His Majesty considered

in Persia, his parents being natives of Afghanistan. That at the beginning of last year the Shah received an anonymous letter grossly abusing him, and being convinced that Jemal-ed-Din was its author or instigator, His Majesty caused him to be arrested and expelled across the Turkish frontier.

That frequent complaints had been addressed to Her Majesty's Government by the Shah with regard to the proceedings of Jemal-ed-Din since he had

taken

Royal Courts of Justice,
19th July 1892.

My Lord,

We were honoured with Your Lordship's commands signified in Sir Philip Currie's letter of the 4th instant stating that he was directed by Your Lordship to transmit to us a communication which had been addressed to you by the Persian Minister at this Court. That it related to the proceedings of a certain Sheikh Jemal-ed-Din who was residing in London.

w 22/92

That that person was born in

The Most Honble
The Marquis of Salisbury K.G.

the papers you have, relating
to that individual. It
is possible he may return, in
which case I should like to be
prepared, fortified with that
opinion. Believe me to be
faithfully yours
M Ali

Sir Philip Currie
K.C.B.,

Mirza Mohamed Ali Khan
(to Sir P. Currie)
13 July 1892

Jamal-ed-din

Has left England. much regrets not having learnt in time the opinion entertained by F.O. about him.

PERSIAN LEGATION,
30, ENNISMORE GARDENS,
S.W.

July 12 - 1892.

Dear Sir Philip Currie,

It is reported that Djemal-ed-din has left England, and naturally I very much regret not having learnt in good time, what is the opinion entertained, as regards

D/t.
Law Officers
F.O. July 4. 1892.

Jamal-ed-Din:
&. Persian Mint[?]
letter of June 22. &
previous papers on[?] subject.
Can any legal proceedings
be taken against him,
& if so what?

√ P

[is this only]
can be taken against Jamal-ed-Din either by H.M.'s Govt or by the Persian Govt supposing him to be the writer of such documents as are inclosed in the letter from the Persian Minister.

WJD
27/6/92.

The papers given here by the Persian Minister should be typed & enclosed herein.

S

Other papers, as marked in the margin, connected with this matter, are sent herewith for your information.

Sir F. Lascelles No. 82
May 11. 1892
" No. 83
May 11. 1892
Mr. Kennedy Tel.
No. 194 Sept. 23. "
To " No. 49. Sept. 25 "
To Sir F. Lascelles
Tel. No. 34
June 3. 1892

As specimens of these documents the Persian Minister encloses in his letter to Lord Salisbury translations of Circular letters or Exhortations addressed to the Priests of various parts of Persia urging them to proclaim the dethronement of the Shah, and to declare it unlawful to obey him. These Circulars also bring charges against the Shah which his Majesty considers to be of a nature to call for action on the part of H. M. Govt.

Lord Salisbury will be glad if you will report to him whether any and if so what legal proceedings can

anonymous letters grossly abusing him and being convinced that Jamal-ed-Din was its author or instigator His Majesty caused him to be arrested and expelled across the Turkish frontier.

Frequent complaints have been addressed to Her Majesty's Government by the Shah with regard to the proceedings of Jamal-ed-Din since he has taken up his residence in this Country. His Majesty alleges that that person sends from here to Persia papers grossly abusing him and inciting the Priests and others to rebel against his authority.

As

F. Bern

Draft
Law Officers
O.C.

F.O.
July 4. 1892.

Mirza Mohammed Ali Khan
June 22. 1892.

Gentlemen,

By direction of the Marquess of Salisbury I have the honour to transmit to you a communication which has been addressed to his lordship by the Persian Minister at this Court. It relates to the proceedings of a certain Sheikh Jamal-ed-Din who is at present residing in London.

This person was born in Persia his parents being natives of Afghanistan at the beginning of last year the Shah received an

وكم جرت فى اكنافها عبرات الفقراء والمساكين . وكم سالت فى اكنازها دماء المسلمين . وكم حطمت الهباة القساة المعاجرمن رؤوس النساء . وكم صعد صراخ المعجزة الى عنان السماء . وكم بات الرجال بعد الرفه بالرزاء والغطاء

هذا رهن خوفاً من السوط داره . وذاك باع وجهه من الكى عقاره . وذلك استدان فرعاً من الحبس جاره . والآخر علم خشبة من المثلة دثاره وشعاره

هذه الفظائع قد طمت البلاد وعمت العباد حتى تجمعت هذه القناطير من الدنانير

ثم حكم الجنون وتمت الزندقة على تسليمها مرة واحدة الى أعداء الدين . . . يا اسلماه . واحمداه يا اركان الدين . وياقادة المتقين . لا علاج لهذه المصيبة الكبرى والبلية العظمى . ولا دافع لهذه الفضيحة الشنعى والدنية البشعى الا خلع هذا (الفاجر) صيانة لحوزة السلام وحراسة لحقوق الانام . وانقاذا للدين واهله من هذه الورطة المهولة التى يتبعها الزوال . ويتلوها الوبال

ان هذه الغرامة الباهظة التى التزمها الشاه بجنونه على نفسه تثير احقاد الروسية فتبعثها مضادة للانجليز على استملاك الخراسان . . . وينقاض الانجليز اذاً من مباراتها خوفاً من الاستيلاء على الكل . وحذراً من متاخمتها للاراضى الهنديه

فتقتسمان البلاد . وتسترقان العباد . وانزت (نحن المسلمين) من ثورات هذا الجنون ونزغات هذه الزندقه الا الحسرة والعبرة

والعذر لناوتنفذ وقدكان التدارك ممكنا من قبل اتدفع هذه الغرامة الا الخلع . اترفع هذه الجريمه الاالخلع

فى عقود الدول المستبدة (كدولة ايران واضرابها) شخصية تفصل بزوال القائم بها . . . فاذا وقع الخلع فلا حق للشركات (كمپانى) اذاً ان تطالب الخلف بغرامة التزمها على نفسه السلف

هذا هو القول الحق . ان الخلع هى الوسيلة الوحيدة لانقاذ بلاد المسلمين من هذه التهلكه (لو كانت للشاه نعرة وطنيه او نزعة ايمانيه او نهية كاملة لتنازل من الملك حفظاً لحوزة الاسلام ولكن هيهات هيهات)

فانا ندعوكم ياحماة الدين بالحق . وعلم الناس ان أطاعة هذا (الطاغيه) حرام فى دين الله . وان بقائه على الملك خطر على الاسلام وحوزته لهرعوا كافة وقلبوا عرش غيه وخلعوه من كرسى جنونه

انتم حماة الأمة . وانتم نصراء الملة . فمن يصون الدين غيركم ومن يحرس الحوزة سواكم . . . البدار البدار قبل حلول الذل والصغار .

. . . انتم المسئولين من العباد والبلاد أمام الله تعالى . . واللوم على الناس . . . انهم لايزالون يأتمرون ما تأمرون ويقومون حيث تقومون فماذا بعد هذا تنتظرون

الخلع الخلع ولا علاج سواه

اقول قول خبير بصير . ان صيانة حوزة الاسلام وحراسة الممالك وحفظ حقوق المسلمين قد نيطت الآن بكلمة ينطق بها لسان الحق غيرة على الدين واهله . . . الآ وهى (الخلع)

فمن فاه بها اولاً من الهداة الابرار . والقادة الاخيار فقد حاز الشرف الاتم وفاز بالسعادة العظمى فى هذه الدنيا وفى العقبى . هذا هو البلاغ . . . . . .

والسلام عليكم ورحمة الله وبركاته

السيد الحسينى

ظلمة الصد . . . وشراعة الملك

بسم الله الرحمن الرحيم

حماة السلام . وسراة الانام . ودعاة دار السلام .
وأئمة الدين المتين . وأركان الشرع المبين .

لازالوا عزا للمسلمين آمين

ان الطغاة قد استضعفوا نصراء الدين وهتكوا سياج الشرع في ديارى طه و يس . فانتقم الله منهم بعدله وأحل بهم الخزى وجعلهم اذلة

في العالمين

الشاه في زمن سلطانه قد جد حرصاً منه على الدراهم والدنانير في اختلاس اموال الأرامل واستلاب أملاك الأيتام وانتهاب اقوات الفقراء واغتصاب ارزاق المساكين

وارتكب لجمعها كل فظاعة وشنعه . وعامل الناس باشد انواع القسوه . والتمس لنيلها وسائل خسيسة تابى منها نفوس الأوغاد وتعافها طباع الأوباش . . . فماترك للجور شرعة الا وردها . ولاثقبة من ثقب الدنايا الاولجها

ولما أفقر المساكين وأفقر السكان ودمر البلاد وبدد العباد ساقته سورة الجنون الى بيع حقوق المسلمين وأملاك المؤمنين للأجانب . . . ووزعت له (العادة هذا) زندقة وزيره المارق

فبادر سريعاً وطلع مستعجلاً فعقد مع الافرنج عقوداً . وعهد على نفسه عهوداً . . وهو لايكترث بعواقبها من الخيانة الفاضحه . ولا يبالى بمايعقبها من الخسارة الفاحشه . . كانه عزم ان يفارق البلاد من يومه الى الأبد

ماذا أرغمه الله عثرة على دينه بيد العلماء العظام والأحبار الفخام . وألبسه لباس الخزى والفضيحه وجعله مثلة في العالم . وأحدوثة بين الامم

فاستكان بعد من نابه وهو يتشبث بأسباب تمكنه من افتراسهم واحداً بعد واحد

ثم أنه الآن قد الزم على نفسه غرامة لجنونه وجريمة لزندقة وزيره ان يقدم للشركات الفرنجيه (كمپانى) ست كرورات تومان (ثلث ملايين تومان) . . ثلث للشركة الأولى (كمپانى التنباكو) . . وثلث للشركة الثانية التى اشترت منها حقوق بيع التنباكو في البلاد العثمانيه

ما هذا الشنار والعار . ماهذا الذل والصغار
كم هتكت الجلاوزة في جمع هذه القناطير المقنطرة اعراض المؤمنين . وكم دمرت الأوباش في جبايتها بيوت المسلمين . وكم خفقت في استلابها قلوب الموحدين

الذليل وحاماته الرذيل (سلسلة القتلات) فهيت السم من قوا هذه الكلمة بسرعة نفوذ هاوية التي كفر . قوة انسها الله عليكم لصيانة الدين وحفظ حوزة الاسلام . فهل يجوز منكم أحمالها وهل يسوغ التفريط فيها حاشا ثم حاشا •

قد آن الوقت لحميات مراسم الدين واعزاز المسلمين . فاخذوا هذا (الطاغية) قبل ان يفتك بكم ويهتك اعراضكم ويثلم سياج دينكم . ليس عليكم الا ان تحلقوا على رؤس الاشهاد حرمة اطاعته فاذا يرى نفسه نثية فريدا يقرمنه بطانته ويفرمنه حاشيته وينبذه العساكر ويرجمه الاصاغر •

أنتم يا أيها العلماء والذين قدوتكم لتأييد الدين بعد اليوم في خطر عظيم . قد كسرتم قرن فرعون بعصى الحق وجدعتم أنف عارية بسيف الشرع فهو يترقص فرصاً تساعده على الانتقام منكم لغدته ومرفدة لطبيعته التي فطرت على الحقد واللجاج فلتمهلوه أيها وتمكنوه ان يقبض زمناً . اطلقوا عليه قبل اندمال جرحه •

وحاشاكم أيها الراسخون في العلم ان ترتابوا في خلع رجل سلطانه غصب وأعماله فسق واوامره جور وأنه بعد ان مص دماء المسلمين ونبش عظام المساكين وترك الناس عراة حفاة لا يملكون شيأ حكم عليه جلوته ان يملك الاجانب بلادا كانت للاسلام عزاً وللدين المتين حرزاً وساقته سورة السفه الى اعلاء كلمة الشر والاستظلال بلواء الشرك •

ثم اقول ان الوزراء والامراء وعامة الاهالي وكافة العساكر وابناء هذا (الطاغية) ينتظرون منكم جميعاً (وقد فرغ صبرهم ونفد جلدهم) كلمة واحدة حتى يخلعوا هذا الفرعون الذليل ويريحوا العباد من ضره ويصونوا حوزة الدين من شره قبل ان يحل به العار ولات حين مناص والسلام عليكم ورحمة الله وبركاته •

(السيد الحسيني)

بنل . فملا له الجو لقهر العباد وأباد البلاد وتقلّب في اطوار الفظائع وتجاهر بانواع الشنائع . وصرف في اهوائه الدنيّة وملذّاته البهيميّة ما جمعه من دماء الفقراء والمساكين قهرا . وانتزع من دموع الأرامل والايتام قهرا (يا للاسلام) •

فاذا اشتدّ جلونه بجميع فنونه فاستوى وغدا خسيساً ليس له دين يردعه ولا عقل يزجره ولا شرف نفس يمنعه . وهذا المارق ما قعد على دسته الاّ وقام بإبادة الدين ومعاداة المسلمين . وساقته دناءة الارومة ونذالة الجرثومة الى بيع البلاد الاسلامية بثمن زهيد •

فحسبت الافرنج ان الوقت قد حان لا ستملاك الاقطار الايرانية بلا كفاح ولا قتال وزعمت ان العلماء الذين كانوا يذبّون عن حوزة الاسلام قد زالت شوكتهم ونفد نفوذهم . فهرع كل فاغرا فاه يبغي ان يسرط قطعة من تلك المملكة •

فثار الحق وانتصب على الباطل قد مقت محاسب ممتدة وذل كل جبّار عنيد . اقول الحق انكم يا ايها القادة قد حصّنتم الاسلام بعزيمتكم واعليتم كلمته وملأتم القلوب من الرهبة والهيبة . وعلمت الاجانب طرّا انّ لكم سلطاناً لا يقاوم وقوة لا تدفع وكلمة لا ترد . وان مفاتيح البلاد وبيدكم ازمّة العباد . ولكن قد عظم الخطب الآن وجلّت الرزية لانّ الشياطين قد تأبّت جبراً للكسر وحرصاً على الوصول الى غايته وازمعت على اغرا ذاك المارق الاثيم على طرد العلما كافة من البلاد . وأبانت له انّ انفاذ الاوامر انما هو بانقياد قوّاد الجيوش وانّ القوّاد لا يحصّون للعلماء أمرا ولا يرضون بهم شرّا فيجب لاستتباب الحكومة استبدال الهم بقوّاد الافرنج . وأرت لذاك البليد الجاني رآسة الشرطة وقيادة فوج القزاق نموذجاً (كنت والمرابه) . وانّ ذاك الزنديق وزملائه في الالحاد يجدّون الآن في جلب قوّاد من الاجانب . والشاه يجفونه المطبق قد استحسن هذا واهتز به طربا •

لعمر الله لقد تحالف الجلون والزندقة وتعاهد العته والشرّ على محق الدين واضمحلال الشريعة وتسليم دار الاسلام الى الاجانب بالمغارمة والمناقرة •

يا هداة الامّة انكم لو أهملتم هذا الفرعون الذليل ونفسه وأمهلتموه على سرير جلونه وما أسرعتم بخلعه عن كرسيّ غيّه لتقضي الامر فسر الملك وتعذر التدارك •

انتم نصراء الله في الارض . ولقد تمحّضت بالشريعة الالهية نفوسكم عن أهواء دنية تبعث على الشقاق وتدعو الى التفرّق وبلبس الشيطان بقذفات الحق عن تفريق كلمتكم . فأنتم جميعاً يدٌ واحدةٌ يذود بها الله عن حياض دينه الحصينه ويذبّ بقوّتها القاهرة جنود الشرك واعوان الزندقه . وانّ الناس كافّة (الاّ من قضى الله عليه بالخيبة والخسران) طوع امركم . فلو أعلنتم خلع هذا (المحاربه) لأطاعكم الامير والحقير وأذعن لحكمكم الغنيّ والفقير (ولقد شاهدتم في هذه الزمان عيانا فلا أقيم برهانا) خصوصاً وانّ الصدور قد حرجت وانّ القلوب قد تفطّرت من هذه السلطنة القاسية الحمقى التي ما سدّت ثغرا ولا جنّدت جنودا ولا عمّرت بلادا ولا نشرت علما ولا أعزّت كلمة ملّة ولا أراحت يوماً ما قلوب الانام بل دمّرت وأفنت وأفقرت واذلّت ثم بعد ضلّت وارتدّت وانّها سحقت عظام المسلمين وطحنتها بدمائهم وعملت منها لبنات بنت بها قصوراً لشهواتها الدنيّة . هذه آثارها في هذه المدّة المديدة والسنين العديدة تعساً لها وتبّت يداها •

واذا وقع الخلع (ونادته كلمة واحدة ينطق بها لسان كل محق غيرة على دينه) فلا ريب انّ الذي يخلف هذا الطاغية لا يمكنه الحيدان عن الحرمات الالهية ولا يسعه الا الخضوع لعتبتكم عتبة الشريعة المحمدية . كيف لا وهو يرى انّ ما لكم من القوة الدينية التي تقلعون بها الطغاة عن كراسي غيّها . وانّ الامّة متى سحدت بالعدل تحت سلطان الشرع ازدادت بكم ولها وحامت حولكم هياما وصارت جميعاً جنداً لله وحزبا لاوليائه العلماء •

ولقد وهم من ظنّ ان خلع هذا (المحاربه) لا يمكن الا بصدمات العساكر وطلقات المدافع والقنابر ليس الامر كذالك . لانّ عقيدة ايمانية قد رسخت في العقول وتمكنت من النفوس . وهي انّ الرادّ على العلماء رادّ على الله (هذا هو الحق وعليه المذهب) فاذا أعلنتم (يا حملة القرآن) حكم الله في هذا الغاصب الجائر وأبنتم امره تعالى في حرمة اطاعته لانفضّ الناس من حوله فوقع الخلع بلا جدال ولا قتال •

ولقد أراكم الله في هذه الايّام انموذجاً لحجته ما اوتيتم من القوة التامة والقدرة الكاملة وكان الذين في قلوبهم زيغ في ريب منها من قبل . اجتمعت النفوس بكلمة منكم على ارغام هذا الفرعون

بسم الله الرحمن الرحيم

حملة القرآن . وحفظة الإيمان . ظهراء الدين المتين . ونصراء الشرع المبين . جنود الله الغالبة في العالم . وحججه الدامغة لضلال الأمم . جناب الحاج الميرزا محمد حسن الشيرازي . وجناب الحاج الميرزا حبيب الله الرشتي . وجناب الحاج الميرزا أبي القاسم الكربلائي . وجناب الحاج الميرزا جواد الآقا التبريزي . وجناب الحاج السيد علي اكبر الشيرازي . وجناب الحاج الشيخ هادي النجم آبادي . وجناب الميرزا حسن الآشتياني . وجناب السيد الطاهر الزكي صدر العلماء . وجناب الحاج آقا محسن العراقي . وجناب الحاج الشيخ محمد تقي الاصفهاني . وجناب الحاج الملا محمد تقي البجنوردي .

وسائر هداة الأمة . ونواب الأئمة . من الأحبار العظام . والعلماء الكرام .

أعز الله بهم الإسلام والمسلمين . وأرغم انوف الزنادقة المتجبرين آمين .

طالما تاقت الأمم الافرنجية الى الاستيلاء على البلاد الايرانية حرصاً منها وشرها . ولكم سولت لها امانيها خدعاً تمكنها من الولوج في أرجائها وتمهد فيها سلطتها على غرة من أهلها تحاشيا من المقارعة التي تورث الضغائن فتبعث النفوس على الثورة كلما سنحت لها الفرص وقضت بها الفترات . ولكنها علمت ان بلوغ الأرب والعلماء في عز سلطاتهم ضرب من المحال لان القلوب تهوى اليهم طراً . والناس جميعاً طوع يدهم يأتمرون كيفما أمروا ويقومون حيثما قاموا للرد لنقضهم والدفاع لحكمهم . وانهم لايزالون يدأبون في حفظ حوزة الاسلام . لا تأخذهم فيه غفلة ولا تعروهم غرة ولا تميد بهم شهوة . فمضت وهي تتربص بهم الدوائر وتترقب السوانح أيم الله انها قد أصابت فيما رأت ان الأمة لولا العلماء وعظيم مكانتهم في النفوس لانحازت بطيب النفس الى الكفر واستظلت بلوائه خلعاً من هذه الدول الذليلة الجائرة الغرقى التي قد عدمت القوة وفقدت النصفة وأنفت المجاملة فلا حازت منها شرفاً واصابت بها لنفسها حقاً ولا انشرح منها صدرها فرحاً .

ولذا كلما ضعفت قوة العلماء في دولة من الدول الاسلامية وثبت عليها طائفة من الافرنج ومحت اسمها وطمست رسمها . أن سلاطين الهند وأمراء ما وراء النهر جنت على أذلال علماء الدين فحاد الوبال عليهم سنة الله في خلقه . وان العثمانيين ما صانوا بلادهم عن أطماع الأجانب وما دفعوا هجمات الانجليز مرة بعد أخرى الا بقوة العلماء وقد كانت في نصابها .

ولما تولى هذا الشاه (الضارية الطاغية) الملك طفق يستلب حقوق العلماء تدريجاً ويخفض شأنهم ويقلل نفوذ كلمتهم حباً بالاستبداد بباطل أوامره ونواهيه وحرصاً على توسيع دائرة ظلمه وجوره . فطرد جمعاً من البلاد بهوان ونهنه فرقة عن أقامة الشرع بصغار وجلب طائفة من أوطانها الى دار الجور والغرق (طهران) وقهرها على الاقامة فيها

If you protectors of the faith oppose him with righteousness, and men knew that to obey this (wicked man) is unlawful according to the religion of God, and that if he is left reigning there is a danger for the Musselmen, they will all hasten and upset the throne of his deceit and will depose him from the chair of his madness.

You are the protectors of the Nation and the Supporters of the Faith, who will defend the religion except you! and who will beside you guard the party! ... to War! ... to War! before we fall into humiliation and smallness.

You are answerable for the inhabitants and the country before God the High ... The people are not to blame, because they still execute your orders, and will rise when you rise, what then are you waiting for! Dethrone him! dethrone him! there is no other remedy. I speak as an experienced man who foresees the future, that to defend the honour of Islamism and to guard the Kingdoms, and preserve the rights of Musselmen depend now on one word, which the tongue of righteousness will utter through jealousy for the faith and its followers ... and that is (Dethrone him).

He who utter this word first among the pure guides and the good leaders, will obtain perfect honour and will be victorious with the greatest happiness in this world and the one to come. ...

...... This is our aim ....

And peace be on you, and the mercy of God and His Blessings.

(Elsayed Elhussayni)

up in one [illegible] by the enemies of the religion. Oh Islamism! Oh Mohammedism! O Pillars of religion and Leaders of God-fearing men there is no remedy to this great affliction and this awful trouble, there is no one to defend this wicked dishonour and base action but the dethronement of this base beast) to protect the Mussulmans and to protect the rights of the people and to save the religion and its followers from this dreadful difficulty which will be followed by annihilation and ended with dire misfortune.

This enormous responsibility which the Shah undertook again of himself through his madness will create the hatred of Russia and will push her to oppose the English by taking possession of Khorasan. The English will not be backward in doing the same fearing that Russia might seize all, and as a precaution because the boundary of Khorasan touches that of India. Then they will divide the Country, and enslave the inhabitants and (we Mussulmans) we shall inherit nought of the fits of this madness and the impulsions of this atheism, but sighs and tears!

We shall have no excuse then, when we might have taken precautions beforehand.

Nothing will put this responsibility aside but the dethronement, and nothing will lift it but dethronement.

The Agreements of autocratic Governments (like Persia and others) are personal, and are annulled by the removal of the person who carries them out ...... then if he is dethroned the Companies have no right to demand the successor to fulfil the Agreement which his predecessor undertook by his own will.

This saying is the right one that the dethronement is the only means to save the country of the Mussulmans out of this predicament (If the Shah had any affection for his country or feeling for his religion, or a perfect mind, he would have abdicated to save the Mussulman party but [illegible])

As if he had resolved to abandon this country from this day and for ever!

Behold God by jealousy for the religion has struck him in the face by the hand of the eminent priests and the Venerable High Priests, and clothed him with the garment of disappointment and shame, and exposed him as an example to the world and a byword among the nations. He raved and showed his fangs, searching to find some means that would enable him to make them his prey one after another.

And now he has taken the responsibility on himself (as a proof of his madness and as a sentence on the [illegible] of his Vizier) to advance to the European Companies Three Millions of Tomans — One million and a half to the first Company (the Tanbak Company) and one million and a half to the second Company, who bought from the first Company the right to sell the Tanbak in the Ottoman Empire.

What an awful shame! What an abject humiliation!

To amass these heaps of money how many times the collectors dishonoured the believers [illegible] many of the virtuous heads who sought have distinguished in collecting it! and how many times did the hearts of the believers tremble in being despoiled of it! and to obtain it how many tears were shed by the poor and wretched! and how much of the Mussulman blood was shed in accumulating it, and how many times the hard hearted collectors have snatched away the veils from the women's heads! and how many a time the screams of the infirm went up to heaven! and how many men of refinement slept without a mattress or a cover! One man fearing the lash mortgaged his house, another dreading to be branded by a red-hot iron sold his property, another apprehending the prison borrowed money from neighbours, and another terrified gave up his possessions lest he might be punished.

These atrocities were committed all over the country and on all the inhabitants to collect these large amounts of money. —

Their madness has reached and schism has [illegible] to [illegible] of

up

Oppression of the Nation..... Supplication of the People.

140

In the Name of God, the Compassionate, the Merciful.

To the Protectors of Mussulmen, the Leaders of men, the Callers to the House of Peace (Heaven) Chiefs of the Powerful religion, and Pillars of the revealed law. May they never cease to be a glory to the Mussulmen.

—— Amen ——

The wicked, believing that the supporters of the religion were weak, dishonoured the bulwark of the law in the posterity of (Mohammad) but God in His justice took vengeance on them by disappointing them and making them contemptible in the world.

The Shah during the time of his reign has toiled greedily for money by appropriating the possessions of the widows, plundering the properties of the orphans, despoiling the poor of their sustenance and confiscating the scanty resources of the wretched. He has committed every kind of wickedness and villainy to gather it, and treated the people with every form of severity, and he employed to obtain it such base means that even the souls of the most debased would loathe to use the same and the rabble would not do it. He saw no opening for oppression that he left untried, not a mean way that he did not essay to walk, when he has caused the inhabitants to be impoverished and their habitations to be desolated and ruined the country, and scattered the people, his madness drove him to sell the rights of the Mussulmen and the properties of the believers to the foreigners .... and his atheistic and wicked Vizier applauded (this criminal act). And he hurried quickly with precipitation, and made agreements and covenants with the Europeans, not caring about what they contain of treachery and dishonour, and without reflecting about the great loss which will be caused by their consequences ....

forbearance is at an end) to dethrone this base Pharoah, and give rest to the people from his harm, and to protect Islamism from his wickedness, ere the shame falls on them, before it is too late.
And peace be on you, and the mercy of God, and His blessings.

(Essayed Elhusseny)

before he destroys you, and dishonours your wives, and ruins the bulwark of your religion. You have nothing to do but to announce publicly that it is unlawful to obey him, then he will soon see himself humbled, abandoned, his friends flying from him, and his servants running away from him, the soldiers will deny him, and the law will stone him.

You, O Priests, and those who rose with you to fortify the religion, you are still to day in great danger, you have broken the horn of Pharoah with the rod of righteousness, and you have shortened the nose of the hot tempered man with the sword of the law, but he is watching for opportunities which may assist him to take revenge, to pass his anger, and to satisfy his nature which is full of hatred and dissatis-faction. Do not give him time, nor power to cease the direction of the Kingdom. Announce his fall before the healing of his wound.

(Far be it from you) You who are deeply versed in learning to hesitate to dethrone a man who reigns by force, and his actions are corruption, and his orders oppression, who, after having sucked the blood of the Mussulmen and cracked the bones of the wretched left the people naked and barefooted and not possessing anything, his madness suggested to him to deliver the country to the foreigners, a country which was a glory to the Mussulmen and a preservation to the powerful religion, and his impudence pushed him to the highest word of ungodliness, and to take refuge under the flag of blasphemy.

I also say that the Vizirs, the Princes, the entire population, all the soldiers, and the sons of this (reshl) are all of them awaiting for one word from you (their patience is exhausted and their

obtaining justice under the power of the law their fondness for you will be augmented, and they will flutter round you with love, and all of them will become Soldiers of God and will side with His holy priests.

It is an error of imagination if anyone thinks that to dethrone this (hot tempered man) it cannot be accomplished but by the attack of Soldiers and by firing cannons and Shells, the fact is not so, because a strong faith has penetrated into the minds and has taken hold of the souls, that is he who oppose the priests opposes God (this is the truth and religion) if you will (O bearers of the Koran) announce the judgment of God on this plunderer and oppressor and manifest the decree of God the High, that, it is unlawful to obey him he will be abandoned by the men who surround him, and he shall be dethroned without a dispute or a fight.

God has shewn you in these days (to accomplish His purpose) the perfect strength and full power with which He has endowed you, and those who before to day had any doubt in their hearts, saw that all men gathered at one word of yours to force this contemptible Pharoah and his impudent Haman (In the question of Tambak) The nations were surprised at the strength of this word, and at the quickness of its execution, and the one who blasphemed is thunder struck, a power which God by His grace has bestowed on you to preserve the religion and to keep Islamism. Is it then lawful to you to neglect it? or is it right to disdain it? Never! never!

The time has come to revive the laws of religion, and the Hak of Mussulmen, dethrone this (rebel)

aside, you are all as one hand to which God adds strength to defend His mighty religion, and to strike by its vanquishing strength the armies of the blasphemers and the soldiers of Atheism.

The entire nation (except those whom God has condemned to disappointment and perdition) obey your decree and if you announce publicly the dethronement of this (hot tempered man) you will be obeyed by the high and the low, and your sentence will be carried out by the rich and the poor (as by this time you have witnessed these facts I shall not report a proof) – Especially now the breasts of the people are contracted and their hearts have burst from this hard and foolish reign – which has not fortified the borders, and has not renovated the Army, nor built up towns, nor spread science, nor exalted Islamism, nor gave the hearts of men one day of repose, but on the contrary, it has destroyed, tyrannized, impoverished and trampled upon the country and then erred and turned back from the righteous way, it has ground the bones of the Musselmen, and kneaded them in their blood, and made bricks to build palaces for its base passion. These are the traces that it has left during this long space of time, and these many years. (Woe to it) If the dethronement takes place (one word will be sufficient uttered by the tongue of righteousness through jealousy for its religion) no doubt the one who will succeed this (rebel) will not disobey your divine orders, and will have no alternative but to submit to your decision which is the Mohammedan law, and why not? when he will see what you possess of divine strength with which you have expelled rebels from the throne of their iniquity! and when the people are fortunate in

and a word which is not disobeyed, and that you are the bulwark of the country, and that in your hand is the leadership of the Nation.

But now strife is still great, and misfortune is dominant, because the devils, determined to vanquish, and greedy to reach their aim, have resolved to deceive that iniquitous man by driving all the priests out of the country, and they pointed out to him that to have his orders carried out, he must attract the Officers of the Army to side with him, but as the Officers of the army will not rebel against the orders of the priests, and will not consent to any evil action against them, therefore it is necessary to accomplish the purpose of the Government, to change all the Officers and replace them by European Officers, and they have pointed to that treacherous coward, the Generals of the Army, and the officers of the regiments of Cossacks as an example (woe unto him!) and that Atheist and his companions in iniquity are doing their utmost to bring foreign Officers! The Shah in his madness readily consented and shook with delight at this idea (Good God!) Madness and atheism have confederated, and iniquity and corruption have made a covenant to annihilate the religion and to efface the law, and to hand over the Country of Mussulmans to the foreigners without a struggle or a fight!

O Guides of the Nation, if you neglect this contemptible Pharaoh and leave him on the throne of his madness, and if you do not hurry to dethrone him from the seat of his deceit, then his desire will be accomplished, and treatment will be difficult, and precaution will be taken in vain.

You are the Allies of God on Earth, your souls are fortified by the Divine law against base inclinations which cause division and lead to falsehood; the Devil despairs of dividing your union, by pushing righteousness

He brought a Tribe out of their home to the house of oppression and misery (Teheran) and forced them to live there in humiliation, his way then becoming clear he oppressed the inhabitants and ruined the Country, and gave full scope to ugly vices, manifesting himself openly in all kinds of evil practices, and spent on his base passions and bestial enjoyments all that he had sucked of the blood of the poor and wretched, and that he had drawn by force in spite of the tears of the widows and orphans. (Woe to Islamism)

And when his madness became more intense he became base in all that his imagination suggests to him, having no religion to keep him back, nor a mind to reason with, nor honour of soul to prevent him, and this wicked man does not sit down but to rise again to annihilate the religion and to make enemies of Musselmen, and his baseness and meanness drove him to sell the Musselman Country at a very small valuation.

The Europeans thought that the time had come to take possession of the country of Eran (Persia) without a fight or a battle, and they supposed that the priests, who used to defend the possessions of Islamism, had lost all power, and that their governing strength had departed, therefore they rushed each one as with a wide open mouth wanting to tear a piece of this kingdom.

But justice became jealous, and her anger rose against injustice and stamped him out, and the latter was disappointed in her undertaking, and every arrogant and obstinate one became humbled.

I say truly, that you, O Leaders, by your energy have magnified Islamism, and exalted its word and filled the hearts with fear and veneration, and now the foreigners know clearly that you have an irresistible power, and a strength which cannot be opposed,

never cease toiling for the preservation of Islamism no sleep overtakes them, nor deceit catches them, nor does any passion overpower them.

They kept quietly waiting the occurrences and watching the circumstances, and God willed that what they have foreseen has happened, and the people without the priests, who have a great hold on their souls would have taken refuge willingly in ungodliness, and sheltered themselves under its standard to save themselves from those contemptible Mussulman powers which oppress the weak having no more strength, but have lost all sense of justice and abandoned kindness in their dealings, their inhabitants have not received honour from them, and have not preserved any rights for themselves, and their heart was not dilated with joy.

Therefore each time the strength of the priests became weak in any kingdom of the Mussulman powers an European nation has sprung on it and effaced its name, and abolished its laws. The Sultans of Sulu and the Princes on the other side of the river had humbled the priests of religion, but misfortune overtook them as a judgment of God on His creatures. The Afghans have only preserved their country from the contrivances of foreigners, and have only defended themselves against the attack of the English one time after another by the power of the priests who have been the means of its preservation.

When this (hot tempered and rebel) Shah came into power he began to plunder the rights of the priests by degrees and to lower their honour and to lessen the influence of their words for love of his arbitrary and vain orders and decrees, and to greatly widen the circle of his oppression and arrogance.

Therefore he has driven away many priests out of the country with humiliation and prevented some from upholding the law,

In the Name of God, the Compassionate, the Merciful.

To the bearers of the Koran, the guardians of the Faith, the expounders of the powerful religion, defenders of the revealed law, the victorious army of God in the world and His instruments to stamp out the errors of the nations, Reverend Elhage Mirza Mohammed Hassan of Shiraz, Reverend Elhage Mirza Habib Allah Elrushtee, Reverend Elhage Mirza Ali Elnasser Elkarbaley, Reverend Elhage Mirza Jamal Aga Altabrizee, Reverend Elhage Elsayed Ali Akbar of Shiraz, Reverend Elhage Esheikh Hadi Ennagem Abadi, Reverend Mirza Hassan Elashtany, Reverend Elsayed the pure and devout Sadee ulama, Reverend Elhage Aga Mohsen Elaraki, Reverend Elhage Elsheikh Mohammed Takee of Isfahan, and Reverend Elhage Elmalla Mohammed Takee Elbognourdy, and all the Leaders of the Nation and the chiefs of the people, the holy High Priests and reverend priests.

Through them may God glorify Islamism and Musselmen, and may He strike the face of the arrogant Atheist, Amen.

As long as the European Nations are aiming at possessing the country of Eran (Persia) with greediness and avidity, and they slily showed you their confidence that they might arrive at their aim and their hope, and extend their power in the land by deceiving the people in order to avoid disputes which cause quarrels and impels men to revolt whenever occasions allow them, or excitement overpowers them, but the European Nations know that to reach their aim while the Priests are in the height of their power it will be in vain because the hearts of the people love them dearly and obey them, and act as they are ordered, and rise whenever they rise, there is no opposition to their judgment, nor anyone to go against their edict, and the Priests

1,
in Mirza M. Ali Khan
June 22, 1892
P

His Majesty. you will therefore on behalf of His Majesty complain of this to Lord Salisbury and say is it becoming that in your country where you consider yourselves such friends of ours that articles of this nature should be written there, and such incivility should be practiced towards a Sovereign - your friend - creating sedition and disturbance in the interior of Persia, as it did in the incident of the Regie.

This is no news-paper that they can say "News-papers are free." This is a pamphlet clearly meant to disturb the peace and bring about a sedition in a country. They must remedy this, or imprison the man, or expel him that His Imperial Majesty may gain confidence in the friendship and the well-wishes of the English Government.

<u>Writings of Djemal-ud-Din</u>

H.M.G. will advise Persian Min: if necessary

Teleg:

to

Sir F. Lascelles No. 104 of June 9

Translation of a communication from His Highness, the Amin-es-Sultan to the Minister in London.

Again the Sheikh Jamal-ed-Din has written and published in Arabic an article which he has sent to Erak-Arab and other parts where it has been circulated. A few days ago some copies of these were taken and sent to His Imperial Majesty the Shah. On this occasion he has practiced boundless impudence and made use of the most illicit and calumnious language beyond all limits. From the beginning to end it is one piece of shameful slander touching His Majesty. Not content with this he even incites the Mullas to pass a decree on serving the Shah to the effect of rendering such services unlawful (Haram) and further to dethrone His Majesty, and such like nonsense too shameful to quote. I am forwarding you a copy to read and take to Lord Salisbury and communicate the contents to him, and as the text is purely personal touching

His

Mirza Mahommed Ali Khan

D. 22 June 1892
R.

5 Incl.

Jemal-ud-Din:

Letter from Amin-os-Sultan calling attention to his inflammatory publications, & urging H.M.G.t to take steps against him.

July 26 Copy to Tehran

The passages marked with blue pencil are incitements to rebel & dethrone the Shah.

Shall we get an Opinion from the Law Officers that we cannot suppress such exhortations unless

123 P

unless coupled with incitements to murder

& then inform the Persian Minister?

See to Sir F. Lascelles Tel. No 34 June 3/92 & to Mr Kennedy tel 49 Sept 15/91

Yes

I agreed with the Persian Minister that I would do so

– in order to show there was no lack of friendliness on our part or of zeal on his

* [illegible] be at the least open to very undesirable doubt whether we could get from the Law Officers an opinion going to this extent. But the reference I think as drafted raises the matter in a general form and asks them finally to advise whether any, and if so what legal proceedings could be taken in this country against Jamal-ed-Din either (1) by H.M.G. or (2) by the Persian Govt.

I think this is the right way to present the case to them.

The two telegrams – To Sir F. Lascelles No 34 June 3/92 and To Mr Kennedy No 49 of Sept 15/91 should go to the Law Officers, as also Mr Kennedy's telegram No 94 to which our number 49 to him is a reply.

It is important that the L.O. should see what advice we have already given to Tehran in the matter.

WD
22/6/92

Dft. to L.O. July 4/92

Legation
de
S.M.I.
le Shah de Perse
à Londres.

June 22 - 1892

My Lord

I have the honour to enclose the documents of which I spoke yesterday — and I hope that your Lordship may soon enable me to send a tranquillising message to my August Sovereign, the Shah.

I have the honour &c.

My Lord, with the highest considerations —

Your Obedient Servant

M. Ali

The Right Honble

The Marquis of Salisbury

K.G.

depends wholly on the jury and the popular feeling is so strong in England against political press prosecutions that juries can seldom be induced to convict.

(sd) F. C. Lascelles

Gulhek

June. 6. 92

A.C.

I have not failed to communicate to H.M. Principal Secy of State for Foreign Affairs the wish which H.M. The Shah had expressed that measures should be taken to put a stop to the writings of Djemal ud Din in London, and I have now received a Telegram from His Lordship in which he instructs me to inform Y.H. that H.M.G. will be prepared to advise the Persian Minister in London with regard to any publication which he thinks ought to be prosecuted, but as a rule H.L. does not advise any foreign power to take proceedings against the Press in England even when there is good cause for doing so. The verdicts

depends

H.H.

The Amin-es-Sultan

1072

Gulhek June 9

Sir F. Lascelles

No. 104

1 inclos:

Recd. July 8
By Mess.

Djemal-ed-Din & Shah.

Tr. Note to Amin-es-Sultan
rep[illegible].

Copied to India

For the Queen

July India Office for
perusal

S

122

Djemal ed Din in London.

I have the honour to be,
with the highest respect.
My Lord,
Your Lordship's most obedient
humble Servant,
Frank C. Lascelles

No. 104

Gulahek

June. 9. 1892

My Lord,

I have the honour to inclose a copy of a Note which, in obedience to the instructions contained in Your Lordship's telegram No. 34 of the 3rd instant I have addressed to the Amin-es-Sultan on the subject of the advice which Her Majesty's Government are prepared to give to the Persian Minister in London with regard to the seditious writings published by Djemal

Amin-es-Sultan
June 6. 1892

The
Marquis of Salisbury K.G.

DRAFT.

TELEGRAM.

Sir F. Lascelles

No 34

F.O. June 3. 1892

Djemal-ed-Din should make a Commn. to Amir in accordance with F.O. Tel. No. 49.

~~Paraphrase.~~

India Office secret

with Kennedy Tel. 19/4/91

& to " " 19/4/91

F. O.

Draft.

Sir F. Lascelles

June 3. 1892.

5. 40 p.m.

Telegram.

No. 34

[Djemal - ed - Din].

Your despatches 82 & 83. You should make a communication to the Amin - es - Sultan in accordance with my Tel. to Kennedy No. 49 of Sept. 25 last

Private letter from the Amin-es-Sultan to Nawab Hassan Ali Khan

Djemal-ed-Din

Inclos. in Sir F. Lascelles' No. 99 Conf. of June 1.

arrested and punished the Kavam and in fact it has had a bad effect. For Rukn-u-Dowleh, it was not a good act on his part. I cannot understand why he made such a mistake and did ~~this without permission~~. Orders have been issued to send the Kavam to Tehran and not a Dinar of fine should be extracted from him

give even a promissory answer such as to say that they (the English Govt.) will do what they can. Although the English are quite right in what they say this man (the Shah) should not be disappointed. It is better that he should have hopes in English.

With regard to the Regie, I hope they will do something in order to begin with the accounts & receive the assets.

H. M. was very much annoyed with Rukn-ud Dowleh for having without permission

arrested

lation

A.C.

I hope you are well. Your note reached me at Kum. With reference to the Customs Cases I have instructed H.E. the Amin ul Mulk & he will put the matter right. I have also received an answer from H.E. The Minister.

With regard to Syed Jamal-ed-Din and his letters H.M. again asks for a reply. It is well that an answer should be given that I may represent it to him. In my opinion it is better to

give

Tehran June 1

Sir F. Lascelles

No. 99

Confl.

1 inclos

Recd July 8
By Mess.

Djemal ud Din

Tr. private note from the Amir to Nawab H. Ali Khan. Shah wants reply respl. Annoyance of Shah at Rukn-ud-Dowleh's treatment of
copied to India. [illegible] Mulk.

[illegible]

July 14 Recd July 25
India Office for perusal

S

117

I added that Mr. Rabino had informed me that he had been authorized by his Directors to examine the Books of the Corporation with me.

I have the honour to be,
with the highest respect
My Lord
Your Lordship's most obedient
humble Servant

Frank C. Lascelles

mitted except by process of law

With regard to the assets of the Tobacco Corporation, I have requested the Nawab to inform the Amin-es-Sultan that at the request of the Moukbar-es-Dowleh I had again telegraphed to Your Lordship on the subject, and had received Your Lordship's reply that the Directors of the Bank were in communication with the Corporation and would no doubt send instructions to Mr Rabino as soon as an arrangement had been arrived at.

and punished the Kavam ul Mulk without His Majesty's permission.

I shall not fail to report fully to Your Lordship upon this matter in a subsequent Despatch.

I have requested the Nawab Hassan Ali Khan to convey to the Amin-es-Sultan my thanks for the information contained in His Highness letter and to state that I have referred the case of Djemal ed Din to Your Lordship, but that I am afraid that Her Majesty's Government will not see their way to taking action in the matter

but which I had requested the Naiwab to bring to His Highness' notice.

His Highness' states that the Shah has again asked for an answer with regard to the complaints he had made against Djemal ed-Din, expresses the hope that the Tobacco Corporation may hand over their assets to the Persian Government, and concludes by expressing the Shah's annoyance with the new Governor of Shiraz for having arrested

and

fidential
No. 73.

Tehran
June. 1. 1892

Amir-es-Sultan
Nawab Hassan Ali Khan

My Lord.

I have the honour to inclose a Translation of a private letter addressed by the Amir-es-Sultan to the Nawab Hassan Ali Khan.

The first portion of the letter refers to certain complaints against the Custom House Authorities with which I have not thought it necessary to trouble Your Lordship, but

The Marquis of Salisbury K.G.
&c. &c. &c.

newspapers and incites people to disturbances. We cannot accept or admit that the British Govt is our friend or the protector of our Sovereignty and ourselves while they do nothing and allow such a person to write such nonsensical things and then say that England is a free country.

Copy

Translation of Autograph of H.M. the Shah to Amin-es-Sultan

Inc.

In Sir F. Lascelles' Despatch No. 86. of May 12. 1892

Copy

Autograph . H. M. the Shah .

translation

&

H. H. Amir . to Sultan

H.H. Amir to Sultan.

It is to be wondered at that the British Minister has not given us an answer regarding Shaikh Jemaluddin.

If he has sent you an answer, inform us. Otherwise send for the Minister and let him see this autograph and ask for a reply.

The punishment of this wicked and fraudulent man is evident by any law. He lives in London and writes these impertinences against us and our Sovereignty publicly, and publishes them to all the World. He also edits newspapers

Tehran. May 12

Sir F. Lascelles

No. 86.

Recd June 1 Encls
Bey.

(Ref. No. 83).

Djemal-ud-Din.

Trautograph from the Shah asking when the Queen is going to get a reply to Hm's complaints.

copied to India.
The Queen O
See minute on No 88.

S

√ I.O. for perusal

104

me not to do so.

The Amin es Sultan sent me back word that he had explained to the Shah that some delay must necessarily elapse before an answer could be received.

I have the honour to be with the highest respect

My Lord,
Your Lordship's,
most obedient,
humble Servant,
Frank C Lascelles

Tehran.

No. 86.

May 12, 1892

My Lord,

With reference to my Despatch No. 83 of yesterday's date I have the honour to inclose Translation of a further letter addressed by the Shah to the Amin es Sultan instructing His Highness to ask for a reply to the demands which His Majesty had made with regard to Sheikh Djemal ed Din.

His autograph.

The Amin es Sultan having sent me this letter through the Nawab Hassan Ali Khan, I replied through the same channel that I was prepared, if His Highness desired it, to telegraph the substance of His Majesty's letter to Your Lordship, but that I was of opinion that it would produce a very unfavourable impression, and that in His Majesty's interests it would be better for

me

[Marq]uess of Salisbury K.G.
etc etc etc

he ought to be imprisoned for life. Otherwise we must be greatly disappointed with the friends of England.

Copy.

Translation of Confidential Autograph of H. M. the Shah to Amin es Sultan.

Communicated April 21. 1892

Inc. [illegible]

In Sir F. Lascelles.
Secret and Confidential
Despatch No. 83
of May 11. 1892

Copy.
translation.

Confidential.

Autograph of H. M. the Shah & Amin es Sultan.
Communicated to Legation 28 April 92

H. H. Amin es Sultan.

This Arabic letter of this (son of a) burnt father Sheikh Jemal ud Din, is truly, from beginning to end, nothing but abuse and incitement to disturbance against the Sovereignty. With this proof before them, if they do not at least imprison such a person, then what sort of friendship is this that England professes for us? How am I to believe their friendly words!

You should this very day ask the British Minister to see you, read him the Autograph and give him a copy of it, together with the Arabic letter. Inform him that, with this proof before him of Jemal ud Din's abuse of this Sovereign, he

When you read the letter you will understand it. Anybody would resent it much more a sovereign.

I don't know what the Minister thinks about the matter. I know only that such letters are the cause of much disturbance. This is not directed against me personally. The whole contents are directed against the Sovereign.

Copy

Translation of Extract of private letter from H.H. Amanullah to Nawab Hassan Ali Khan April 20. 1942.

Enc. 1. to Sir F. Lascelles. Secret and Confidential Despatch No. 83 of May 11. 1942

Copy. Extract of Private letter
of H. H. Amir to Sultan
Translation &

Nawab Hassan Ali Khan.
Received. 28. 4. 92.

Thursday has come, and it is past noon and no news. I don't know what is to be done. I have fallen into a difficulty.

His Majesty has written some an autograph and sent me a new copy of Jamal ud Din's letter to the Mollahs. I send you the autograph as well as the letter to translate for the Minister. There is no harm if he wishes in sending the letter and a copy of the autograph to London.

His Majesty is very much vexed and inquired about this matter and he has reason to be.

When

1892

Tehran. May 11.

Sir F Lascelles

No. 83

Secret and confidential

Recd June 1 2 Inclo.
By

(Ref. preceding desps:)

Djemal-ed-Din.

Tr further autograph from Shah, complaining about.

Copied to India.

The Queen
Secret India Office for immed

Query Tel to Sir F. Lascelles [Djemal-ed-Din]
Your desps 82 and 83
(01)

83. You should make a communication to the Amin-es-Sultan in accordance with my tel to Kennedy No 49 of Sept 25 last.
June 3.92

Tehran.

No. 83 May 11. 1892.

...et and
Confidential. My Lord,

...in es Sultan to
...wab Hassan Ali Khan

...hah's autograph

With reference to my preceding despatch of this day's date, I have the honour to enclose a translation of an extract from a note addressed by the Amin es Sultan to the Nawab Hassan Ali Khan enclosing a further autograph from the Shah on the subject of Djemal ed Din's letter.

It is not surprising that the Shah should deeply resent the accusations brought against him by Djemal ed Din and fear the effect which they may produce in the country, more especially as, although there may be some exaggeration of language, there can be little doubt of their substantial truth.

I have the honour to be
with the highest respect,
My Lord,
Your Lordship's
most obedient, humble Servant

...rquess of Salisbury K.G.
etc — etc — etc

Frank C. Lascelles

Copy

Translation

Sheikh Jemal ad Din
&
Ulemas in Persia

Inc 2.
In Sir F. Lascelles
Despatch No 82
of May 11. 1892

who sucks the blood and the bones of Moslems.

Issue proclamations for his removal. Should this country be occupied by foreigners, there will remain no respect for Islam.

I assure you that all the Ministers, the Princes, the Lords, the agents and the people are expecting you to remove this Shah, and release the slaves of God from the wickedness of this man, ere he brings them down to shame.

you:

It is your duty to issue a proclamation, prohibiting allegiance to the Shah - when he is alone and wretched then will his followers flee and the army will fire volleys at him and the children will stone him!' 20

O ye Ulemas! break down this Pharaoh with the rod of righteousness and hack his neck with the sword of the Holy Law. He waits for an opportunity to retaliate on all of you, so as to satisfy his jealous and obstinate heart.

Do not give such a man a moment's grace, this usurper of sovereignty - whose daily work is nought but vice and oppression,

who

the oppressor:

Foreigner wondered at the quick penetration of this power in the matter of the regime, but it appears that God has granted this power to you for the protection of Islam.

Therefore - it is not right that you should hesitate to execute your intentions or delay.

The time has come for the revival of the true faith, when Moslems will be cherished and respected on the face of the earth.

Remove this oppressor, this Shah, from his throne, ere he arrests and degrades you

armies or the flash of swords
alone - no - not that.
The belief in the True Faith is
firmly imbedded in the hearts
of the people, and they know that
to act against the Ulemas is
as if they acted against God.
Therefore, when we, who are the
bearers of the Koran, proclaim
that allegiance to the Shah is
forbidden, they will be compelled
to scatter from around his
throne, without fighting, nor
will anyone remain on his
side - May God send a number
of saints to remove doubt and
hesitation from the minds
of those who shrink & pursue
this

will be impossible for the enemies of this State to disobey your commands. They must bow at your threshold, which is that of the Holy Law of Mahomet.

Ye can see now that by the power of God, ye can remove the rebellious from the throne of oppression.

When the people are in enjoyment of the comforts of peace, under the standard of the Holy Law, then they will follow you, as it were like the army of God, and supporters of the saints.

It must not be imagined that the means of removing this oppressor are the assault of armies

man, as ye have experienced of late, when rich and poor, old and young, were obedient. Upon this it is needless to prove.

The hearts of the people revolt this hard and ignorant sovereign, for he has neither strengthened the frontiers of this country, nor established an army, nor repaired a town, nor introduced science, nor respected the precepts of Islam, nor did he, even for a day, soothe the hearts of the people, but, on the contrary, he has cowed, impoverished and seduced them from the right path and turned them to renegades.

No doubt is there that it

with

If ye leave this rebellious & heresh
himself, and let him remain
on his throne of madness, and do
not hasten to remove him from
his regal tyranny, the mischief
will be done and the reparation
thereof will be difficult.

Ye are all the conductors of
God on Earth; your souls are
brilliant and pure from all evil
desires; ye are all one unanimous
body who like the strong fortress
of the pure faith and repulse
the armies of the infidels and
the unbelievers; everyone —
except the wicked —, will obey
you in removing this rebellious

man

of this tyrant, I was given into the charge of a troop of Cossacks who beat me with whips and cared not for a Seyyed like myself.

The creation of this army is due to the advice of this ignorant Vizier and some of his partisans. Nevertheless, the Shah, on account of his madness, is quite pleased with him.

I swear by God that madness, wickedness, lunacy and ignorance have conspired together to trample the Shariat under foot and to betray the house of Islam without fight, to the foreigner.

O ye leaders of religion

 H.

of the people are in your hand.

This mischief has now become great, as certain devils, government officials, conform to and support the Shah's intention against the Ulemas, as regards their expulsion from the country, and have impressed him with the idea that his power depends on the obedience of the heads of the army. But as the latter will not consent to be hostile and sin against the Ulemas, they have advised the Shah to form gradually an army of foreigners, in order to show contempt for the Ulemas, and thus strengthen the Govt.

I myself have had experience of this body, when, by the order of

because they believe that the influence of the Ulemas, who were the protectors of Islam, is impaired, and that they have, each one of them, opened their mouths & devour a portion of this Empire.

O Ye Ulemas! You are the body who have strengthened Islam with your firm intentions, you have glorified the word of Islam and have filled the hearts of the foreigners with fear and awe.

They are well aware that your Sovereign cannot resist them single handed, that you are the body who have a power that kings can subdue; that you are the defenders of the faith and Persia, and that the reins

and the bees of the poor and the orphans.

When the madness of this Shah was at its height, he appointed as Minister, a miser and a man of low birth. This Minister is neither wise, honorable nor conscientious in preventing the Sovereign from his evil acts. This foolish man accepted the position merely to press for the destruction of the faith and through enmity of the Moslems. This naturally worthless led him to sell the countries of Islam at a low rate.

The Europeans now think that the time for occupying Persia, without a struggle, is at hand, because

were the pensioners of England. But the Shah has, since his accession to the throne, expressed his intention of annulling, by degrees, the rights of the Ulemas as much as possible, and has striven to weaken their influence for his own purposes, in order to extend the circle of oppression, therefore he has expelled all the Ulemas from his country and has forbidden them to maintain the laws of the Shariat, and has brought foreigners from every side to Tehran, the house of oppression and tyranny, and has subdued the people, and destroyed the country, and is engaged in unworthy actions, feeding his low desires on what he has extorted from the blood

and

left no honour for the Govt or the nation, but has retained, for itself, a comparatively pleasant position.

Hence, everywhere where the power of the Ulemas grew weak the Europeans overpowered them. Nought was left of their names and their customs passed into oblivion.

The kings of India and the rulers of Trans Oxania strove to weaken the power of the Ulemas of the faith - and hence misfortune overtook them.

The Afghans protected themselves from foreign aggression and rid themselves of English oppression, through the power of the Ulemas., though they were

are not open to corruption.

Under these circumstances, the Europeans have postponed their schemes, though they are clever and able to overturn every established institution.

I swear by God that they have formed a true opinion from what they have seen and inferred. For if the great schemes were not in existence, the people would certainly and willingly appeal to the infidels, and rally round the standard of blasphemy, in order to be released from this base Govt; which has obliterated and destroyed the power and justice of the people, and has left

by good similes

The Europeans are powerful enough to occupy Persia without fight or contention and establish a king of their own nation in the country. But they consider it impossible to set as their object as long as the Ulemas are one with their Sovereign. They are aware that the hearts of the people are inclined towards the Ulemas, that they heartily submit to their orders and stand firm in following their irrebuttable commands.

The Europeans know that the Ulemas are assiduous in protecting and maintaining the circle of Islam, and never neglect or grow slack in their duty and are

Letter addressed to the Chief Mujtahid at Samara and to the principal Ulemas in Persia by Sheikh Jemal ad Din from London.

O, ye, the bearers of the Koran, the protectors of Islam, the backbone of the true faith, the supporters of the solid laws of religion, the armies of God which vanquishes the world, the proofs of God's excellence to punish the transgressors. May God through you sustain Islam and the Moslems, the respected! Amen!

The Europeans have for long tried, with excessive avarice and greed, to dominate Persia, but their object has been delayed by

Copy

Translation of
Autograph of
H. M. The Shah
&
Amir to Sultan
Communicated April 28. 1842

No 1.
In Sir S. Canning's
Despatch No 82.
of May 11. 1842

comfortably remains (lives) in Holland
and publishes such things
daily.

British Minister [illegible] gov.
and tell him officially on our
behalf. and give him this
autograph treaty, also give
him a copy of it. also have
Sheikh Jemal ud Din's Arabic
letter translated that he may
send all these to London to the
English Ministers, that they
should even see them in
Parliament, if we are right
then they should imprison him
for life, otherwise how can we
believe that the English Govt.
is the protector of our Sovereignty
and Our Person when such a
wicked and ill disposed man
of Our Person so freely, and
comfortably

it. I enclose a copy for your perusal. This time he distinctly instigates and urges the mollahs and the people to create great disturbances and seditions and, in reality, he has made an attack on Our Person. He has shown himself as a murderer, and his act in the language of the European is called "Lèse Majesté". By every law such a person who directly attacks the Sovereignty, writes abuses and openly publicly incites to treason against the Sovereign deserves death, at least, he is imprisoned for life in remote places.

You should now ask the British

against the Persian Government and the Sovereignty of Persia, but there was no result. After that, We banished Sheikh Jemal ud Din, who is one of the wicked men of this world, and put his hands to great disturbances in Persia. He also went to London, joined Malcom Khan and began publishing seditious newspapers in Arabic. He has written several numbers and has promulgated them in Belad-i-Kavkas and in Persia. He has lately published a number in Arabic and dispersed it

translation

Autograph H.M. The Shah.
to
H.H. Amin es Sultan

Received 28th April 1892

H.H. Amin es Sultan.

We have repeatedly written and complained, both through our Minister in London and the English Minister in Tehran, regarding the evil chattering and evil writings of Malcom Khan in London against us and our Ministers and have requested that he should either be expelled from London and the English Empire, or he should be forbidden to carry on these seditious attempts

against

1892.

Tehran. May 11.

Sir F. Lascelles

No 82.

Recd June 1 2 Inclo

By.

(Ref. No. 14 of Jan. 19)

Zeinal ed Din

Tr letter from him to Persian Mollahs and autograph from Shah complaining of

Copied to India.

The Queen O

secret India Office for perusal S

See no 83.

100

I would not fail to transmit these papers to Your Lordship, but I reminded His Highness at the same time that it was impossible for Her Majesty's Government to proceed against any person living in England except by process of law.

I have the honour to be with the highest respect,

My Lord,
Your Lordship's
most obedient,
humble Servant,
Frank C Lascelles

Tehran.

No. 82.

May 11. 1892.

My Lord,

With reference to my Despatch No. 14 of January 19, I have the honour to inclose an autograph letter of the Shah to the Amin es Sultan, enclosing a letter addressed by Djemal-ed-Din to the Mollahs of Persia, in which he directly attacks the person of His Majesty.

...graph of the Shah
...the Amin es Sultan.

...mal ed Din to
...sian Mollahs.

I have also the honour to inclose a translation of Djemal ed Din's letter, of which the Shah complains and which, in His Majesty's opinion renders the writer deserving of death or at least imprisonment for life.

I have told the Amin es Sultan that I

The
Marquess of Salisbury K.G.
etc — etc — etc

monarchy, says the author, only the Sovereign who actually makes an engagement is bound by it. Hence if the Shah were dethroned the disastrous contracts he has made would be cancelled. It is for the Mollahs to rise & insist on dethronement. If they do not take the lead they cannot expect the common people to do anything.

The proclamation, which is ostentatiously scriptural in its phraseology, ends with the words of the Coran "This is the message".

It is signed Seid el Huseini

April. 27. 1892.
C. W. E. Eliot

in Sir R. Morier's
No. 57
April 27, 1892.

weakness of England means the strength of Russia, and the latter will seize Khorassan, when England will not dare to oppose her being afraid of her designs on India.

"Only dethronement can "make this misfortune pass "away: only dethronement "can make this sin pass "away – This word "dethronement" is the key-note of the rest of the proclamation which is largely made up of such phrases as "There is no "remedy but dethronement" "The watch-word is dethronement" etc etc. In an absolute monarchy

and cupidity of the Shah and cites verses from the Coran in favour of the deposition of an unjust and unbelieving monarch. Then it enters on the subject of the Tobacco Company. The Shah has not only made over the interests of his country to infidels but has now to pay as the price a heavy fine which is wrung out of his people. The fact that the English have been defeated is no advantage, because the weakness

The handwriting at the top is —.

"The witness of Islam and "the pillar of the law Mirza "Ismail Aga, may the Most "High make him an aid to "religion & the religious" —

Mirza Ismail is the Mujtehid of Tabriz to whom the document was sent.

The proclamation is headed: —

"The oppression of religion "and the humiliation of "faith."

After some religious formulae it begins by denouncing the rapacity and

وكم جرت في اثنائها عبرات الفقراء والمساكين . وكم سالت في اكتنازها دماء المسلمين . وكم خطفت الجباة القساة المعاجر من رؤوس النساء . وكم صعد صراخ العجزة الى عنان السماء . وكم بات الرجال بعد الرفه بالوطاء والغطاء

هذا رهن خوفاً من السوط داره . وذاك باع وجلاً من الكي عقاره . وذالك استدان فزعاً من الحبس جاره . والآخر سلم خشية من المثلة دثاره وشعاره هذه الفظائع قد طمست البلاد وعمت العباد حتى تجمعت هذه القناطير من الدنانير

ثم حكماً لجنون وقصت الزندقة على تسليمها مرة واحدة الى أعداء الدين . . . يا اسلاماه . واحمداه . يا اركان الدين . ويا قادة المتقين . لا علاج لهذه المصيبة الكبرى والبلية العظمى . ولا دافع لهذه الفضيحة الشنعى والدنية البشعى الا خلع هذا (الفاجر) صيانة لحوزة السلام وحراسة لحقوق الانام . وانقاذاً للدين واهله من هذه الورطة المهولة التي يتبعها الزوال . ويتلوها الوبال

ان هذه الغرامة الباهظة التي التزمها الشاه بجنونه على نفسه لتثير احقاد الروسية لتبعتها مضادة للانجليز على استملاك الخراسان . . . وليتقاعس الانجليز ايضاً من مباراتها خوفاً من الاستيلاء على الكل . وحذراً من مناخمتها للاراضي الهنديه

فتقسمان البلاد . وتسترقان العباد . ولاترث (شحن المسلمين) من ثورات هذا الجنون ونزعات هذه الزندقه الا الحسرة والعبرة

ولامفر لنا ان تتقدّ وتذكان الدارك ممكنا من قبل لتدفع هذه الغرامةَ الا الخلعُ . لترفع هذه الجريمةَ الاالخلع

ان عقود الدول المستبدة (كدولة ايران واضرابها) شخصية تنحل بزوال القائم بها . . . فاذا وقع الخلع فلا حق للشركات (كمپانی) اذاً ان تطالب الخلف بغرامة التزمها على نفسه السلف

هذا هو القول الحق . ان الخلع هي الوسيلة الوحيدة لانقاذ بلاد المسلمين من هذه التهلكه (لو كانت للشاه نعرة وطنيه او نزعة ايمانيه او نهية كامله لتنازل من الملك حفظاً لحوزة الاسلام ولكن هيهات هيهات)

فانما عد تم يا حماة الدين بالحق . وعلم الناس ان أطاعة هذا (الطاغيه) حرام في دين الله . وان بقائه على الملك خطر على الاسلام وحوزته لهبوا كافة وقلبوا عرش قيه وخلعوه عن كرسي جنونه

انتم حماة الامه . وانتم نصراء المله . فمن يصون الدين غيركم ومن يحرس الحوزة سواكم . . . البدار البدار قبل حلول الذل والصغار.

. . . انتم المسئولون عن العباد والبلاد أمام الله تعالى . . والقوم على الناس . . . انهم لايزالون يأتمرون ما تأمرون ويقومون حيث تقومون فماذا بعد هذا تنتظرون

الخلع الخلع ولا علاج سواه

اقول قول خبير بصير . ان صيانة شرف الاسلام وحراسة الممالك وحفظ حقوق المسلمين قد نيطت الآن بكلمة ينطق بها لسان الحق غيرة على الدين واهله . . . الآ وهي (الخلع)

فمن فاه بها الآن من الهداة الابرار . والقادة الاخيار فقد حاز الشرف الاتم وفاز بالسعادة العظمى في هذه الدنيا وفي العقبى . هذا هو البلاغ . . . . . .

والسلام عليكم ورحمة الله وبركاته

السيد الحسيني

حجة الاسلام وركن الشرع الاقا الميرزا اسمعيل الاقا جعله الله تعالى عونا للدين واهله

ظلامة الامه . . . وضراعة الملة

بسم الله الرحمن الرحيم

حماة الملم . ونصراء الانام . ودعاة دار السلام . وأئمة الدين المتين . وأركان الشرع المبين .

لازالوا عزا للمسلمين آمين

ان الطغاة قد استضعفوا نصراء الدين وهتكوا سياج الشرع في ذرارى طه و يس فانتقم الله منهم بعدله وأحل بهم الخزى وجعلهم اذلة

في العالمين

الشاه في زمن سلطانه قد جد حرصاً منه على الدراهم والدنانير في اختلاس اموال الأرامل واستلاب أملاك الأيتام وانتهاب اقوات الفقراء واغتصاب ارزاق المساكين

وارتكب لجمعها كل فظاعة وشنعه . وعامل الناس باشد انواع القسوه . والتمس لنيلها وسائل خسيسة تابى منها نفوس الأوغاد وتعافها طباع الأوباش . . . فماترك للعجور حرمة الا ووردها . والتقبة من تكب الدنايا الوولجها

ولما أفقر المساكن وأفقر السكان ودمر البلد وبدد العباد ساقته سورة الجنون الى بيع حقوق المسلمين وأملاك المؤمنين للأجانب . . . وزوقت له (ألصادة هذا) زندقة وزيره المارق

لبادر سريعاً وهلع مستعجلاً فعقد مع الفرنج عقودا . وعهد على نفسه عهودا . . وهو لايكترث بماليها من الخيانة الفاضحه . ولا يبالى بمايعقبها من الخسارة الفادحه . . كانه عزم ان يفارق البلاد من يومه الى الأبد

واذاً أرغمه الله غيرة على دينه بيد العلماء العظام والأحبار الفخام . وألبسه لباس الخزى والفضيحه وجعله ضحكة في العالم . وأحدوثة بين الامم فاستكانت وكشر عن نابه وهو يتشبث بأسباب تمكنه من افتراسهم واحداً بعد واحد

ثم انه الآن قد الزم على نفسه غرامة لجنونه وجريمة لزندقة وزيره ان يقدم للشركات الافرنجيه (كمپانى) ست كرورات تومان (ثلث ملايين تومان) . . ثلث للشركة الأولى (كمپانى التنباكو) . . وثلث للشركة الثانية التى اشترت منها حقوق بيع التنباكو في البلاد العثمانيه

ما هذا الشنار والعار . ماهذا الذل والصغار

كم هتكت الجلاوزة في جمع هذه القناطير المقنطرة اعراض المؤمنين . وكم دمرت الأوباش في جبايتها بيوت المطيعين . وكم خفقت في استلابها قلوب الموحدين

"How are the reforms you suggest regarded by the Shah and his present advisers?"—"All the abuses and excesses of unrestrained despotism in a reign of forty-five years have so destroyed the intellectual and physical faculties of the Shah that there remains little responsibility for his personal actions. He has surrounded himself with some young men and boys, who suit him and have succeeded in making him the instrument of their own ignorant and capricious conduct. This band is naturally opposed to regular administration. But the Ministers and respectable people generally are in favour of reform, and some are now in disgrace and great danger because they speak of reforms."

"Is reform more difficult among the Shiahs than among the Sunnis?"—"As the basis of any reform must be found in the Koran, the position of these two branches of Islam is almost the same. But, as the chief obstacle to progress is despotism, and as that form of government has become almost incorporated with Sunni religion—whereas, according to a fundamental dogma of Shiah religion, any monarchy is a usurpation—the modification of despotism is more easy among the Shiahs."

"Do your proposals affect the whole of Islam?"—"All the sects of Islam, in spite of their differences, form such a unity that any serious reform in any Mussulman community cannot fail to affect the whole of Islam. As the Persians are more disposed to adopt the liberal principles of modern civilization and have great power of propagating those principles, reforms adopted by Persia will soon become reforms of Islam."

"What has been your observation in Egypt and India?"—"Egypt in the neighbourhood and under the control of Europe, is to a certain degree more able to govern herself, and, as your possession of Cyprus is a sufficient guarantee for the independence of Egypt, the present occupation of that country has for England no other effect than to indispose the whole Mussulman people towards England. Egypt is the gate of Mecca and one of the centres of Mussulman institutions; therefore the occupation causes much trouble in Turkey, and, though her friendship may not be of much value, the hostility of Turkey may possibly at some time be of importance. As for India, I know better than many the secret disposition of the people, and can say that, in spite of the long period of English rule, the English remain the conquerors and the Indians the conquered. The whole administration is based on this fact, and such an administration must naturally be without root. If the administration be changed, then 250 millions of people would be willing partisans of England."

"What is your view of the future of Persia?"—"If the reforms that I and the best of our Ministers and ulemas, with all the respectable classes, now ask are carried out, Persia will enter upon a new era, and will be able to maintain her independence. But if the present miserable situation continues the people themselves will bring about a dissolution, the result of which will be in no way advantageous to England."

"What are the opinions of the Persian people concerning England?"—"They were persuaded that England was a protector of the liberties of humanity, and have long believed that the sympathy and interest of England were working for the progress and welfare of Persians, and specially for a modification of the despotic system which is ruining them. But lately there has been disappointment, when they saw that some of the new English agents allied themselves to the most unscrupulous tyrants and have invented for these men new means of oppression, which have so deeply exasperated the people that instead of relying on English support they are looking for other assistance."

'PALL MALL GAZETTE.

THE REFORM OF ISLAM.

AN INTERVIEW BY MR. ARTHUR ARNOLD.

SINCE my five months' walk through Persia in 1876 I have always regarded the progress and politics of that empire with interest. It is the seat of the great Mahommedan schism; it is the only Mahommedan empire which is entirely seated in Asia. In no other empire is the position of women so unfavourable, and in none is absolute despotism less tempered with humanity. The Government of the Shah has no virtue but that of stability, and beyond the self-will of his Majesty and his governors the law is the cruel and vengeful code of so-called religious maxims. Indeed, that which passes by the name of law is the arbitrary and accidental, or more likely the bribed, decision of the man in authority nearest to the Shah to whom the complainant can get access. There is no law but that of the man who has, or thinks he has, more of the Imperial power than another, and in his hands are the most barbarous punishments which the fiendish ingenuity of mankind has ever invented.



THE SHEIKH DJEMAL-ED-DIN.

The Shah's second visit to London gave to Persia an earnest and capable reformer in Prince Malcom Khan, who resigned his place of Minister in London when the Shah fell under the dominion of very inferior advisers. Malcom Khan now directs from the house in which he received his Sovereign an agitation the aim of which is a bloodless revolution, not in Persia only, but throughout Islam. His chief weapon is a small journal called *Kanoon* ("the Law") which, without abandoning Mahommedan principles, labours to inculcate ideas of representative government and of just administration of law. His chief associate, Sheikh Djemal ed-din, has lately arrived in London, and has besought me to give some expression to his aims and objects, which as to Persia have my entire sympathy. A man of exceptional learning in the laws and lights of Mahommedanism, he has been a distinguished preacher in the great mosques of Stamboul and Teheran, and he has acquired much command of the French language. He travelled with the Shah on his last homeward journey, but soon fell under displeasure at Teheran, and cannot safely return to the realms of Sultan or Shah. After compliments, which are the indispensable preface to such a conversation, I asked the Sheikh:—

"What is your view of the evils affecting the condition of the Persian people?"—"I am convinced," he replied, "that the people have greater natural gifts and are better disposed towards progress than other peoples in Asia. Their literary and philosophical temperament has made their Islamism much more open to ideas of toleration and human fraternity. Their faculties have been terribly checked by a despotism which has no sense of law and is accustomed to the most savage violence. This cruel despotism persecutes all liberal minded men, who are perishing in Persia or are forced to emigrate."

"What has been your connection with them?"—"I am Afghan, belonging to the purest Iranian race, and, the Mussulman faith being a strong bond, I have had the good fortune to attract the sympathy of Persian princes, Ministers, chief mollahs, as well as military and commercial leaders who have associated themselves in the work of their salvation."

"How do you propose to deal with their Government?"—"Some of the highest and most distinguished people of all classes have united themselves to obtain guarantees for the security of life and property and to establish a tolerable administration. I am here in London as their representative to expose their situation, hoping that generous and humanitarian minds will not fail to help by moral support our oppressed people. With such support we are sure our people will obtain necessary reforms, and our sanguinary tyrants be obliged to abandon their savage oppression."

"How can a new and liberal spirit be introduced to Islam?"—"The true spirit of the Koran is in perfect accordance with modern liberties. Disorders and fanaticism have come from additions and ignorant commentaries. Now the progress of time has shown the evil effects of past mistakes. Therefore, a learned Mussulman, well acquainted with the liberal principles of Europe, can easily convey them to his people with the authority of the Koran, without the difficulties which surrounded Luther."

1892.

St Pbg — April 27

Sir R. Morier

No. 87.

Recd May 2 1. Enclos

by Messrs Goddard

Proclamation exhorting Mollahs to dethrone the Shah: &c.

Supposed author Jemal-ed-Din - now in London

Amt. with Persian Minister who knows nothing as to Russian loan for payment of tobacco indemnity.

Seen at Berlin

The Queen

India Office

Tehran

Intelligence Division

95 Print (Persia) P.T.O.

Jemal-ed-Din is a dangerous intriguer - and has been as much opposed to England as to any other Power - But I do not see that action we can take on this paper. [illegible]

S

indemnity, he said that he thought it unlikely that the Ministry of Finance would produce the money and that at any rate no mention of such a loan had been made to him here.

I have the honour to be with the highest respect

My Lord
Your Lordship's
most obedient
humble servant,

R. S. D. Morier

Jafar Khan, probably inspired by the Persian Legation, has been printed in the principal Russian newspapers saying that their Persian correspondence is mostly concocted in St Petersburg, and that the stories of disorders in Tehran and of the unpopularity of the Shah are pure fabrications.

I may add that when I asked Mirza Mahmoud if he knew anything respecting the truth of the Telegram in the Times saying that the Russians were about to advance to Persia a loan of half a million sterling for the payment of the tobacco indemnity

subsequently was sent over the Turkish frontier. The Turks, however, expelled him from Bagdad and he then went to London where he now is.

Mirza Mahmoud does not think it probable that he is really responsible for the agitation against the tobacco monopoly and seemed to regard him as merely a mischievous intriguer always ready to meddle in any cause which he thought could bring him advantage.

A letter from the Persian Consul at Nijni-Novgorod, Mirza Jafar

obtained some notoriety in Panslavist and military circles but was not taken au sérieux by the Minister for Foreign Affairs. When the Shah came to St Petersburg in 1889 he contrived to have an audience of His Majesty through the influence of the Amin-ed-Dowleh, whose friend he was, and received an invitation to return to Persia. There, however, his conduct again aroused suspicion, as he was believed to be intriguing in Russian interests and was ordered to live in retirement at Kermanshah and

subsequently

3 -- 1352a

did not apparently join his troops, but came into collision with the authorities and had to leave the country. Paris was his next sphere of activity, where he appeared as the champion of the Algerian Mussulmans and the editor of a paper in French and Arabic, which led to his being expelled from France as he had been from Turkey and Egypt. On this he betook himself to Russia, where he posed as a representative of the Mussulmans of India and the bearer of an appeal for help against the English. In this character he

obtained

Lordship.

This Sheikh Jemal-ed-Din has, as Your Lordship is aware, formed on several occasions the subject of correspondence from Her Majesty's Embassy. According to Mirza Mahmoud he is a Persian by birth who comparatively early in life left his country for Constantinople where he joined a religious community. His manner of life, however, fell below the level of his attainments in Mussulman divinity and he was ignominiously expelled. He then betook himself to Egypt where he espoused the cause of the Mahdi, though he

had

work of the Sheikh Jemal-ed-Din
at present domiciled in London,
who had sent it to a friend from
whom His Excellency had it direct.
He begged me to request Your
Lordship to take measures for
punishing Jemal-ed-Din and
for preventing him from having
such papers printed in London for
the future. I replied that under
our laws this was very difficult,
particularly as the document
did not bear the name of the
writer or that of the press where
it was printed. I promised,
however, to forward it to Your
Lordship

No. 87

St. Petersburg
April 27, 1892.

My Lord,

My Persian colleague called on me lately and gave me the document which I enclose with a précis by Mr. Eliot, from which Your Lordship will see that it is an Arabic proclamation against the Shah exhorting the Mollahs to dethrone him as the one remedy for the many evils caused by the Tobacco Company.

Mirza Mahmoud said he could positively assure me that this revolutionary manifesto was the work

The Marquis of Salisbury K.G.

-1352 a

Translation

Syed Djemal-ud-Din
to
Chief Mujtehed of
Samara.

In
Sir F. Lascelles
No. 14 of Jany 19. 1892

May God grant the Moslems the power to retaliate on those wicked infidels.

As I have not the honour to pay my respects and am a long way off I have, at the special engagement of Aga Syyed Ali Akbar, written in detail on the subject that thy noble mind may be acquainted with these evil incidents and I trust that God may correct them through thy hands.

(Sd) Syyed-al-Hasseini

over the snow to Khanakin, thence the Wali of Bussorah, who knew me sent some people took me to Bussorah. Had he not come to my rescue I should have perished by this time.

Oh Chosen of God, how I address and invite thee for the support of the religion and beg thee to help the Moslems. If thou supportest them I hope that the sign of this oppressor and his ministry will -- remain. This mean and low born man has girdled his loins for the execution of the people. This man, as it is said, is -- unquestionably a Babi. The weaknesses of Islam are all caused by this mean man who sells the Moslems, oppresses the Ulamas, and contemns the Syyedho-
hood

Haji Seyid Ali Akbar Shirazi from Shiraz. Thou wilt very soon hear, of the execution of a learned Aqa Mirza Mohammad Reza Kirmani, and what they have done to Mirza Frooghi and Itimad-us-Saltaneh, and what tortures they practised on the well known Haji Sayyah. If I state my own story and what they have done to me the hearts of the followers of the faith will melt. This tyrant ordered my expulsion while I resided in a house at Hazrati Abdool Azim and was extremely ill in my bed. A crowd of Gholams poured on me and forced me, in an ignoble way to get on horseback, when the winter was very severe, and took me

over

the wicked and will protect the root and circle of Islam (then all affairs are from thee to thee and towards thee).

Thou art responsible to the God and His prophet for this nation in the day of judgement.

The Ulamas alone are unable to repulse the enemies and will not be successful.

Undoubtedly that sage of this nation has heard how ignominiously the Persian government behaved towards the accomplished preacher Haji Mulla Faizullah Darbandi, in expelling him from Tehran, and what oppressions they did in banishing the learned Syyed.

Haji

which they suffer from the treasons of this traitor, are ready to collect together at appointed spot. They cannot one by one cry out for justice unless the place of meeting is named and the force of command is concentrated, by which Islam may be protected and the mischief removed.

Thou alone, as thou art the chosen of God and holdest a high position, canst give command and they will obey thy orders, they will join thee at different places. A word from thee, which may be for the sake of the Creator, will remove

the

because they know that the interference of the european Govts. in the countries of Islam will also be detrimental to the Ottoman Government.

Then again the Ministers and the nobles of Persia will secretly be glad if any body should make remarks and take measures in these matters. they unanimously exonerate themselves from the creation of these events and admit the mistakes. They are ready to take an opportunity to obey commands should you start for those parts.

Knowest thou that the Ulamas of Persia, on account of the tyrannies which

should thou neglect this opportunity and not settle these affairs while thou art alive history will not hereafter give thee the good name thou hast now.

Thou thyself knowest that the Ulamas of Persia are all waiting for thee to come forward, they are so depressed in their hearts and minds that they say why should the man who has been favoured with such powers by God allow this nation to suffer calamaties to this extent. I declare to thee, Chosen of God, that of a truth the Ottoman Govt. is ready to support thee in the steps which thou mayst take,

because

Persia into the hand of the enemy. He has sold the countries of Islam and the reign of Mohammad and his followers, and as he is mean, he has not even sold them at high prices, but at a very low rate to the enemies of God (this is the result when a man's nature is a mixture of treason, wickedness and meanness).

Oh Chosen of God if thou doest not take this country from the hands of that sinner, it is as if thou hast left the circle of Islam under the absolute power of the Foreigners (they will very soon carry out their intentions whatsoever they may be).

Shaikh

Such as the Resht Lagoon, the rivers of Tabaristan, the road from Anzali to Khorassan and all that belongs to it, in the way of canals and lands. But the Russian Government turn up their noses at this and consider that all this is too little, their intention is, if all these concessions which declare the submission of the country to the enemies of God, are not abolished, to take possession of Khorassan, Azerbijan, and Mazandaran. In short this wicked man has, as though it were, a public sale, given all the provinces of Persia

articles necessary to make them.

The Bank which institution in reality means giving the reins of the whole nation into the hands of the enemy and thus means a shameful surrender of the bridle of the proprietorship of the nation to others.

This traitor to the Government by plausible reasons gratifies the people by saying that these concessions are temporary and that their duration would soon expire, although the duration allowed is more than a century.

He has given to the Russians the remaining portion of the country in order that they should keep quiet (if they remain silent?).

Such

different provinces and includes whatsoever lands and gardens that may be on the ways.

The river Karun and its tributaries from the mouth to the source.

The Arabistan road from Ahwaz to Tehran including all caravanserais, springs, gardens, and lands situated on both sides of this road.

Tobacco and all that belongs to it from the centre of its cultivation, the houses of the cultivators, the sellers, and the transporters. Search is to be made for tobacco at every spot.

Grapes for making wine and other intoxicating drinks &c.

Soap, candles and sugar and articles

he has become freely addicted to intoxicating drinks, he mixes with the infidels, and shows animosity towards the holy men. (These are the injuries that this wicked man has done to himself)

But the injustice and injuries that he has caused the nation to suffer are as follows.

He has sold the greatest part of Persia with its productions to the enemies of the faith.

As for example, Mines and the roads leading to them, together with the cultivable lands and the caravanserais situated on these roads. Each line branches off to several lines and goes to the different

become wicked, corrupt and weak minded. As for instance for some time past he has been unable to administer the country and is helpless to see to the interests of the people. Consequently he has left the reins of the affairs of the country in the hands of an infidel sinner who publicly curses the prophets of God in every majlis and never even thinks that there exists a religion of Mohammad. He does not respect the chiefs of the faith, abuses the Ulamas, denies good people and disdains the noble Syyeds and the respected preachers after the manner of low minded persons. Since his return from Europe he

Islam a high position.

It is clear to all persons that thou art the head of the body of patriotism, and the soul of the life of this Nation. Neither of them can be of any use except by thy help. If thou riseat, thou wilt scatter all the enemies of the faith.

At this period, when the eyes of the Nation are shut to knowledge and skill, it is incumbent on thee, who art the protector of Islam to protect justice because thou art the Chosen in this 14th century and the proof of God's religion to the people, so that thy ever good virtues pervade the world.

Oh Greatest vizier, knowest thou that, the King of Islam has become

world. They say that the reins of this affair ought to be in the hands of a person who is, today wise, skilful, and a good speaker.

O' Chosen of God, thou hast the word of command and clear arguments. Thy command is effectual to such a degree in the hearts (of the nation) that no one can disobey it, by a word of command thou art able to ward off the wickedness of the infidels and the enemies of the faith, and to release this realm from misery and impurity and to restore to them that happiness, and to strengthen their faith and render

Islam

from the Chosen of God (thou art their object) that on account of their excessive expectations their eyes almost start out of their sockets; but on the contrary they see nothing but silence and they therefore presume that the Chosen of God (Hujjat) has turned his eyes from the support of the true faith and is obliged to abandon the Shara because he has no other remedy and scheme to prevent the invasion of the infidels among the nation.

Many poor people of the nation even imagine that the Chosen of God has not a hand in the regulation of the affairs of this world

and are in a dilemma, doubting
whether to have faith or disbelieve.
This nation has no place to go to
and are helpless in the desert of
negligence and suspense.
There is no one to lead them
and to extricate them from the
feelings of despair to which their
minds have become a prey and
to open to them the gates of hope.
The result of these calamities
will be that this nation will
follow a deviated chief who
only obeys the voice of ambition
and sensuality and who would
entirely lead this nation away
from the path of truth and salvation.
Every individual of this nation
is so anxious to seek a command
from

thou dost not support them, their old established trust in thee will be changed to foolish doubts and suspicions and one by one they will separate and will diverge from their true faith and will run out of the straight path.

In short the people of Persia are suffering so much from the dominion of foreigners and their rapacious seizing of their rights and the destruction of the path of justice whilst also there is no one to pay the least attention to their clamour, that the shine of their faith has gone, their senses have become darkened, their belief and disbelief have become perverted so much so that they are destitute and

all they need will be bestowed upon them. The eyes of this nation are ever turned towards thee particularly at the moment when calamities and misfortunes come upon them. They believe that their [illegible] prosperity and good depend on thee and that through thee they get salvation and liberty.

Under such circumstances if thou for a second neglect these poor people, their hearts will be burnt and their senses will get corrupted and suddenly the pillar of their faith and belief will fall.

Verily should this nation ever become unable to remove one of the disbelievers of the religion and

then

clear of darkness. He hath entrusted to thy hands the important affairs of the nation in order that thou shouldst see to their prosperity in this world and to save them in the day of judgement (because thou art the heir of the Prophets). God hath also made the throne of thy chieftainship in the hearts of the nation in order that the pillar of justice should be maintained and the light of conversion should shine.

This nation from far and near, young and old, townsmen and countrymen admit and accept thee undoubtingly as their exalted and God-sent chief, that by thy support whatever may happen to them

Oh righteous holy Haji Mirza Hassan Shirazi! sage of the Nation, thou who givest light to the lights of all the leaders, the column of the heavenly faith, the tongue of the speaker of the great laws. (of religion) May God protect the circle of Islam through you and destroy the mischievous acts of the low and contemptible people.

Verily, God hath selected thee as a great deputy of the exalted Imam and hath chosen thee as a true patron. On account of this splendid religion the reins of the administration and guardianship of this Nation are entrusted entirely to thy powerful hand, in order that thou shouldst keep their hearts

clear

Copy

Translation of a letter from Syyed Jamal-u-Din, from Bussreh
To Haji Mirza Hassan Shirazy chief religious representative of the Shia faith at Samarah

This is a just and true statement of thine.

This letter in whatsoever place it reach its destination (be received) is addressed to the spirit of the faith of Mohammed. In fact it is an appeal from the Nation to the pure souls, that is to say the Ulamas and the chiefs of the religion who are the protectors of the dignity of the Nation.

Although this letter is addressed to a special person I now wish to make it known to all people generally

Tehran. 1890 January 14

Sir F. Lascelles

No. 14.

1 Encl.

Recd. 12th Feb.

by

(Ref: Mr. Kennedy's No. 114 of 1891)

Djemal-ud-Din

Transl. of letter addressed by him to Chief Mujtahed at Samarah concerning European enterprises in Persia.

The Queen

India Office for perusal

S

strongly denounces in his letter to Haji Mirza Hassan Shirazi.

The Shaikh Djemal-ud-Din is certainly well known to Your Lordship by name. During the time I had the honour of being in charge of Her Majesty's Agency in Cairo in 1878 and 1879, I had occasion to bring his name to Your Lordship's notice as a person who was supposed to be in the pay of Russia and very active in his hostility to England, and Mr Kennedy in his despatches No 11 and 20 of January 12 and 20, 1891, reported to Your Lordship the circumstances under which he was expelled from Persia.

I have the honour to be, with the highest respect, My Lord,

Your Lordship's
most obedient
humble servant
Frank C Lascelles

resident in London except by process of law, but I am afraid that I have not succeeded in convincing His Highness that Her Majesty's Government could not, if they were really well-disposed towards Persia, take some measures to prevent one of his enemies openly assailing him in London.

I have promised His Highness to transmit Jemal-ud-din's letter to Your Lordship, which was written in Arabic and had to be translated first into Persian and then into English.

I have seen in the English newspapers accounts of the reception which Jemal-ud-din had received at the National Liberal Club in London, where he delivered a lecture on "The present crisis in the affairs of Persia" in which he prudently avoided any reference to the different British or foreign enterprises which he so strongly

of Djemal-ud-Din to which he attributed to a large extent the recent movement in Persia and who, he was convinced, was in the pay of Russia, and it is by no means improbable that the telegram from Haji Mirza Hassan Shirazi asking the Shah to deliver the country from the foreigner may have been provoked by the letter he had received from the Sheikh Djemal-ud-Din.

The Amin-us-Sultan has also pointed out to me that Djemal-ud-Din was expelled from Persia on account of his hostility to England and he cannot understand how it is that he should now be allowed to remain in England and enjoy complete immunity in the attacks which he now makes on Persia.

I have explained to the Amin-us-Sultan that it is quite impossible for Her Majesty's Government to proceed against any individual resident

No. 14.

Tehran,

January 19. 1892.

My Lord,

I have the honour to enclose a translation by the Nawab Hassan Ali Khan of a very remarkable letter addressed by the Shaikh Djemal-ud-din to Haji Mirza Hassan Shirazi, the Chief Religious Representative of the Sheah Faith, at Samarah.

The letter was written from Bussorah, probably in the month of May last, after Djemal-ud-din's expulsion from Persia, and has recently been circulated in Tehran from London where the Shaikh is now residing.

The Amin-us-Sultan has on frequent occasions called my attention to the action of

The Marquis of Salisbury K.G.

Extract from
"Manchester Guardian
Dec. 18. 1896.

Sheikh Jemal-ud-Din

S

212 P

Extract from Manchester Guardian
December 18 1891.

To-morrow evening Sheikh Djemal-ed-Din will give an address at the National Liberal Club on the state of Persia. He speaks French fairly, but no English; is an Afghan by birth, and was at one time in the Ministry of Religion and Education at Constantinople. He never wears European dress, and is a turbaned and robed Mussulman, a very learned priest who has preached in Santa Sophia at Stamboul, and in the great mosques of Teheran and in India. He was slightly connected with the Egyptian movement in the time of Arabi Pasha, and a few years ago paid a visit to the lobby of the House of Commons in company with Mr. Blunt to advise with Lord Randolph Churchill. Since then he has been in Persia, and travelled in the retinue of the Shah, with whom he was at one time a great favourite. When the Shah last returned from Europe the Sheikh arrived with His Majesty in Teheran, but soon gave offence by his liberal interpretation of the doctrines of Mahomet. He was sent to [illegible], where, having previously offended the Turkish Government, he was placed under military surveillance. Thence he escaped a few months ago, and arrived in England. He is now engaged in promoting the reform of Islam, and especially of Persia, in concert with Prince Malcom Khan, who is profoundly stirring public opinion in Persia by his paper [illegible], which is secretly imported and distributed in that Empire.

1071

Tehran. January 20

Mr. Kennedy

No. 20.

Recd. Feb. 13.

(Ref: his No. 11 of 12th inst.)

Jamal-ud-Din

Shah fearful lest he may suffer from severity of weather.

The Queen & P. of Wales

conf India Office

seen at Cantpole

S

is in the enjoyment of excellent health and there is no danger of his succumbing to the hardships of the journey and of giving rise in consequence to the public scandal which the Shah seemed to dread.

I have the honour to be with the highest respect, My Lord,

Your Lordship's

Most obedient

humble servant

R S V G Henning

to keep the Seyed either at Kum or at Hamadan until the weather should become milder; after which he should take his prisoner to the Turkish frontier.

The Shah also decided that a friendly letter should be written to the Seyed and a present of money sent to him from His Majesty.

The Amin-es-Sultan endeavoured to dissuade the Shah, but His Majesty insisted upon his wishes being carried out.

His Highness informs me that he has not yet obeyed His Majesty in this matter and that he will avoid if possible doing so, as the Seyed

No 20.

Tehran.

January 20. 1891.

My Lord,

With reference to my despatch No 11 of the 12th instant I have the honour to state that a few days after the banishment of the Seyed Jamal-ud-din the Shah, fearing that the health and possibly the life of the prisoner might be endangered by a long and rough journey undertaken at a moment's notice in the depth of the winter, directed the Amin-es-Sultan to despatch a messenger with an order to the officer commanding the escort

the

The Marquis of Salisbury K.G.

Mr Kennedy, Tehran.
No. 6.
D 7.25.
R 5.45 p.m. Jan. 15. 1891.

(His No. 5.)

Jamal. ed. din

Russian Legation complained to Amir that he was banished at instigation of H.M. Legation. Amir denied this showing that Jamal is Persian subject not under Russian protection

Sent to India.

Secret
India Office ✓
Copies to Constple by post

S

Print ✓
File ✓

Decypher Mr. Kennedy Tehran

D/R 7.25 / 5.45 p.m. Jan. 15. 1891.

No. 6.

my telegram No 5. Russian legation has complained to Amin that Jamal-ed-din has been banished at the instigation of Her Majesty's legation. Amin denied this and pointed out that he is a Persian subject not under Russian protection who was endeavouring to excite disorder [in] the country. Amin-us-Sultan added that it was unworthy of the Russian legation to interfere even unofficially in favour of so dangerous a conspirator. Sent to India.

Tehran. January 12
Mr Kennedy
No 11

Feb 13
By mail
Ref. F.O. No 34 of [illegible]
Seyd Djemal-ed-Din has been expelled from Persia.

The Queen
P of Wales
[illegible] India Office
seen at [illegible]
S

to deal as His Majesty saw fit; but that the fact of the Russian Legation interfering on his behalf rendered that Legation morally responsible for any evil consequences which might ensue from secret agitation which was being fomented by a dangerous conspirator.

The Amin-es-Sultan informed me that Mr. Gregorovitch hastened to disavow any intention on the part of the Russian Minister to protect the Syed.

RTK

upon him and complained that the Seyyid had been arrested and banished at the instigation of the British Legation. This idea which is generally current in Persian circles had been suggested to Monsieur de Butzow by the Amin-ed-Dowleh.

The Amin-es-Sultan emphatically denied this statement, and pointed out that not only was the Seyyid a Persian subject, with whom the Shah was at liberty to

of the Amin-es-Sultan's chief rivals. These letters speak in terms of contempt and derision of the Shah, the Amin-es-Sultan and other Ministers.

I have the honour to be, with the highest respect,

My Lord,

Your Lordship's most obedient, humble servant,

R.S.J. Kennedy

P.S. January 15th

Yesterday the Amin-es-Sultan informed me that Monsieur Gregorovitch, Dragoman of the Russian Legation, had called upon

who endeavoured to resist, but eventually the Syed was, after a short struggle, placed on a horse and sent off escorted by thirty sowars to Kermanshah, whence he will be banished across the Turkish frontier.

Some letters have been found in the possession of the Syed which compromise several prominent personages, the most notable of whom is the Amin-ed-Dowleh, Minister of Posts and President of the Council, who is one

of the

manner, so as to avoid a possible disturbance, more especially as the Syed had taken "bust", or refuge, at the shrine of Shah Abdul Azim, close to Tehran.

The Syed was accordingly arrested in a garden into which he had been enticed and which, tho' not actually within the shrine boundaries is usually considered to be a place of refuge. A slight disturbance was caused by the Syed and his supporters, who

having surrendered Persian interests into English hands.

The Shah being convinced that the notorious Syed Jamal-ud-Din was the instigator, if not the actual writer of the letter ordered that he should be at once expelled the country and His Majesty refused to listen to the Amin-es-Sultan's advice that this expulsion should be effected in a quiet and unostentatious manner

No 11.

Tehran
January 12. 1891.

My Lord,

With reference to Your Lordship's despatch No 34 secret of March 4 and to Sir H. D. Wolff's despatch No 146 of April 24, I have the honour to state that, a few days ago, the Shah received an anonymous letter grossly abusing His Majesty for the misgovernment of Persia and more especially for having

The Marquis of Salisbury
&c. &c.

Mr. Kennedy
No 5

Tz Jan. 11. 1891
Ref: F.O. desp. No. 34/90

Abusive anonymous letter to Shah.

H.M. being convinced that Djemal-ud-din is the writer, has had him seized and sent to Kermanshah whence he will be banished across Turkish frontier

India Office
Copies

S

copies

Decypher Mr. Kennedy 6.20 / 5.40 p.m. Jan. 11 1891
No 5

Y. L. desp. No. 34 Secret of March 4.
Shah received a few days ago an anonymous letter grossly abusing him for having surrendered Persian interests to England. H.M. being convinced that the notorious Syed Djemal-ud-Din is the author, caused him to be seized at the shrine near Tehran where he had taken refuge and sent under a mounted escort to Kermanshah, whence he will be banished across Turkish frontier.
(Sent to India).

Tehran April 24

Sir H. Wolff

No 146

Recd. May 12

By

[illegible]

Opinion of Amin es Sultan resp.

Secret

[illegible]

India Office with

ref

S

26

extent a subordinate of the Grand Vizier

His Highness said that he had seen as little as possible of the Sheikh and had instructed the Hadji to give him a hint to leave Tehran as he could gain nothing by remaining

I have the honour to be with the highest respect.
My Lord,
Your Lordship's most obedient
Humble Servant.

H Drummond Wolff

No 146

Tehran
April 24. 1890

My Lord,

With reference to Your Lordships despatch No 34 of March 4th marked Secret, I have the honour to state that I have communicated with the Amin-es-Sultan respecting the presence at Tehran of the Sheikh Jemaleddin. The Sheikh is living at the house of Hadji Mohammed Hassan the proprietor of the Amol railway and to a certain extent

Right Honourable
Marquess of Salisbury K.G.
&c. &c. &c

1890

St. Petersburgh . Feb. 7.

Sir R. Morier

No. 40

Secret

Rd Feb 13

by Mr Law

(ref. St. Pty. No. 253.257 of 1889)

Jelal-ed-Din

Persian Min. says he is now in Persia & intriguing agst England: he recommends his expulsion thence quietly.

Copy conf to Sir H. Wolff

S

into Russian arms.

I have the honour to be with the highest respect.

My Lord,

Your Lordship's most obedient, humble servant.

R. A. D. Mucia

know that he was the author of the sensational telegram from Tiflis description of the presentation to the Shah of a Persian Bible by Sir Henry Wolff, the consequent riot and the flight of H.M. Minister to Tabreez. It would appear that the Sheikh is a Persian subject, or at least that he was born there, of Affghan parents and my colleague is strongly of opinion that the Persian authorities should expel him without loss of time, though quietly and circumspectly so that he should not have a pretext for posing as a victim and rushing

into

and with great anxiety lest it should appear that the information came from him, that he had reason to know that the Sheikh was at present in Persia and doing much mischief there. He knew for certain that when here the individual had been frequently in communication with Monsieur Zinovieff. He is now posing at Teheran as under the protection of Russia, and is undoubtedly trying to further Russian interests there. Mirza Mahmoud has reason to know

St. Petersburgh
February 7. 1890

No. 40
Secret

My Lord,

It will be in Your Lordship's recollection that in my despatches Nos. 253 and 257 of July 20 and 26. 1889 respectively, I reported the presence at Moscow of a mysterious character one Sheikh Jelal-ed-Din,: who subsequently appeared at St. Petersburgh and who has cropped up both in Asia and Europe in various capacities as an Affghan, an Egyptian and an Arab. Mirza Mahmoud Khan, my Persian colleague, has now informed me in the strictest confidence and

The
Marquis of Salisbury K.G.
&c. &c. &c

Draft.
India Office. Conf.
Dec. 24. 1889.
(F.O. Aug. 15. 1887)
Jemal-ed-din
D. Wolff. Tel. 182.

584 P

F.O.
Dec 24. 1889

Sir,

With ref: to the letter from this Office, marked Secret, of the 15th of Augst 1887, I am directed by the Marquis of Salisbury to transmit to you herewith, to be laid before H. M.'s Secy of State for India for his confl information, [illegible] of the decypher of a Tel. from H. M.'s Minr in Persia reporting the presence at Tehran of Sheikh Jamal-ed-din.

Lph
India Office
Confl.

Sir H. Wolff
182 Tel. Dec 21

Sir H. Wolff
No. 152
Tel. 21 Dec. 1889

<u>Sheikh Jemaleddeen</u>
is here. Shah much annoyed.
(This is the Arab who edited an Anti English newspaper in Paris)
We have not heard anything of this person since Sir R. Morier's 299 Aug 27/87 last paragraph
Send India Office with ref. to previous correspondence
Petersburg Dec 25
[illegible]

Decypher. <u>Sir H. D. Wolff</u>. Tehran. D. 12.26 pm. R. 7 Dec 21

No 182 Sheikh Jemaleddeen is here. The Shah is much annoyed.

I have the honour to be
with the highest respect,
My Lord,
Your Lordship's most obedient,
humble Servant,

R. W. Ridgeway [illegible]

1887
F.O. Aug 27

R.W. Sept 12

The Queen

he had come to Petersburg after the death of Katkow, by whom he had been attracted to Moscow, in the hope of being well received by the Russian Government but that he had been much disappointed at having failed in his attempts to see official persons, who had in a marked manner given him the cold shoulder. Strangely enough however there had been one exception, that of M. Pobedonoskow, the Proctor of the Holy Synod, who had paid him a visit and interviewed him at great length

Sound him and to say that as a Mussulman it would be proper on his part to call on the Representative of the Caliph of Islam. He received a civil answer to the effect that Jemal-ed-din entirely recognized the position of the Sultan as Caliph but that he had his own political reasons for not calling on the Turkish — Ambassador. Shakir, who had evidently had him very closely watched, said that he

that apart from other considerations, such a proposal would never be agreed to by the other Powers.

[illegible]

[In the course of conversation [The Turkish Ambassador His Excellency] Shakir Pasha, mentioned that he had been informed of the presence at S. Petersburg of Jemal-ed-din, with whose antecedents he seemed thoroughly well acquainted. He had been anxious to ascertain what this literary Sheikh was about and had sent a confidential person to sound

4 1339 h 3

should be ineligible as Prince. Shakir Pasha had of his own initiative and without instructions from the Porte, at least so he assured me, suggested that a return pure and simple to the Treaty of Berlin and the annulling of the personal union by separating the office of Bulgarian Regent from that of Governor General of Eastern Roumelia would be the best and most logical solution. But M. de Giers had observed that

as determined in last years
protocol ;- that is to say that
the Temporary Regent should
be placed in exactly the same
position as Prince Alexander
of Battenberg had occupied
in virtue of that Protocol,
namely that of personal
Regent, under different titles,
of the two Principalities, which
should remain distinct from
each other without a common
Sobranje: that the Bulgarian
Constitution should be left
intact and that the Regent
should

from His Excellency that the enquiry had been made through him through the formal answer, according to usage, had been sent to the Russian Chargé d'affaires at Constantinople - The matter had been discussed between the Minister and the Ambassador with the following result :- that the proposed Regent should be described as Prince - Lieutenant of Bulgaria and Governor - General of Eastern Roumelia, as

against the wilful spreading by ~~the~~ Russian Press, controlled as it was known to be by the Imperial Censor, of false reports so derogatory to the honour of an allied and friendly Government.

I then asked Shakir Pasha what reply had been given by M. de Giers to the enquiry which I understood had been made by the Porte respecting the attributes with which the temporary Regent, if such a one were to be agreed upon, was to be invested. I understood from

3 1339 h 3

I then said that a much more serious charge had been brought against M. de Giers who was credited with having uttered the threat that if the Porte refused to take the coercive measures recommended by Russia against Prince Ferdinand, the Russian Government would make reprisals by the occupation of Varna or Erzeroum. Shakir Pasha indignantly repudiated this absurd report. He said it had originated in a Russian newspaper and that he had strongly protested to M. Vlangaly

against

been understood by him as a proposition to be for the present acted upon. A reference to my previous despatches will show this was precisely the light in which M. de Giers himself described his conversation with the Turkish Ambassador, except that Shakir Pasha minimized even more than the Russian Minister the portée of the latter language by the statement respecting the share which the other signatory powers might take in eventual occupation.

of conversation adverted to the necessity of using forcible measures to bring the Bulgarians to reason if all other means failed as one of the very disagreeable possibilities of the future, and had said that such forcible measures could only be conceived in the form of joint occupation in which any of the other signatory Powers, who might wish to do so, could share. The Foreign Minister's language had been entirely academical and had not been

S. Petersburg.
No 299 August 27. 1887.

My Lord

I have at last been fortunate enough, after many unsuccessful attempts, to find my Turkish colleague, Shakir Pasha, at home this afternoon. I said I was anxious to find out from him the exact truth of the proposal for a joint occupation of Bulgaria, said to have been made to him by M de Giers. He replied that there had never been made a formal proposal to that effect, but that His Excellency had in the course of

The
Marquis of Salisbury KG 2 1337 h 3.

I hear the Mujah blusters a good deal, he told the German consul that within three years, there would not be an Englishman to be found in the whole of India.

Alas! for Dhuleep Singh, M. Katkoff is hors de combat, and is not likely ever to show fight again.

I have the honour &c.

(Sd) / R.W. Hornstill

In Sec. Memo. No. 237. July 26/87.

(in French) and is therein described as Aga Cheych, Djemal Eddin.

Two or three years ago, Djemal Eddin is said to have spent 3 months in England staying with an English family, the name of this family, my informant could not recollect, but the lady of the house is said to be a granddaughter of Lord Byron, the immortal bard, and resided in the immediate neighbourhood of London. As French was spoken by this family, Djemal Eddin never learned to speak English.

Dhuleep Singh has taken a country house near Moscow, and I have therefore not the same opportunity to observe his movements, and feel some reserve in speaking of them, but I have not the slightest indication of any connection between the Rajah and the Aga Cheych or that the two have ever met.

of Djem al Eddin from the day that he left Hotel Slave, until just a month since when he took up his quarters at the Hotel Royal.

Since he has resided at this Hotel he appears to have received no other visitors but Persian merchants living in Moscow.

Accompanied by some of these he has daily visited some manufactory or other in Moscow and the vicinity and his only object seems to be the study of Russian manufactures.

His evenings he mostly spends at his hotel entertaining his friends on a very modest scale.

He is said to be well conversant with most of the Eastern languages, but of the European he knows nothing except a little French and that imperfectly.

He holds a Persian Passport

/ in

Since that I have ascertained that he arrived here about the 10th of May, (new style) together with the Persian Minister of Finance, Moaven el Molk, and some four or five other Persians, they all of them put up at the Hotel Plave, but only stayed there for one night, when the Minister went to stay with the Persian Consul-General here, and the others went to live among their countrymen.

The Minister and his Staff soon left for Belgium, where they were bound, for the purpose of studying Railways, and also with a view to engage Belgian engineers for the construction of railways in Persia.

I can give no account of the doings of

British Vice Consulate
Moscow
July 23. 1887

Sir,

I first became aware of Djem al Eddin's appearance in this city through the "Moscow Gazette" of the 1st July (O.S.) which contained an article headed the Afghan Sheikh in Moscow - giving an account of his life, and mentioning that he had arrived here from Persia.

I immediately suspected that he had some connection with the Maharajah Dhuleep Singh, and at once made my inquiries, but could learn nothing about Djem al Eddin, until yesterday, when I discovered that he was staying at the Hotel Royal, a third class hotel in Moscow.

Since

Sir Robert Morier GCMG

1887

St. Petersburg July 26

Sir R. Morier

No. 257

Inclosure

Recd Aug 1.

by Capt. Lumley

(ref. No. 258)

Jellal Eddin

Report by Mr Hornstedt on his movements at Moscow

✓ India Office (Secret)

✓ Cairo

S. 1. 8

St. Petersburg
July 26. 1887

No. 257

My Lord,

I have the honour to inclose herewith the Report of Mr Vice Consul Hornstedt on the movements of Jellal Eddin, whose arrival in Moscow was reported in my despatch No. 253 of July 20.

I have the honour to be with the highest respect,
My Lord,
Your Lordship's most obedient humble servant

R B D Morier

The Marquis of Salisbury K.G.
&c. &c. &c.

Jelal-edin

Pij [illegible]

Encl
in S.P. No. 253
July 20. 1837

The Moscow Gazette of the 1/13 July 1887 announces the presence in Moscow of the Afghan Sheikh Djemal-Eddin, a native of Cabul and who passed some years in Turkey, was banished thence to Cairo, where he resided 18 years and took an active part in Arabi's insurrection. He afterwards went to Paris, & now, it would appear, is staying in Moscow. The Sheikh is alleged to have stated that his object in visiting Russia was to make himself practically acquainted with a country on which 60.000.000 Indian Mussulmans place sole reliance, & which they hope will afford them protection and emancipate them from the detested English yoke! —

St Petersburg,
7/15 July 1887! —

St Petersburg July 20

Sir Robert Morier

No 253

1 Enclosure

Recd July 25

By Messr

Telegram of Moscow

India Office (Secret)

S. 27.7

No. 253.
Secret

St Petersburgh
20 July 1857

My Lord,

With reference to your Lordship's despatch No. 66 Secret of the 2d of March on the subject of Jelal Eddin I have the honor to transmit herewith the enclosed translation by Mr. Michele of a paragraph in the Moscow Gazette announcing the arrival at Moscow of that individual.

I have caused instructions to be sent to the Vice Consul to make inquiries into the causes of his presence there.

I have the honor to be with the highest respect,

My Lord,
Your Lordship's most obedient
humble servant
Wodehouse

The Earl of Malmesbury K.G.

1887.
S. Petersburg. March 21.
Sir. R. Morier
No. 91.

Recd 28th
by Mess. Lumley
(ref. F.O. No. 92.)

Jellal-ed-Din:
nothing in the
story of his appoint
to Turkestan

~~[illegible]~~
Indi o/t Secret
Cairo.

100

St. Petersburg
20 Aug 67

My Lord,

With reference to Your Lordship's desp. No 66 Secret of the 2nd of March on the subject of Jelal Eddin I have the honor to transmit herewith the enclosed translation by Mr Michels of a paragraph in the Moscow Gazette announcing the arrival at Moscow of that individual.

I have caused instructions to be sent to the Vice Consul to make inquiries into the causes of his presence there.

I have the honor to be with the highest respect,

My Lord,

Your Lordship's most obedient
humble servant

[signature]

[illegible] Wellesley Esq

Copy.

S. Petersburg. March 21.

Sir. R. Morier

No. 91.

recd 28th

by Mess. Lumley

(ref. F.O. No. 92.)

Jellal-ed-Din:

nothing in the

story of his appointt

to Turkestan

Print

to India Off Secret

Cairo.

S

100

to any post in Russian Turkestan. I may add my own conviction that such an appointment would be utterly inconsistent with the official traditions and usages of Russia.

I have the honour to be, with the highest respect, Sir,

Your Excellency's most obedient, humble Servant,

R. B. D. Morier

Paris for Russia, and a rumour had now gone forth, of which he was possibly himself the author, that he had obtained a position in the Russian administration in Turkestan.

Mr de Giers replied that he could not recollect ever having heard the name of Jellal-ed-Din, but that he could state very positively that no such had been appointed to

newspaper at Paris, containing the most violent attacks on Her Majesty's Government, who professed to be in intimate relations with the Mahdi and with the different religious leaders of Islam, and who was believed to have endeavoured, to the best of his ability, to promote disaffection in India. A report had reached us some time ago that he had left Paris

and His Excellency was evidently pleased at this appreciation of his mode of dealing with the subject.

I thought the occasion a good one to enquire of His Excellency about Jellal-ed-Din referred to in Your Lordship's despatch No. [illegible] of the 2nd instant.

I said that this individual was an Arab adventurer who had edited for some time an Arab newspaper

S. Petersburg —

March. 21. 1887.

No 91. My Lord,

Having occasion to call upon Monsieur de Giers today, I took the opportunity, in accordance with Your Lordship's despatch No. 72 of the 10th instant, of thanking His Excellency on behalf of Her Majesty's Government for his frank and friendly reply to the enquiries I had made with regard to the Raja Dhuleep Singh and

The Marquis of Salisbury. K.G.
etc etc etc

Draft

Sir R. Morier

No. 66. Secret.

70. 2 March 1887.

Ref Lord Iddesleigh despt. Secret No. 27 of the 3rd of Nov.

Jellal Uddin

is reported to have gone to St Petersburg on invitation of R. Govt.

Reported to have received an appointment in one of Turkestan States.

Request information further movements.

✓ Copy to India Office

F.O. Aug. 27 1886.

Dft.

India Office.

Secret.

Sir,

I am directed by Earl Granville to request that you will convey his thanks to the Earl of Kimberley for comm^t. the information contained in your conf^l. letter of the 20^th inst. relative to the Afghan Jamal-ud-din; and I am to point out that this is the same individual as the one described in the corresp^ce enclosed in my letter of the 17^th

which infuse a new soul into us since they open our hearts to national honor & patriotism & incite us to unfurl the standard of liberty.

Art: 3. This seems to be a kind of prophecy in which the English are called a race of monkeys, & it is prophesied that there are to be great troubles after the year 1299, & that Islam & the Arab cause is to triumph. This Article & others in this & other numbers of the paper contain many words written in cipher which it is difficult for me to understand. Perhaps they have no difficulty for the initiated in Egypt.

distinction has been conferred on him.

I have to request that Mr. [illegible] Cole report to me if any conformation of this rumour come to your knowledge.

Mch. 2 - 187.

Draft

Sir R. Morier

No. 66

Secret.

Sir,

With reference to Lord Iddesleigh's despatch Secret No. 277 of the 5th of Nov. last respecting a report which had reached Sir E. Baring that Jelal Eddin had gone to St. Petersburgh, on the invitation it was supposed of the Russian Govt., I have now to state to you that according to information received from a private source, an appointment in one of the Turkestan districts

Secret

Sir R. Morier

No 277 sec

F.O. Nov. 3. 86

Gellal Eddin or

Jellaleddeen to

Sir E. Baring 424

gone to S. Petersburg, it
is ~~supposed~~ at the request
(as it is supposed) of the
Russian Govt. —

F.O. Octr. 3. 1886

Draft.

Sir R. Morier

No. 277. Secret

No. 424

Sir,

I transmit to your Exc herewith for your confl. information a copy of a despatch from H.M. Agent and Consul Genl. at Cairo, reporting that a man named Jellal Eddin or Jellaladdin, who has been for some time resident at Paris, and has there edited Arabic newspapers containing attacks on the English and Egyptian Govts has now gone

1886

Cairo Oct: 23

Sir E. Baring

No 424 Secret

Recd. Nov 1.

Gellal Eddin

is supposed to have gone to St Petersburg at invitation of Russian Govt. —

S: Pete. S.C.

Jellaleddeen has been employed in editing at Paris Arabic newspaper attacking the [illegible] & British Govt.

Copy to India Office.

457

last few years; I would suggest, therefore, that it might be as well that Sir R. Morier should know of the presence of the man in St Petersburg. —

I have the honour to be with the highest respect,

My Lord

Your Lordship's

most obedient

humble servant

[signature]

duty to inform Your Lordship
that I learnt from Hamed Ulla
that the well-known Gellal Uddin,
who used to reside in Paris has
recently gone to St. Petersburg
whither it is supposed he was
invited by order of the Russian
Government. —

The hostility of Gellal Uddin
towards England is well known
and has more than once
formed the subject of despatches
from this Country during the
last

Secret

No. 424

Cairo

October 23. 1886

My Lord,

I have the honour to report that Hamid Ulla son of Sami Ullah the native Indian Judge, who came to Egypt during Lord Northbrook's mission to examine into the state of the Egyptian legal administration, was a passenger on board the ship which brought me to Egypt, and I think it my duty

To
Earl of Iddesleigh G.C.B.

... be referred to.

I have the honour to be
with the highest respect
My Lord, Your Lordship's
most obedient, humble servant,

F. R. Plunkett

1053

Paris. Apl 11.
Mr. Plunkett
No. 601.
Secret.
R. Apl 12.
[illegible]
Anti-English Paper in India.
Information as to authors & publication
[illegible]
Secret India Office
Cairo

way; but as he has no literary acquirements whatever and is almost a beggar, I believe they are not likely to keep him long.

This is the individual calling himself Prince Soochait Singh who case was pressed on the attention of the Marquis of Salisbury some years ago, and who is now here in an absolutely destitute condition.

I have the honour to return herewith the original documents enclosed in Your Lordship's Despatch No. 829

his friends he is expected to distribute the Paper in India, and that those who are working this Press consider that the easiest way to increase the desire of England to leave Egypt is to stir up trouble in her Indian Possessions.

Another Indian has lately been taken into the same concern, to be used also if possible in the same,

was,

Mr. Sauna is known to have frequently received pecuniary assistance from one of the members of the House of Camondo Brothers, and is also known to be a frequent visitor to other financial establishments.

I am told that the reason why Jamal al Din has been taken into the affair is that, through

his

should be hostile to Great Britain?

And as these small money lenders draw their sources from the bigger ones, and they again from certain Bankers in Paris and elsewhere the inference is not unnatural that Mr. Sawa is supported by what may be termed the unavowable financial interests of certain Egyptian Jews.

M.S.

Paris.

September 11. 1883.

No. 601 My Lord,

Secret. With reference to Your Lordships Despatches No. 797 Secret of the 21st and No. 829 of the 24th ultimo, I have the honour to report that a Gentleman whom I often see, is well acquainted with the Mr. James Sauna with whom the Sheikh Gamal el Deen (or Jamal al Din) is now

Office. 20. 1883. returned

P.L.

[illegible]e

[illegible]l Granville K.G.

Conducting

17th inst., who is the respected author of the anonymous threatening letters addressed to the Khedive and his ministers.

E

India Office.
F.O. Aug 27/83
ref. theirs of 20th inst.

Afghan Gamal-ud-din reputed author of threatening letters to Khedive

& drinks, & sleeps, & those around him of our kind are mean & despicable. Power is in the hands of the Europeans who have purchased us through traitors & today we are led by them like donkeys. We walk the streets with our eyes cast down, & our notables kiss the hands of the English, & if you ask, oh reader, regarding our armies we will tell you that the General, namely Grenfell Wood, who has been imposed upon us, is an Englishman sent to oversee us. He is turning out the sons of Cairo & Alexandria from high places & appointing Englishmen in their places, &c.

Ye youth of Egypt, you ought to grave the words of Sheikh Jamal-ud-din on your hearts. One of our poets has written a long eulogy on him, a copy of which I will send you. Let the Sheikh know that our hearts were delighted when we heard that he was received with honor by the notables of Paris, by her Poets & men of learning, & that when he was staying in London, the English Govt trembled for their supremacy in India. We conjure him to send us his lucubrations

the field & will do just as they please. Who was then the greater fool of the two, Bilal, or Towfik? As for his oppression it was greater than that of Hajjaj. Instead of pardoning those who had taken part with Arabi, & who only wanted to get rid of the English, he exiled many of even those who had committed no crime. We see the persecuted people suffering all kinds of hardship in their exile in a manner to melt the hearts of even the infidels. Oh Lord! who hast placed this fool over us, what was our sin that thou hast overwhelmed us with this calamity.

May the Lord God triumph the arms of the French who never treat the Mussulmans under their sway except with equal justice & equity. —

No 2. Oh for succour! Oh for deliverance we are in a despicable condition. Could death be purchased, we wd. purchase it, & find relief from what the like of which we had never suffered in our lives. The Khedive eats, &

* Sibber addressi paper by Egypt— Egypt.

As for the disaster he has brought on the Porte it is this, namely, that the Porte was honored among the Powers because of the sway it held over the land of Egypt & because of Egypt being its right hand. But now, on account of the folly of Towfik that Power has laid itself open to disasters which cannot be warded off except at great risk.

Alas! for the land of Egypt. As for the harm done to himself it is well known to all that the English having laid hands on his papers, & found among them letters addressed by him to Omar Pasha Lutfi inciting him to get up trouble at Alexandria which Omar Pasha accordingly did - & now they (the English) have opened a Commission in London to enquire into this matter, to depose Towfik, & to set up his son Abbas in his place, & send him to their own country to be educated. In the meantime they will remain masters of the.

learned Mussulmans exiled by the English from India. Those that remain seeing how their brethren have been treated & being certain that they would suffer a similar fate fled from India, & took refuge in the holy City of Mecca. The reader has no doubt heard the story of the Indian Moulvie Rahamatulla, & Moulvie Kamal the Afghan & other great & learned men who fled in order to save themselves & sought refuge at Mecca. We had warned Towfik of all this before the Embroglio but from his great folly he would not understand what was for his own interest. Egypt is the gate to Mecca & he has with his own hands opened it to the English who, unless succour comes to us from God Almighty, will enter the Holy City & become possessed of the land of Hejaz. Will religion remain to us then? This is the greatest calamity that Towfik has drawn over Islam.

Ex

the intensity of his folly, taken those people at their word & believed their lies & cast our Egypt into the jaws of the English, & by his folly has drawn on our a great calamity more disastrous than the wars of the Crusades. Egypt was a land of faith & learning for all the faithful who came to it for the acquirement of religious knowledge from different parts of the world, like Irak, Yemen, Syria, India & Turkey - our fear now is that before the English have been a year in their country they will have closed the doors of the Azhar, (a famous mosque & College at Cairo), exiled the learned of the Soudan (the land of the blacks) put a stop to the teaching of religious sciences, & prevent the recital of the Khutba from the pulpits & the preaching of sermons on Fridays, as they have done in all Mussulman countries which have come under their sway. Look at the Philippine Islands, the Andamans & Australia which are full of

learned

have some kind of support at Paris. Whether he is or is not countenanced by the French Govt. it is not for me to say, perhaps the strained relations between France & England may account for his existence in Paris.

—(Sd.) Syed Hussein—

٤٤

No. 1—

In the old days people used to quote Balil, as symbolical of folly until his name came to run into a proverb, but today Towfik has out-Balil'd Balil. He has drawn the English into Egypt & exiled all the patriots although they strove for no other end, except to strengthen his Khediveship, & to prevent the interference of foreigners in our beloved country, especially of the English who whenever they enter a country destroy the people, ruin their houses, exterminate the inhabitants, scatter their assemblies, degrade their nobles, & imprison their King in durance vile as they have done in India. Our Khedive has frozen

the

I found that it was conducted by no other than the quondam philosopher of Hyderabad. Since then I have continued to be favoured with copies of it, as have also many others in Hyderabad. It is printed on a double sheet of paper, & within the limits of the four pages it contains nothing that is not Anti-English. The paper in my humble opinion is not fit to be allowed into India, although fortunately, there are not many in this country who can read Arabic. It is certainly still less suitable for Egypt where even the lower orders will be able to read it. Of this however the authorities in Egypt are the best judges. I only send you this account of the man, & the enclosed copy of the paper together with a translation of portions of it, thinking it my duty to let you know that such a paper finds its way to Hyderabad.

I may add that to my knowledge the man is penniless, & must therefore

have

I also understood from Capt: Clerk that he was the author of violently anti-English articles in the periodical "Nahla" that used to be published in London. H: Ex: the late minister gave him a couple of thousand rupees to enable him to leave the country; but I know that he did not leave the country; but continued to live a rather retired life in the city, spending his time in teaching & in philosophical discussions. When, however the imbroglio in Egypt made a stir in the papers, the Sheikh. Jamal-ud-din (for such was his name) suddenly disappeared from Hyderabad, and I was given to understand that he was gone to Burmah. I felt quite sure, however, that he was gone to no such place, & that either Cairo or Paris was his destination.

Some months ago I was startled by having an Arabic periodical sent to me from Paris, & on opening it

20th June 1883.

My dear Sir -

About three years ago a man came here from Egypt who alleged that he had been turned out of the country by the orders of H.H. the new Khedive Tewfik Pasha for preaching doctrines distasteful to the authorities. I gathered from his conversation that he was a free thinker of the French type, & a socialist, & that he had been got rid of by the authorities in Egypt for preaching the doctrine of "liberté, fraternité, égalité" to the students & the masses in that country.

I found him to be a well informed man for a Herati (he is a Herati by birth) though rather shallow in his acquirements. He c^d hold forth in Persian & Arabic with great easiness & purity of idiom. He talked a little French & used to say that it was his purpose to go & make Paris his head quarters for some time in order to get justice out of Tewfik through the French

I

Copy

The Residency, Hyderabad
June 25th /83

My dear Grant,

I think it possible that the enclosed account of an ill-affected individual, who is now carrying on his work in Paris, is worth forwarding to you, as it may be desirable at some time or other to be acquainted with his antecedents. I also enclose translation of articles from his paper the name of which is Abu Naddara Zarqa. Its circulation might do harm in parts of India e.g. Delhi – but Arabic is of course not widely read enough to make him very dangerous here.

J. G. Cordery

P.S. The knowledge of who the man is may perhaps be useful to Major Baring as it is to Egypt he is now going. – J. G. C.

From: C. Grant Esq.
Sec: to the Govt. of India

To Col: Sir O. Burne. KCSI CIE.
Sec: Political & Secret Dept. India Office

Dated Simla 13 July, 1883.

...ential.
1208 E.
...eign Dept.
Political.

Sir,

I have the honor to forward for the information of the Rt. Hon. the S. of S. for India, copy of a demi-official letter* with enclos: from Mr. Cordery, the Resident at Hyderabad, giving an account of one Sheikh Jamal ud-din, who is at present conducting an anti-English periodical at Paris.

*25 June/83.

C. Grant.
Sec: to Govt. of India

India Office

D.
R. 20 Aug. 1883.

Conf.

1 incl.

Sheik Jamal-ud-Din: was letter from India Foreign Secretary

secret

Inform India Office that this individual is the one referred to in Sir E. Malet's desp 174 May 22.

Conf. Sir E. Malet with reference - Paris

Aug 25/83

556 F.

Confidential.

India Office,
20th August 1883.

Sir,

I am directed by the Earl of Kimberley to forward herewith to be laid before Her Majesty's Secretary of State for Foreign Affairs copy of a letter from the Indian Foreign Secretary giving cover to papers relating to a certain Sheikh Jamal-ud-Din who is believed to be at present residing in Paris. —

Dd 18 July 1883.

I have the honor to be,
Sir,
Your most obedient Servant

Louis Mallet

The Under Secretary of State
Foreign Office.

Mr Plunkett.

No 797.
Secret

F. O. August 20 1853

Ld Lyons no 395 June 19

Anonymous letters in Egypt

Copy incls in A. 0
July 10 1853

F.O. Aug. 20 1885.

Dft.

Mr. Plunkett.

No. 797 Secret

To H.O. July 10.

[illegible]

Sir,

With ref. to Lord Lyons' Desp. No. 393 of the 19th prox. I enclose for your information copy of report which has been obtained through the Home Office from the police authies in Paris on the subject of the Afghan Jamal-el-Din, the presumed author of certain anonymous threatening letters addressed to the Khedive and the Egyptian Ministers.

Copy of a confidential report respecting this person which has been furnished to the Home Office by the police authorities in Paris. —

Inclo. in H.O. letter July 1

2/1 afc
India Office
Secret
F.O. Aug 1 83

Anonymous letters
agst. Egyptn. Authorities,
supposed to emanate from
an Afghan
to Sir E Malet 17A
& sent to F.O. July 10/83

E

F.O. Aug. 17 1883.

Dft.
India Office
Secret.

Sir,

I am directed by Earl Granville to enclose for the information of the Secr. of State for India, copy of a desp. from H.M. Agent & Consul Gl. at Cairo relative to certain anonymous threatening letters addressed to the Egyptian Authies. which are supposed to emanate from an Afghan resident in Paris named Jemal-ed-Deen

I am also to enclose copy

Sir E. Malet. No. 174. Aug. 22



Copy to India Office
and
S.C

To Home Office
July 10 1883

de Eddin-Gammal, il arrivait de Calcutta, et il n'était encore jamais venu à Paris.

Il passe pour être fort instruit, et, bien qu'il s'exprime en français avec assez de difficultés, il connaîtrait huit langues

Il a rédigé en collaboration avec le sieur James Sanua, professeur d'arabe et Rédacteur en chef d'un journal écrit en cette langue qui se publie à Paris, 48 Avenue de Clichy, plusieurs articles hostiles à l'Angleterre

Il reçoit des nombreuses visites et il paraît se trouver dans une bonne situation de fortune

Sa conduite habituelle et sa moralité ne donnent lieu à aucune remarque défavorable

Veuillez agréer, Monsieur le Directeur, l'assurance de ma considération la plus distinguée

(Sgd.) Le Préfet de Police
(name illegible)

à M. Le Directeur des Affaires Criminelles

Paris le 6 Juillet 1883

Monsieur le Directeur

Vous avez bien voulu me demander le 20 Juin dernier, des renseignements au sujet d'un sieur Gamal-el-Deen, qui serait l'auteur présumé de lettres contenant des menaces de mort adressées à plusieurs personnes résidant en Egypte

J'ai l'honneur de vous transmettre ci-après le résultat de l'enquête que j'ai prescrite à cette occasion

Le sieur Gamal-el-Din, (et non Gamal-el-Deen,) homme de lettres, originaire d'Afghanistan, âgé de 45 ans, est célibataire et logé, depuis le 17 février dernier, Rue de Sèze, 16, au loyer mensuel de 50 francs ...

En entrant dans ce garni, où il s'est fait inscrire sous le nom de

Home Office

D/ 10
R/ 11 July 1883.
1 Inclo.

<u>Anonymous letters in Egypt.</u>

Gamal. el-Deen.

Police report re/ from

Paris.

Ref: F.O. 18th ult.

Copy secret to Cairo
& Paris
Secret Inform India
Office of the reasons for
enquiries & result

G

E

that inquiry might be made
concerning one Qamal ad Deen,
an Afghan, resident in Paris.
I am directed by the
Secretary of State to
transmit to you to be laid
before Lord Granville the
enclosed letter from the Police
Authorities in Paris, giving
an account of this man.

I am
Sir
Your obedient servant

A. F. O. Liddell

In the reply to this Letter you are requested to quote the following Number.

Secret

A 25077.

Whitehall.
10th July. 1883

Sir

With reference to your letter of the [illegible] instant, forwarding a copy of a Despatch from Her Majesty's Agent and Consul General in Egypt relative to certain anonymous threatening letters which have reached the Khedive and his Ministers, and asking

The Under Secretary of State
Foreign Office

Paris. June 19

Lord Lyons

No. 393.

Secret

Recd June 20
by Messr

Gamal el Deen - Egypt

Difficulty about acts

French Police for informat

Messr

Turkish dept
copy to Cairo (consul)

153.

any useful information being given by the French Government, and it would not, I think, be politic to raise a question of the kind with them at this time.

I will however bear the matter in mind, and should I be able to obtain any information respecting Jamal-ul-Deen from other sources, I will not fail to report it to Your Lordship.

I have the honour to be
with the highest respect,
My Lord,
Your Lordship's
Most obedient
humble servant.

Lyons

To Sir Edward Malet and to Sir Evelyn Wood.

In the present state of feeling here, it would be useless for the Embassy to apply to the French Police on any matters connected with Egypt otherwise than in regular form through the Minister for Foreign Affairs. The Police would undoubtedly refer to the Minister for Foreign Affairs for instructions before making any answer, and the Minister for Foreign Affairs would very probably complain of the more formal course not having been taken.

On the other hand I doubt

any

Paris

No 393 June 19. 1883.

Secret

My Lord,

In your secret despatch No 591 of the 15th instant, Your Lordship observes that it is possible that I may be able to learn something from the French Police or Authorities of an Afghan named Jamal el Deen, who is suspected of being the author of certain anonymous letters of a threatening character which have been addressed to the Khedive, to Cherif Pasha, to

The Earl Granville K.G.
&c. &c. &c.

in 1879, giving an account of this man, & stating that he was at one time expelled from Algeria.

I am in commun.n with the Home Office respecting this man, and it is possible that your Ex.y may be able to learn something of him from the French Police Auth.ties

---

[illegible]

No. 501. Confidential.

F.O. June 15. 1885

2. Encls.

[illegible]

Dft. F.O. June 15 1883.

Viscount Lyons.

No 571 Secret. My Lord,

I transmit copy of a Desp. & its enclos from Her Agent & Consul Gl in Egypt relating to certain incendiary letters of a threatening nature which have reached the Khedive & his ministers and are believed to emanate from an Afghan named Jamal el Deen, who is associated with the Editor of an Arabic newspaper published in Paris. (48 Avenue de Clichy.)

No 174. May 22 /83

I also enclose copy of a Desp. written by Mr

No 498. Aug. 30. /79

Mr. Lascelles, then Agent at Cairo in 1879; giving an account of this man; and I am to request that you will move Sir W. Harcourt to cause such an enquiry as is possible to be made respecting him through the police authorities.

[illegible]

Home Office
Secret.
F.O. June 15. 1883

[illegible]

F.O. June 15 1883.

Dft.

Home Office.

Secret.

Sir,

I am directed by Earl Granville to transmit copy of a Desp. & its enclos. from HM. Agent & Consul G. in Egypt relative to certain anonymous letters of a threatening nature which have reached the Khedive & his Ministers, and are believed to emanate from an Afghan named Jemal el Deen, who is associated with the Editor of an Arabic newspaper published in Paris.

No. 174. May 27.

To Sir E. Malet / No. [illegible]. May 23/1883

I am also to enclose copy of a Desp. from HM.

No. [illegible] Aug 30. 1879

jusqu'au 14 Aout prochain pour exécuter ses volontés – Passé ce délai La Ligue prendra des mesures de démissions forcées.

Voyez et réfléchissez –

Vive l'Egypte libérée

Mort aux Anglais –

Le Chef de la Ligue.

(signed in Arabic)

" To revenge myself

Copy

.e Patriotique
:gyptienne



Libération du Territoire
Civilisation
Prospérité -

La ligue ordonne au Général Wood de donner sa démission pour le grade qu'il occupe dans l'armée Egyptienne et d'avertir charitablement ses co-nationaux d'agir de même.

Le peuple ne veut pas d'étranger pour le commander ou pour le gouverner -

Et vous avez été promu sans qu'on lui demand son avis

La ligue représentante et soutient du peuple Egyptien vous donne

jusqu'au

copied for Hon.
June 15. 63

2

In Sir E. [illegible]'s Pol:
No. 174 May 22. 1863

paysanne suffit pour éveiller tout un peuple endormi et secouer l'apathie d'un monarque efféminé.

J'invoquez plus en votre faveur le droit des gens - Passé ce délai fixé notre devise est: "Tout moyen est bon pour sauver le pays des convoitises de l'étranger."

(Sd.) Le chef de la ligue

(signed in Arabic) "One who wishes to avenge himself"

Copy

[...]e Patriotique
[...]ptienne



Liberté Civilisation Prospérité

Sir Edouard Malet

Vous êtes prévenu afin que vous avertissiez votre Gouvt. que la ligue vous accorde jusqu'au <u>14 Aout 1883</u> au soir pour l'évacuation du territoire Egyptien ; passé ce délai la ligue se chargera par des moyens autres que la guerre d'évacuer elle-même les troupes de sa Majesté ; à l'entêtement elle opposera la ruse.

N'oubliez pas que jadis dans un autre pays l'énergie d'une humble paysanne

written by him have high literary merit. The paper is disseminated in Egypt through the French Post-Office in letter covers. The publishing office is at 48 Avenue de Clichy, Paris.

The connection between Jamal el Deen and the anonymous letters is merely a surmise resting on the known political views of the man and the contents of the letters. The one to Cherif Pasha states that the members of the League are brothers of the Nihilists and Socialists. Perhaps a communication with the London Police Authorities might elicit something concerning the action of Jamal el Deen at Paris, whom it

would

a certain Afghan named Jamal el Deen, regarding whom I beg to refer Your Lordship to a Despatch from Mr. Lascelles to Lord Salisbury No. 478 of the 20th. of August 1879.

It is known that Jamal el Deen is associated with a person styling himself James Sanna who issues an Arabic paper at Paris under the title of "Abou Naddara, of which I have the honour to inclose two copies. Your Lordship will perceive the Drift of the paper by the caricature. Jamal el Deen has joined it since the military intervention in Egypt, and I am told that the Articles

written

Political
No. 174
Confidential

Cairo
May 26. 1883

My Lord
I have the honour to inclose copies of two anonymous letters addressed respectively to Sir Evelyn Wood and to me, stating that the "Egyptian Patriotic League" gives the English till the 24th of August next to evacuate Egypt after which it will proceed to measures of its own. Similar letters have been received by Cherif Pasha, and the Khedive containing threats of assassination –

? 14th

It is believed that these letters come from France and it is not unlikely that they emanate from a

The
Earl Granville K.G.

lessons in Arabic.

I have not yet been able to discover whence comes the money which supports the Paper. Is it not probable that to one of the principal benefits which English influence will bring to Egypt is to free the Peasant from the money-lender, and to reduce the present usurious rate charged to the unfortunate Fellah, ~~Him~~ the Jew money lending interest

periodical in Paris.

I have been able after some delay to obtain the following particulars from him.

Mr. Sanua is a small Egyptian Jew who lives by his pen, which he is willing to turn to the best profit. He is intelligent and writes well; but it is seldom his affairs are prosperous, and he frequently borrows money from my Informant

Persia

Djemal - ed - Din
(Jamal-ed-Din &c.)

Proceedings of, and expulsion from Persia.

1883 - 1897

~~1885~~

Djemal-ed-Din - also called:-

Jemaleddeen	Djemal-ud-din
Jemal-ed-din	Jamal-ed-din
Jelal-ed-Din	Djamal-ud-Din
Jimaluddin	Jamal-ud-Din
Jemal-ud-din	Djimaludin

فهرست اعلام

ب

پ

ت

ج، چ، ح، خ

د

ر، ز، ژ

س

The Original Text of

British Foreign Ministry Ducuments

about

Sayyed Djemal-ed-din Afghani



Compiled by:

S. Hadi Khosrowshahi

دربارهٔ این کتاب

... یکی از سیاست‌های دیرینهٔ وزارت خارجه انگلیس ـ مانند دیگر کشورهای غربی ـ شناخت افراد و شخصیت‌های برجستهٔ جهان اسلام و پی‌گیری فعالیتها و اقدامات آنان، از طریق نمایندگی‌ها و مأموران ویژهٔ سیاسی خویش است...

غربی‌ها، به‌طور کلی، نام این روش را «دشمن‌شناسی» گذاشته‌اند و با استفاده از این شیوه، می‌کوشند همواره اطلاعات لازم را در مورد شخصیت‌های مورد نظر، بدست آورندو سپس از طریق اقدامات مستقیم یا به وسیلهٔ عناصر وابسته، واکنش‌های لازم را در قبال فعالیتهای آنان، به عمل آورند.

... آرشیو وزارتخارجه انگلیس شامل مجموعهٔ کاملی از اسناد و گزارشها دربارهٔ رجال و شخصیتهای معروف جهان اسلام، از جمله سیدجمال‌الدین حسینی ـ اسدآبادی ـ است و خوشبختانه هر سی‌سال یکبار، اسناد پیشین آن وزارت، در اختیار عموم قرار می‌گیرد... و با استفاده از این فرصت ـ اسناد سیدهادی خسروشاهی ـ مجموعه اسناد و گزارشهای مربوط به سیدجمال‌الدین راکه در پرونده شماره: Public Record Office F.O.60/594 نگهداری می‌شد، سالها پیش تهیه و تنظیم و برای نشر آماده ساخت و اینک بیاری خدا، متن کامل آن مجموعه، همراه با ترجمهٔ گزیده‌ای از این اسناد، در اختیار علاقمندان به تاریخ معاصر ایران قرار می‌گیرد.

سماط

شروق

ناشر: سماط و کلبهٔ شروق. تهران. خیابان انقلاب. مقابل دانشگاه. شمارهٔ ۱۲۷۸.

قیمت